

اوضاع سیاسی-

اقتصادی ایران

* الزامات اجتماعی-سیاسی نیرومندتر از آنست که حاکمیت بتواند همچنان چشم بر واقعیت ها ببندد! صفحات ۱۱ و ۱۲

اطلاعیه "راه توده"

در اعتراض به لایحه تعزیرات

کودتای قانونی

(ص ۱۳)

تحلیل نهضت آزادی ایران از

خطر امریکا

علیه ایران

(ص ۲۴)

کنگره جبهه ملی

تشکیل می شود!

(ص ۶)

ارزیابی حزب کمونیست

یونان درباره

دلایل فروپاشی

اتحادشوروی

ص ۱۷-۱۵

میتینگ انتخاباتی رسالتی ها در تهران

برای پیروزی در انتخابات آینده مجلس اسلامی، جناح بندی "رسالت حجتیه" از هم اکنون میتینگ های انتخاباتی را شروع کرده است! آن چند صد نفر، که این روزها در خیابان های تهران تحت عنوان "انصار حزب الله" راه افتاده اند و با فریاد مرگ بر این و آن، خواستار تعطیل بسیاری از مطبوعات و اعمال باز هم بیشتر قسرت مذهبی بر جامعه هستند، در واقع "پلاتفرم" انتخاباتی ارتجاعی ترین جناح مذهبی حاضر در حکومت را برای انتخابات آینده مجلس معرفی می کنند. آنها کوچکترین مخالفتی با ادامه فقر و مسکنت مردم ندارند. همچنان که با برنامه "تبدیل اقتصادی" دولت نه تنها مخالفتی ندارند، بلکه خواهان تبدیل سریع آن به استراتژی اقتصادی امپریالیسم برای سراسر جهان، بنام "لیبرالیسم اقتصادی" نیز هستند! شعارهای "انصار حزب الله"، که با کمال ناسف جمعی از نیروهای جوان و جبهه رفته مذهبی نیز بی اطلاع از توطئه های پشت پرده، این روزها در صف آن قرار گرفته اند، اینست:

- مدیرانی برای اداره کشور باید انتخاب شوند، که زنان آنها چادری باشند!
- مطبوعات وابسته (یعنی، مطبوعات غیر دولتی و مخالف وابستگی اقتصادی به امپریالیسم) تعطیل باید گردد!
- روشنفکر وابسته (نه دولت وابسته به بانک جهانی!) خائن به انقلاب است!
- قانون مبارزه با "بدحجابی" تصویب باید گردد!
- با فساد اداری (نه با فقر و فساد ناشی از آن در سراسر جامعه) مبارزه باید گردد!
- مدیران مومن (تکنوکرات های وابسته به بازار و حجتیه) باید سر کار بیایند!

در هیچیک از این شعارهای انتخاباتی، که مطبوعات وابسته به دولت، آنها را "ارزش های انقلابی" معرفی کرده و خواهان پاسداری از آن شده اند، نه تنها صحبتی از آزادی ها در میان نیست، بلکه سرکوب آنچه که هست هم خواسته شده است! واقعا اینها ارزش های انقلاب ایران است، که باید از آنها پاسداری کرد؟ و یا حقه بازی سیاسی-اقتصادی-مذهبی طرفدار سرمایه داری تجاری وابسته است، که باید با آن مبارزه کرد؟ جنبش نوین انقلابی و آزادیخواهی ایران به دومی رای می دهد!

این میتینگ ها که بسیاری از قدیمی های نسل دهه ۳۰ ایران را به یاد میتینگ های حزب زحمتکشان دکتر بقائی و نوجه های شعبان بی مخ تا پیروزی کودتای ۲۸ مرداد می اندازد، همچنان در مناطق مختلف تهران و به بهانه های گوناگون ادامه دارد. این میتینگ ها می خواهد جاده صاف کن امثال عسکروالادی ها، خاموشی ها، توکلی ها، ناطق نوری ها، آیت الله آذری قمی ها، آیت الله خزعلی ها و... برای برقرار یک حکومت با اصطلاح مقتدر و منسجم (دیکتاتوری عربیان حجتیه) بشود! برنامه عمل آن نیز همان است، که در بالا به آن اشاره شد. با این توطئه که بدون تردید دست قدرت های امپریالیستی برای متلاشی کردن ایران در پشت آنست، چه باید کرد؟ (صفحات ۲ و ۱۳ را بخوانید)

حیله ایست، که دست های پنهان در پشت این گروه بندی مذهبی-تشری برای انحراف افکار عمومی دنبال می کنند.

رسالت و حجتیه تلاش دارند با همین شعارها، از انگشت گذاشتن مردم روی گرانی، خصوصی سازی بی وقفه در همه عرصه ها، غارت مملکت توسط کشورهای بزرگ سرمایه داری، بدهی های کلان مملکت به مجامع بین المللی و استعماری (نظیر بانک مرکزی) و... جلوگیری کنند. یورش به آزادی های محدود و تحمیل شده مطبوعات غیر دولتی به حکومت و بریدن نفس ها از طریق لوایمی که از مجلس می گذراند (رجوع کنید به اطلاعیه راه توده در این شماره) از نخستین اهداف این گروه بندی است.

سطح نازل فرهنگ و آگاهی

انصار حزب ا. الله! اخیرا و بدنبال یک راهپیمایی در خیابان های مرکزی و شمالی تهران (بسیاری از ناظران این نوع راهپیمایی را بسیار شبیه به تظاهرات حزب زحمتکشان مظفرقانی و عریبه جونی شعبان بی مغ در ماه های منجر به کودتای ۲۸ مرداد می دانند!) یک اطلاعیه صادر کرد. حتی همین اطلاعیه گویای ماهیت و اهداف این گروه و دست های پشت پرده آنست. اطلاعیه مذکور، که تاریخ ۲۳ مهرماه را دارد، پس از طرح انواع اتهامات و تهدید ها به دکتر سروش، ملیون و طرفداران آزادی احزاب، مطبوعات مدافع آزادی، مخالفان اعمال تشریت و ارتجاع مذهبی به جامعه و... از جمله و بعنوان گناه نابخشودنی دکتر سروش می نویسند:

«... ابتدا از آقای سروش آغاز کنیم، که امروز دبیرکل یک حزب است (گناهی نابخشودنی از نظر رسالت و حجتیه!). حزبی که دقیقا سیاسی است (گویا از نظر این گروه، حزب باید غیر سیاسی باشد و اگر هم سیاسی است مانند انصار حزب ا. الله! باید مجهز به چماق و پنجه بوکس و تیغ موکت بری باشد!) و در سال های پس از رحلت امام (ره) جریان فکری خاصی را پی گیری حساب شده پرداخته و هدایت کرده (جمله پردازی مغشوش، از خود انصار حزب ا. الله است!) و از میان قشر مذهبی و غیر مذهبی نیز عضوگیری نموده است. این حزب جدید که حتی از میان برخی برادران مسلمان ولی سطحی و کم دان و احساساتی (ظاهرا انصار حزب ا. الله در برابر آینه ایستاده و این جملات را نوشته است!) همه محتویات (گویا صحبت از کیف دستی و یا جیب کت و شلوار است!) فکری احزاب سیاسی لیبرال و غرب گرای فعال در سال های ۵۸-۶۰ را دارد. اما به طرز نهان روشانه ای (اصطلاح از خود انصار حزب ا. الله است!) ایفاء نقش می کند...»

این بخشی از دانش سیاسی و سواد فارسی انصار حزب ا. الله! بود. با همین بضاعت معنوی و سیاسی است، که آنها سیاست های اقتصادی عمیقاً لیبرالی حکومت کنونی را انقلابی ارزیابی می کند و لیبرالیسم را مترادف با آزادی ها یافته و علیه آن شعار می دهند!

بخشی از نحوه برخورد آنها با افکار و عقاید را هم، به نقل از همان اطلاعیه ۴ صفحه ای، که اتفاقاً برای "راه توده" نیز مستقیماً از تهران فاکس شده است، بخوانید:

«... این انصار حزب ا. الله نیستند، که ناشناخته و پنهان کارند، این "حسین حاج فرج دباغ" است، که نام واقعی خود، سابقه همکاری با انجمن حجتیه و نیز افکار واقعی خود را پنهان می کند...»

نکته مهم در این بخش از اطلاعیه مورد بحث، که خواسته است علیه دکتر سروش باصطلاح افشاگری کند، اینست که دست های پنهان در پشت انصار حزب ا. الله! نیز ظاهراً از میزان نفرت مردم از مافیای حجتیه و نقش کلیدی، ضد ملی و نفرت انگیز آن در جمهوری اسلامی آگاهی دارند. حتی همین یک دلیل نیز برای ادامه حضور مافیائی حجتیه در جمهوری اسلامی و عدم ظهور علنی گردانندگان در جامعه کافی است!

دریاره شجره نامه فامیلی افراد نیز، نویسندگان این اطلاعیه خوب می دانند، اگر این نوع شجره نامه ها عیب باشد، سرپای به مکتب و ثروت دست یافتگان در جمهوری اسلامی عیب است. یک نمونه آن، تامین کننده واقعی هزینه سازمان دفتر تبلیغات اسلامی و همین انصار حزب ا. الله!، یعنی حاج آقا محسن رفیق دوست است، که تا پیش از انقلاب "بارانداز" و "بار فروش" میدان تهران بود! و حالا مدیریت کارتل سیاسی-اقتصادی "بنیاد مستضعفان" را رهبری می کند و به یومین همین رهبری، و زیر لوای اسلام ناب محمدی، میلیاردر مکتبی شده است! شاید هم در آینده دکتر سروش را به مناظره فرا بخواند. البته نه در تلویزیون و مطبوعات، بلکه در همان جانی، که احسان طبری و دیگر رهبران حزب توده ایران را در زیر دستبند قبائی به مناظره کشاند و کشاندند!

آنچه را "انصار حزب ا. الله" در خیابان ها

فریاد می زند، برنامه عمل "رسالت" برای

"حکومت مطلقه" در ایران است

متینگ انتخاباتی

"حجتیه-رسالت"

در تهران!

تشنج و اعتراضات در دانشگاه های ایران و تویژه در دانشگاه تهران همچنان ادامه دارد. دانشجویان انجمن های اسلامی دانشگاه ها، در اعتراض به یورش گروه فشار انصار حزب ا. الله! به جلسه سخنرانی دکتر عبدالکریم سروش، در تالار دانشکده فنی دانشگاه تهران، و پس از چند نوبت اعلام و لغو تظاهرات اعتراض آمیز، سرانجام این تظاهرات را برگزار کردند و طی آن خواهان کوتاه ساختن دست کسانی از دانشگاه های ایران شدند، که در سال های اخیر با تمام نیرو در جهت غیر سیاسی شدن دانشگاه های ایران عمل کرده اند. در این تظاهرات بر اتحاد ملی و آزادی ها تاکید شد.

گروه فشار انصار حزب ا. الله!، که پس از یورش به جلسه سخنرانی دکتر سروش، اعلام کرده بود، باز هم مانع سخنرانی های او خواهد شد، با صدور اعلامیه ای که در مطبوعات رسمی حکومت نیز انعکاس یافت، اعلام کرده بود، با حضور در دانشگاه مانع تظاهرات اعتراضی دانشجویان خواهند شد! اما آنها بالاخره اعلام داشتند، که تظاهرات مشابه در دانشگاه تهران براه نخواهند انداخت و بدین ترتیب تظاهرات مورد بحث بدون درگیری خاتمه یافت. البته چند ده نفر از وابستگان انصار حزب ا. الله علیرغم اعلام رسمی این گروه، مبنی بر عدم دخالت در تظاهرات دانشجویان مسلمان، در گوشه ای جمع شده و شعارهائی دادند.

همین تظاهرات و فشارهای سازمان یافته گروه "انصار حزب ا. الله" خود بهترین نشانه، از تشنیت نظر و عمل در مجموع حکومت از یکسو و قدرت و نیروی بسیار جدی جنبش آزادیخواهی در جامعه از سوی دیگر است. قدرتی است، که می تواند توطئه های حکومت علیه جنبش را خنثی کند.

انصار حزب ا. الله چه می گوید؟

این گروه، که رقم آنرا تا سه هزار نفر تخمین می زنند، توسط سازمان تبلیغات اسلامی و تحت فرمان مستقیم آیت ا. الله جنتی، رئیس این سازمان، شکل گرفته است. برخی اعضای آن با آنکه اغلب در جنگ با عراق شرکت داشته اند، اکنون با دریافت مزد از سازمان تبلیغات اسلامی به گروه فشار این سازمان در جامعه تبدیل شده اند. البته کمیساری روحانی (خط دهنده و رهبری عملیاتی آن) این سازمان، در اختیار چند روحانی و واعظ میانه سال است. آنها نام و چهره ای آشنا در جامعه ندارند. گاه لباس شخصی و گاه عبا و عمامه دارند، اما در هر دو حالت، نطق ها و قرائت قطعنامه ها، اغلب با آنهاست. دانش بسیار اندک سیاسی (حتی فارسی آنها در کشوری که به شعر و ادب در جهان شهره است)، خشونت کور، منطق چماق، ضدیت با آزادی ها، ستیز با شخصیت های ملی و صاحبان اندیشه و... ویژه گی این سازمان است. آنها اکنون عمدتاً، نقش جاده صاف کن ارتجاع و سرمایه داری تجاری بازار را عهده دار شده اند و برای برگزاری انتخاباتی، که جناح بندی رسالت را باید به قدرت مطلق برساند، زمینه های انحراف افکار عمومی از مسائل اساسی جامعه و ایجاد رعب و وحشت را ایفاء می کنند. تظاهرات اخیر آنها علیه موسیقی "رپ"، کم کاری در ادارات، "بسد حبیبی" و... خود بهترین نشانه و نمونه از

متینگ های انتخاباتی رسالت در تهران

آنچه را "انصار حزب الله" در این روزها و در خیابان های تهران خواهان آنست، همان است که در صورت قبضه قدرت توسط جناح بندی رسالت-حجتیه، بعنوان پلاتفرم اقتصادی-سیاسی حکومت یکپارچه آنها اعلام خواهد شد! بهمین دلیل تظاهرات "انصار حزب الله" را باید متینگ های انتخاباتی جناح بندی رسالت ارزیابی کرد. این نکته، یعنی وابستگی این گروه و خواست هایش به رسالت، اهمیت شعارهای امروز حزب الله را دو چندان می کند، زیرا همین خواست ها قرار است در آینده برنامه حکومتی آنها بشود. "انصار حزب الله" در روز ۱۷ مهر طی تظاهراتی، که چند معلول جنگی و روحانی نیز در پیشاپیش آنها حرکت کرده و برای مردم حاشیه خیابانها (بویژه زنان) خط و نشان می کشیدند، این شعارها را سر می دادند:

- == مطبوعات وابسته (نه مطبوعات مجری سانسور دولتی) تعطیل باید گردد!
- == روشنفکر وابسته (نه حکومت وابسته به بانک جهانی!) خان به انقلاب است
- == فرهنگ بد حجابی (نه بی فرهنگی و چماقداری و عریضه کشی) محکوم باید گردد

به نوشته روزنامه "اخبار" چاپ تهران (۱۷ مهر ماه)، حجت الاسلام "پروازی" در پایان این تظاهرات سخنرانی کرده و گفت: «... اگر مدیران مسلمان و متدین حضور داشته باشند، هرگز این وضع پیش نمی آید، که ۱۲۳ میلیارد تومان پول ملت اختلاس شود. این منکر است و حکومت اسلامی موظف به اجرای امر به معروف و نهی از منکر است.»

(هدف نخست این سخنان، فریب و گمراه کردن همان ساده لوحانی است که در اطراف گروه حزب الله جمع شده اند. در همین سخنان، حلیه گروه بندی رسالت برای در اختیار گرفتن همه قدرت در جمهوری اسلامی نهفته است. یعنی دولت و برنامه اقتصادی دولت کنونی، که رسالت نیز موثق آنست، هیچ عیبی ندارد، عیب فقط از مومن نبودن مدیران است. مدیران مومن هم از دیدگاه آنها امثال حبیب الله عسکراولادی، احمد توکلی و... اند.)

بقیه سخنان این حجت الاسلام، بقیه پلاتفرم جناح بندی رسالت است: «... ما از رئیس مجلس شورای اسلامی می خواهیم، تا نسبت به تصویب قانون مبارزه با بد حجابی، که از مدت ها پیش قول آن را داده است، هر چه سریع تر اقدام کند...» (وعده پنهانی ناطق نوری به رسالت برای اجرای آن پس از رسیدن به قدرت کامل)

بقیه پلاتفرم متینگ انتخاباتی رسالت را به نقل از همان روزنامه اخبار بخوانید:

«... مدیرانی باید در دستگاه ها به کار گرفته شوند، که همراشان بدحجاب نباشند، با فساد اداری برخورد شود، نیروهای انتظامی در پارک ها و اماکن عمومی با مفاسد برخورد کنند، اما گوشزد می کنیم، که آنها همیشه طرف ناهی را بگیرند، در ادارات پارتی بازی نشود!»

جناح رسالت-حجتیه برای ادامه برنامه اقتصادی کنونی، اما با محتوای اجتماعی بالا، می خواهد قدرت را قبضه کند. انصار حزب الله، تمام زمینه های فکری-نظامی تبدیل شدن به گروه بندی قرون وسطانی "طالبان" افغانستان را دارد و بیم آن می رود، که اصولا با همین هدف نیز تشکیل شده باشد. براساس آخرین خبرهایی که پس از تسلط "طالبان" بر شهر هرات رسیده، چون در شهر اتوبوس و تاکسی برای تقسیم آن بین زنان و مردان وجود ندارد، کوچه ها و پیاده روها را با خط سفید به دو قسمت کرده و عبور و مرور زنان را از مردان بدین طریق جدا کرده اند. حکومت مرکزی کابل نیز از بیم عقب افتادن از طالبان و زیر علامت سوال رفتن مسلمانی اش، همین تقسیم بندی را در کوچه پس کوچه های کابل کرده است! "انصار حزب الله" با آنچه که در بالا از قول آنها آمد، همان "طالبان" آینده ایران نیستند؟

آنها که مدعی نجات ایران از وضع کنونی اند، اما از این حقایق در حال تکامل در ایران غافل مانده اند و در جهت افشای آن در جامعه به همتی ملی بر نمی خیزند و با همه توان به یاری جنبش عدالت خواهی و آزادی طلبی و استقلال جویی در ایران بیا نمی خیزند، چگونه می توانند خود را در خدمت جنبش مردم بدانند؟

مصاحبه طارق عزیز و ملک حسین درباره

آینده عراق

انتخابات نمایشی ریاست جمهوری در عراق برگزار شد و یگانه کاندیدی ریاست جمهوری، یعنی "صدام حسین" بار دیگر برای ۷ سال به این سمت برگزیده شد! اینکه او تا ۷ سال دیگر دوام خواهد آورد، یا نه و اصولا سیر حوادث چه سرنوشتی برای عراق در نظر دارد، خود موضوع جداگانه ایست، اما نخستین واکنش ها نسبت به این انتخابات نمایشی تا حدودی روشنگر احتمالاتی است، که در عراق به وقوع خواهد پیوست.

طارق عزیز، معاون نخست وزیر بلافاصله پس از این انتخابات، که خبرگزاری ها آنرا رفتارند مخابره کردند، با اشاره ای دیپلماتیک گفت، که با این انتخابات راه برای گشایش فضای دموکراسی در عراق گشوده شد. او به انتخابات پارلمانی سال آینده عراق اشاره کرد. بدین ترتیب طارق عزیز به مرحله اول طرحی اشاره کرد، که براساس آن صدام حسین نه با جنجال و واکنش های تند نظامی، بلکه طبق طرحی شبیه شبلی و کناره گیری ژنرال پینوشه، به پشت صحنه سیاسی در عراق خواهد خزید. طارق عزیز در این مصاحبه در واقع گفت، که با انجام رفتارند ریاست جمهوری و تائید دوباره صدام حسین، او دیگر چندان نگران آینده و مقام خود نخواهد بود و موانع جدی بر سر تحولات سیاسی عراق ایجاد نخواهد کرد. بدین ترتیب باید منتظر برخی فعل و انفعالات سیاسی-حزبی در عراق بود، که ظاهرا باید راهگشای پایان محاصره اقتصادی عراق باشد.

بلافاصله پس از انجام این رفتارند (انتخابات صدام حسین برای ریاست جمهوری بدت ۷ سال دیگر)، ملک حسین، پادشاه اردن در یک اظهار نظر صریح درباره آینده عراق سخن گفت. با توجه به مناسبات بسیار قوی ملک حسین با اسرائیل و امریکا، این مصاحبه را باید نوعی اعلام طرح سیاسی برای آینده عراق قلمداد کرد، که از حمایت این دو دولت جهانی و منطقه ای (اسرائیل و امریکا) می تواند برخوردار باشد. ملک حسین در این مصاحبه گفت: «برای پایان بخشیدن به محاصره اقتصادی عراق و بازگشت این کشور به دامن کشورهای عربی خاورمیانه، بهترین راه حل تبدیل سیستم حکومتی در عراق به یک کنفدراسیون است. تنها از این طریق می توان هم موجودیت عراق را حفظ کرد و به تشنجات در شمال و جنوب عراق خاتمه داد و هم دموکراسی را در عراق تامین کرد.»

سخنان ملک حسین آشکارتر از آنست، که تفسیری را لازم داشته باشد. براساس این طرح، شمال عراق (کردها) از خودمختای گسترده برخوردار خواهند شد و در جنوب این کشور نیز شیعیان نیز به خودمختاری دست خواهند یافت و پارلمان مرکزی در بغداد، مرکب از نمایندگان دولت های فدرال، سیاست های کلی عراق را تعیین خواهد کرد. این اظهارات را نمی توان و نباید نوعی اظهار نظر شخصی قلمداد کرد. سرعت اعلام این طرح، پس از اعلام نتایج رفتارند عراق، که براساس آن صدام حسین بیش از ۹۷ درصد آراء مردم را کسب کرد، نشان دهنده وجود چنین طرحی در پشت صحنه است!

برپای این چنین سیستمی در عراق، که حتی تا مدتی صدام حسین نیز می تواند نقش تشریفاتی را در آن داشته باشد، عملا نه تنها راه را برای ورود مستقیم عراق به روند مذاکرات اعراب و اسرائیل می گشاید، بلکه اصولا عواقب احتمالا منفی چنین گشایشی نمی تواند مستقیما متوجه صدام حسین شود، بلکه تصمیم را پارلمان فدرال می تواند بگیرد. این سیستم حکومتی در عین حال می تواند مقاومت های احتمالی صدام حسین برای پیوستن به روند مذاکرات را خنثی کند، زیرا دولت های محلی و فدرال می توانند با اعلام موافقت برای مذاکره با اسرائیل، عملا دولت مرکزی را در برابر یک اقدام منطقه ای قرار داده و حکومت مرکزی را تحت بیشترین فشار بگذارند.

"راه توده" در شماره ۴۰ خود و در ارتباط با انتخابات عراق و مصوبه شورای امنیت سازمان ملل متحد مبنی بر اختیارات این سازمان برای نظارت بر انتخابات نویسی در کشورهایی، که قرار است در آنها انتخابات پارلمانی برگزار شود، نوشت، که عراق می تواند نمونه ای برای این نظارت باشد. این مصوبه به پیشنهاد امریکا در سازمان ملل متحد تصویب شده و بدون تردید این کشور در اجرای آن بیشترین اعمال سلیقه را خواهد کرد. دو مصاحبه طارق عزیز و ملک حسین نشانه های روشنی از نظرات کنونی امریکا و سازمان ملل متحد در مورد عراق دارند، اما باید دید، سیر حوادث در همین جهت حرکت می کند، یا خیر؟

افتخار حکومت،

در خدمت به امریکا!

سینار نفت با شرکت ۲۳ شرکت نفتی برای خرید نفت ایران در تهران، از سوی وزیر نفت و ریاست جمهوری، بعنوان پیروزی بزرگ ایران برای درهم شکستن محاصره اقتصادی ایران از سوی امریکا قلمداد شد. هر دو مقام جمهوری اسلامی، در تشریح این پیروزی اشاره به حضور ۳ تا ۵ شرکت امریکائی خریدار نفت ایران در این سینار کردند و آنرا نشانه دیگری از شکست امریکا معرفی کردند!

واقعیت اینست، که این تحلیل و ارزیابی مقامات حکومتی در تهران، صرفا با هدف گمراه کردن مردم از عمق حقایق مربوط به اوضاع اقتصادی-سیاسی ایران و توجیه مناسبات حقیرانه است، که جمهوری اسلامی بصورت پنهان و از موضع ضعف مطلق با امریکا دارد.

ما در همان نخستین روزهای اعلام محاصره اقتصادی ایران از سوی امریکا نوشتیم، که اعلام این محاصره بیش از آنکه یک اقدام جدی علیه حاکمیت جمهوری اسلامی باشد، اقدامی است در جهت تثبیت موقعیت جناح حاکم در جمهوری اسلامی و جلوگیری از عقب نشینی هائی، که این جناح در همان زمان و تحت فشار افکار عمومی و بحران اقتصادی-سیاسی حاکم بر ایران بدان تن داده بود. لغو برخی مفاد برنامه "تعدیل اقتصاد"، ادامه پرداخت سوبسید به برخی اقلام مصرفی مردم، کنترل بازار ارز کشور و... نمونه های بازار این عقب نشینی بود.

بدین ترتیب و با هدف از پیش تعیین شده، اعلام محاصره اقتصادی ایران از سوی امریکا، عملا جمهوری اسلامی را نه تنها بیش از پیش در دام شرکت های غارتگر چند ملیتی انداخت، بلکه موقعیت آن دسته از بلند پایگان طرفدار مناسبات همه جانبه با امریکا را به بهانه جلوگیری از بهانه دادن به امریکا برای فشار اقتصادی-سیاسی به ایران، مستحکم کرد.

در ادامه اجرای همین طرح هماهنگ است، که وزیر نفت و ریاست جمهوری حضور شرکت های نفتی امریکا در ایران را (همان شرکت هائی که دولت ها و سیاست های امریکا توسط آنها تعیین می شود!) یک پیروزی اعلام داشته و آنرا در جهت شکست طرح محاصره اقتصادی امریکا علیه ایران به مردم معرفی کردند. گویی در امریکا دولت و ریاست جمهوری، سازی جدا از ساز دو انحصارات عمده تسلیحاتی و نفتی می زنند! آشکارا مشخص است، که این حرف ها صرفا برای گمراه کردن افکار عمومی مردم میهن ما زده می شود و کوچکترین اعتبار سیاسی و اقتصادی با هدف مقابله با امریکا ندارد.

امریکا برای فشار به ایران در جستجوی چیست، که جمهوری اسلامی آنرا نپذیرفته است؟ حتی به گفته خود مقامات جمهوری اسلامی در این ۱۷ سال، امریکا در پی مناسبات استعماری با ایران است. این مناسبات نیز باید دست امریکا را برای غارت منابع ایران و در درجه اول نفت ایران باز بگذارد. چنانکه پیش از انقلاب بهمن ۵۷ بود. در زمینه سیاسی برای امریکا بسیار اهمیت دارد، که حکومت ها در ایران (خواه اسلامی و یا غیر اسلامی) در خدمت استراتژی منطقه ای امریکا قرار داشته باشند. همه شعارهای سران راستگرای جمهوری اسلامی را، که کنار بگذاریم، چه چیز در پیش رو می ماند؟

غارت نفت ایران توسط شرکت های نفتی (چند ملیتی) و خرید نفت ایران توسط شرکت های مستقل امریکا (که خود سیاست برای امریکا تعیین می کنند و غارتگران واقعی جهان همانها هستند و نه دولت ریگان یا بوش و یا کلینتون) یک پیروزی بزرگ در جمهوری اسلامی قلمداد می شود! نفت ایران در بازار سیاه و علاوه بر ظرفیت تعیین شده از سوی اوپک به ارزان ترین قیمت فروخته می شود. نفت ایران تحت عنوان کمک به برخی کشورها مانند سودان، عملا در خدمت استراتژی سیاسی امریکا قرار می گیرد. خبرگزاری ها فاش ساختند، که در دوران اخیر نفت ایران با قیمت بشکه ای ۷ دلار به آفریقای جنوبی فروخته شده و در مخازن این کشور ذخیره شده است. در صحنه سیاسی نیز، سیاست راستگرایان حاکم بر جمهوری اسلامی هموار کننده حضور نظامی امریکا در خلیج فارس، تشدید تشنج و ایجاد بازار فروش روز افزون سلاح به کشورهای ثروتمند و نفت خیز منطقه، فراهم ساختن زمینه های انفجار داخلی، تا حد آغاز جنگ داخلی در کشور، ناراضی وسیع مردم و عملا تبرئه امریکا و رژیم شاهنشاهی در آذهان مردم عادی، که وضع ایران کنونی را (به غلط و بدون

در نظر داشتن واقعیت امروز ایران و جهان) با گذشته مقایسه کرده و مبلغ آن دوران شده اند و...

این واقعیات، حکایت از کارنامه حکومتی ندارد، که پشت به مردم و در کنار امریکا حرکت می کند؟ مناسبات استعماری با امریکا حتما نباید شکل سفارتی و رسمی داشته باشد. می بینیم، که در ایران درغیاب این مناسبات رسمی، غارت ادامه دارد و اتفاقا نه حکومت و نه امریکا خواهان تغییر و تبدیل آن به سیاستی تحت کنترل واقعی مردم ایران نیستند. مبارزه و مقابله با اهداف استعماری امریکا نیز ارتباطی با حضور سفارتخانه این کشور ندارد. همانگونه که در ویتنام، چین، کره شمالی و... سفارتخانه های امریکا وجود دارند، اما هرگز مناسبات غارتگرانه امریکا با این این کشورها نظیر آن مناسباتی نیست، که با ایران برقرار است.

اعلام نظر بانک جهانی

نوربخش، رئیس کل سابق بانک مرکزی و معاون (مشاور) کنونی ریاست جمهوری در امور اقتصادی، اخیرا در اجلاس بانک جهانی شرکت کرد. او که رابط مورد اعتماد بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در حکومت کنونی است و بهمین دلیل علیرغم برکناری از بانک مرکزی در دولت هاشمی رفسنجانی باقی ماند، پس از بازگشت از این اجلاس با خوشحالی و تحت نام "اعتبارات جدید" گفت، که بانک جهانی با وام های جدید به ایران موافقت کرده است. وی رقم بدهی رسمی ایران را نیز ۳۳ میلیارد دلار اعلام داشت.

گزارش محرمانه نوربخش به حکومت و ابلاغ نظرات و پیشنهادهای بانک جهانی برای لیبرالیزه کردن اقتصاد ایران چه بوده، بر مردم ایران نامعلوم است، اما نکات زیر قطعاً بازگو کننده گوشه ای از این نظرات و پیشنهادهای محرمانه می تواند باشد.

پس از بازگشت نوربخش از اجلاس بانک جهانی، این بانک گزارش سالانه خود را منتشر ساخت. در این گزارش از جمهوری اسلامی بشدت انتقاد شده است، که از چارچوب تعیین شده بانک برای دادن قرض به ایران در گذشته، عدول کرده است. در این گزارش وضع اقتصادی ایران نیز بر خلاف پاره ای خوش بینی های اعلام شده اخیر توسط نوربخش و دیگر مقامات حکومت، بسیار تیره ترسیم شده است.

در واقع گزارش محرمانه نوربخش را در همین بخش از گزارش رسمی بانک جهانی باید جستجو کرد. این گزارش چیزی نیست، جز ابراز ناراضی بانک جهانی از تجدید نظر در برخی مفاد طرح تعدیل اقتصادی (لیبرالیزم اقتصادی)، که تحت فشار توده های خشمگین و گرسنه مردم و بیم از محبوبیت کارگزاران اقتصادی دولت میرحسین موسوی، بویژه در میان نیروهای مذهبی در آستانه انتخابات مجلس، صورت گرفته است. اظهارات نوربخش در مصاحبه مطبوعاتی اش، مبنی بر پرداخت اعتبار (قرض بیشتر) از سوی بانک جهانی به دولت کنونی، در واقع یک پیام سیاسی برای رقبای داخلی این حکومت نیز بود، و آن نیست، مگر اعلام حمایت بانک جهانی از دولت هاشمی رفسنجانی. انتشار گزارش بانک جهانی نیز، به نوع دیگری در جهت حمایت از این دولت بود. این گزارش می خواهد نظر دولت رفسنجانی را برای پیگیری "تعدیل اقتصادی" و مقابله با جناح های پیرامونی حکومت برای ایجاد تعدیل در آن، تائید کند. هشدارهای رفسنجانی به مخالفان برنامه های اقتصادی خود، تا حد تهدید نشریات منتقد به تعطیل و یا دعوت مطبوعات به ستایش از برنامه های خویش، در حقیقت میل باطنی دولت او را نشان می دهد. این میل چیزی نیست، جز بستن دهان مخالفان و رفع گله های بانک جهانی از تغییرات وارده در برنامه تعدیل اقتصادی او.

این نکته که بانک جهانی، دفتر کارگشائی اقتصادی-سیاسی امریکا و صهیونیسم بین المللی است، بر کمتر مقامی در جمهوری اسلامی باید پنهان باشد. بهمین دلیل کوشش حکومت برای جلب رضایت بانک جهانی، در اصل کوشش برای جلب حمایت باز هم بیشتر امریکا و صهیونیسم از دولت و مجموعه حکومت کنونی در جمهوری اسلامی است!

بشارت نوربخش به رضایت بانک جهانی از جمهوری اسلامی و امکان گرفتن اعتبار (قرض) بیشتر از این بانک و اعلام آن به عنوان یک پیروزی دیگر در برابر امریکا و محاصره اقتصادی آن علیه ایران، روی دیگر همان حقه بازی و تبلیغاتی است، که فروش (و در واقع غارت) نفت به شرکت های امریکائی به قیمت بشکه ای ۷ دلار را یک پیروزی ضد استکباری و ضد امریکائی به مردم معرفی می کند. پیروزی اول را نوربخش با خود از اجلاس بانک جهانی به ارمغان می آورد و پیروزی دوم را آقازاده، وزیر نفت ایران از سینار نفت در تهران! و جمع بندی همه این مبارزات "ضد امریکائی" و "ضد استکباری" (!) را هاشمی رفسنجانی در نمازهای جمعه به کام تلخ مردم ایران می ریزد! ←

مرزهای شرقی ایران کانون برخوردهای نظامی می شود؟

واحد های نظامی "طالبان" تصرف شهرک های حاشیه ای شهر کابل را نخستین اهداف خود برای تصرف قدرت در کابل قرار داده اند. در طول دو هفته گذشته آنها موفق شدند شهرک "چهار آسیاب" را به تصرف خود درآورده و این محل را به سنگر خود برای نفوذ به شهر کابل تبدیل کنند. بمباران هوایی ۳۰ مهرماه شهر کابل توسط طالبان، حکایت از دسترسی آنها به هواپیماهای شکاری بمب افکن دارد! گروه بندی نظامی-سیاسی طالبان پس از تصرف "هرات"، دومین شهر بزرگ افغانستان، پس از کابل، تاکنون چند پیشنهاد دولت ربانی-احمدشاه مسعود را برای مذاکره رد کرده و خواهان کناره گیری این دولت شده اند. طالبان تحت حمایت نظامی دولت پاکستان و کمک های مالی عربستان سعودی (احتمالا براساس استراتژی مشترک آمریکا و انگلستان در منطقه) قرار دارد. این گروه بندی از ارتجاعی ترین و قشری ترین مقررات اسلامی (اهل سنت) پیروی می کند و دولت وهابی عربستان سعودی از هیچ نوع کمک مالی به آن دریغ ندارد. این درحالیست، که دربار عربستان سعودی براساس قراردادی که با کشور پاکستان دارد، اکنون سال هاست تحت حمایت ارتش این کشور میباشد. یک ارتش ۶ هزار نفره پاکستانی در عربستان مستقر است و نقش گارد محافظ سلطنت را عهده دار است. بدین ترتیب عربستان و پاکستان در طرحی مشترک (نظامی-مالی) در پشت گروه طالبان قرار دارند. گروه بندی سنی طالبان همچنان بر شهر هرات مسلط است و در مرزهای ایران-سنگرهای خود را مستحکم می کند. بسیاری از ساکنین شیعه و نظامیان والی (استاندار) هرات پس از سقوط این شهر همراه با واحدهای پراکنده و شکست خورده خود، به ایران گریخته و بدین ترتیب زمینه های تشنج بین نیروهای نظامی جمهوری اسلامی و طالبان فراهم است! برپایی چند تظاهرات در شهر مشهد در محکوم کردن طالبان در تصرف هرات و برخی شایعات پیرامون کمک به سازماندهی مجدد توران اسماعیل خان، والی شکست خورده شهر هرات از سوی آستان قدس رضوی در مشهد (آیت الله طبرسی)، بر بغرنجی شرایط دو چندان افزوده است. خبرگزاری ها اطلاع داده اند، که در نواحی مرزی افغانستان و ایران، بدستور حکومت ایران، شهرهای مرزی تخلیه شده است. اگر این اخبار درست باشد، باید منتظر درگیری های شدید نظامی در این منطقه از خاک ایران بود. اخطار اخیر رهبر طالبان به دولت ایران، که از دخالت در امور افغانستان خودداری کند و اجازه رخنه از مرزها به داخل منطقه هرات را ندهد، خود دلیل دیگری است بر حساسیت منطقه و بطور کلی اوضاع. طالبان مدعی است، که واحدهای نظامی ایران به حمایت از قوای نظامی شکست خورده سروان اسماعیل خان، در چند نوبت درگیری نظامی با طالبان ایجاد کرده است. طالبان همچنین مدعی است، که دولت ایران برای مقابله با طالبان با دولت مستقر در کابل تماس برقرار کرده، تا به ارتش دولتی برای عبور از خاک ایران و حمله به هرات استفاده کند. اگر این شایعات واقعیت داشته باشد (امری که در جمهوری اسلامی بدلیل خود مختاری روحانیون حاکم در مناطق و اعمال سلیقه های فردی و در بی خبر نگهداشتن مردم می تواند محتمل باشد) جمهوری اسلامی عملا مجری همان سیاستی می شود، که استراتژی آمریکا و انگلستان برای تسلط کامل بر منطقه است.

نفت آذربایجان حتی از خاک ایران عبور هم نخواهد کرد!

سراجام قرار داد انتقال نفت آذربایجان به اروپا از طریق خاک روسیه و ترکیه تصویب شد و بدین طریق نه تنها ایران هیچ سهمی از نفت شمال نبرد، بلکه انتقال این نفت نیز از خاک ایران صورت نگرفت! کنسرسیوم نفت در جمهوری آذربایجان، که سهام اساسی آن متعلق به آمریکا و انگلستان است، اعلام داشت، که خاک ایران فاقد امنیت است و به همین دلیل نمی توان نفت استخراجی شمال را از این طریق به اروپا انتقال داد! این در حالی است که صفحات شمال ایران خود مناسب ترین زمینه استفاده از نفت شمال را داشتند و حتی نفت جمهوری آذربایجان را می شد در آذربایجان ایران و یا حتی کرمانشاه تصفیه کرده و محصولات نفتی-صنعتی نیز از آن تولید کرد.

هواپیما ربا افسر امنیتی سپاه پاسداران است!

چند هفته پس از ماجرای سوال برانگیز رسیده شدن یک هواپیمای مسافربری ایران و فرود آن در خاک اسرائیل، مشخص شده است، که رباپنده هواپیما افسر امنیتی سپاه پاسداران است! وی که رضا جباری نام دارد، همچنان در اسرائیل به سر می برد و قرار است توسط دولت اسرائیل با اتهام هواپیما ربانی محاکمه شود. محاکمه او یک سلسله فشارهای تبلیغاتی را می تواند بر جمهوری اسلامی وارد آورد و زمینه ای باشد برای اقامت طولانی وی در اسرائیل. این احتمال که او اصولا میهماندار هواپیما نبوده، بلکه افسر امنیتی هواپیما بوده و یا اگر هم میهماندار بوده، افسران امنیتی هواپیما آنقدر با وی آشنائی داشته اند، که چشم بر اقدامات او در هواپیما بیندند، ینش از گذشته مطرح می شود. تیراندازی رضا جباری در هواپیما تائیدی است بر آشنائی او به مسائل امنیتی در هواپیما. او در بازجویی های اولیه اش گفته است: «من می دانستم کدام نقطه از اتاق هواپیما ضد گلوله است و اصابت گلوله به آن صدمه ای به هواپیما نمی زند و به همین دلیل با اطمینان به سوی آن هدف تیراندازی کردم و خلبان هواپیما را وادار به فرمانبرداری از خود کردم». بنابراین، تیراندازی در هواپیما نیز علیرغم ظاهر خشونت آمیز درگیری داخل هواپیما و مصمم بودن هواپیما ربا به ربودن آن، صحنه سازی بوده است! نکته قابل توجه آنست، که هنوز رضا جباری به دقت نگفته است، اسلحه کمری را از کجا و چگونه تهیه کرده و از چه طریق عبور کرده و آنرا وارد هواپیما کرده است! این در شرایطی است، که در فرودگاه مهرآباد تهران برای سوار شدن به هواپیما از چندین پست امنیتی و گمرکی باید گذشت و در همان روزها کسی که هواپیما ربوده شد، کنترل فرودگاه برای جلوگیری از خروج ارز چند برابر معمول بوده است! هنوز همه شواهد حکایت از وجود نقشه ای از پیش تدارک دیده شده از سوی جریاناتی در حکومت بوده است!

ادعای مالکیت سه جزیره

"بن راشد"، رهبر عرب نشین امارات متحده عربی، در آستانه اجلاس بزرگ سازمان ملل متحد، بمناسبت پنجاهمین سالگرد تاسیس این سازمان، گفت: امارات متحده خواهان حل مسالمت آمیز اختلاف بر سر سه جزیره تنب بزرگ و کوچک و ابوموسی می باشد و برای این هدف حاضر به مذاکره مستقیم با جمهوری اسلامی است، اما در صورتیکه این امر از طریق مسالمت آمیز ممکن نشود، چاره ای جز ارجاع این امر به سازمان ملل متحد نیست. او مدعی شد، که این جزایر متعلق به اعراب منطقه است و نه ایران!

(بقیه افتخار حکومت، در خدمت به امریکا)

حکومت (مرکب از ائتلاف رسالت-جمعیت های مولفه اسلامی-حجتیه و تکنوکرات های جمع شده در اطراف هاشمی رفسنجانی) با هر نوع آزادی ها مخالفند، زیرا از طرح همین مسائل در مجلس و مطبوعات وحشت دارند. اتفاقا امریکا نیز از همین مسئله بیم دارد. هرکس تصور کند، امریکا خواهان بازگشت آزادی ها به ایران برای طرح این نوع مسائل در مجلس و یا مطبوعات است، یا خود را فریب داده و یا دیگران را فریب می دهد.

حکومتی که اینگونه چهار نعل در جهت اهداف و سیاست های امریکا می تازد، چه عیبی برای امریکا دارد، که باید جای خود را به یک حکومت متکی به پارلمان آزاد (حتی نیمه آزاد ومشروط) بدهد و برای برنامه های امریکا در ایران و منطقه مسئله ساز شود؟ نگرانی بزرگ فقط از عدم حضور یک حکومت یکپارچه و سرکوبگر در ایران است، که به هیچکس پاسخگو نباشد. حکومت موجود فقط باید از این سد عبور کند. همین است، که جناح بندی رسالت با به نمایش گذاشتن قدرت خود در این روزها در خیابان های تهران (انصار حزب الله) می خواهد به "در" (رتبای حکومتی و...) بگوید، توان و لیاقت بهتری در این زمینه دارد، تا "دیوار" (امریکا و انگلستان و...) بشنود و تصمیم بگیرند! طبعاً اگر هم هر دو جناح نیز در امر جلب رضایت امریکا درماندند، فضای سیاسی ایران بر اثر اختناق و فشارهای مذهبی-سیاسی و شکل بندی های مذهبی باندازه کافی زمینه را برای یک درگیری نظامی داخلی فراهم ساخته است، که امپریالیسم جهانی برای بهره برداری از آن تردید به خود راه ندهد!

کنگره جبهه ملی تشکیل می شود

نتایج برخی رایزنی های سیاسی در ایران اخیرا در اعلامیه ای با امضای چند تن از شخصیت های رهبری جبهه ملی، که در داخل کشور به سر می برند، انتشار یافت. این اعلامیه در ارتباط با لزوم بازگشت آزادی ها به جامعه و آزادی احزاب و مطبوعات پیش از برگزاری هرنوع انتخاباتی (ازجمله انتخابات آینده مجلس و ریاست جمهوری) صادر شد. از امضاء کنندگان این اعلامیه، که در بسیاری از نشریات فارسی زبان چاپ خارج کشور (ازجمله "راه توده" شماره ۴۰) نیز بازتاب یافت، اکنون بعنوان شورای رهبری جبهه ملی نام برده می شود. این عده عبارتند از: ادیب برومند، علی اردلان، حسین شاه حسینی، حسن لباسچی، دکتر سید حسین موسویان و دکتر پرویز ورجاوند. بدنبال انتشار اعلامیه شورای رهبری جبهه ملی داخل ایران، یک سلسله مباحثات در خارج از کشور و در میان وابستگان و علاقمندان به جبهه ملی نیز آغاز شد. این مباحثات مربوط بود به اولویت داشتن نظر رهبری مستقر در ایران در اظهار نظرهای سیاسی و لزوم مراعات و تطبیق سازمان های خارج از کشور جبهه ملی از نظرات اعلام شده این شورا در داخل ایران.

در ادامه این مباحثات، در تاریخ ۲۵ مهر، دو تن از چهره های شناخته شده جبهه ملی، که در خارج از ایران به سر می برند، طی مصاحبه ای با بخش فارسی رادیو آمریکا چند نکته مهم را روشن ساختند. قاسم لباسچی در این مصاحبه گفت: «... سازمان های جبهه ملی در خارج از ایران لازم است خود را با شورای جبهه ملی در داخل ایران هماهنگ کنند. ضمنا برای برخی تجدید سازمان ها و حل موضوع پیوستن برخی گروه ها و سازمان های سیاسی به جبهه ملی، قرار است بزودی کنگره ای تشکیل شود...»

در محافل وابسته و یا علاقمند به سرنوشت جبهه ملی از مدتی پیش این نگرانی وجود داشت، که اظهار نظرها و موضعگیری های متنوع و ناهماهنگ با نظر میلیون داخل کشور از سوی برخی چهره های جبهه ملی در خارج از کشور، موجب تشتت نظری شود، که پایان بخشیدن به آن با دشواری بسیار ممکن است.

راه توده در شماره ۴۰ و در پاسخ به مطالب تحریک آمیز و تفرقه افکن "علی راسخ" در مراسم یادبود دکتر کریم سنجابی در شهر کلن آلمان (که با کمال تأسف و تعجب عینا در نشریه کسار بازتاب یافت!) بر همین نکته انگشت گذاشت. راه توده با توجه به کوششی، که در داخل کشور برای اتحاد نیروها جریان دارد نوشت، که این نوع اظهار نظرها و حملات تحریک آمیز علیه حزب توده ایران و تبلیغات تفرقه انگیز در مهاجرت از سوی برخی مدعیان جبهه ملی و مدعی ملی بودن را معمولا باید اظهار نظر شخصی افرادی قلمداد کرد، که در برابر جنبش کنونی احساس مسئولیت لازم را ندارند. راه توده نوشت، که جبهه ملی وثیقه نام هیچکس نیست و اصولا حزب اختصاصی این فرد و یا سازمان سیاسی و یا آن فرد و آن سازمان سیاسی نبوده و نیست، تا افراد هر گونه که خواستند برای آن سیاست تعیین کنند. جبهه ملی همانگونه که از نام آن پیداست و همانگونه بنیانگذار واقعی آن بارها نوشت و گفت، شورائی است از احزاب نیاسی، که معتقد و متعهد به یک برنامه سیاسی-اقتصادی در این جبهه قرار گرفته اند. (به نامه دکتر محمد مصدق در این رابطه در همین صفحه مراجعه کنید)

ما به سهم خویش از تلاش های اخیر برای تجدید حیات واقعی و سیاسی جبهه ملی (بویژه در داخل کشور) خرسندیم و امیدواریم هویت واقعی و جبهه ای به "جبهه ملی ایران" بازگردد.

دکتر مصدق و "جبهه ملی"

در فروردین ماه سال ۱۳۴۳ دکتر مصدق از تبعیدگاه خود واقع در احد آباد کرج و در پاسخ به دانشجویان جبهه ملی، که خواهان نظر وی درباره "جبهه" شده بودند، نامه ای نوشت، که در اسناد تاریخی ایران ثبت است. در آن زمان بحث بسیار جدی در خارج از کشور در گرفته بود، که احزاب با حفظ هویت خودشان باید به جبهه بپیوندند و یا حزبشان را رها کرده و عضو جبهه ملی شوند. ما فکر می کنیم، توضیحی که دکتر مصدق درباره جبهه و حزب در آن

تاریخ داد، باندازه کافی باید برای طرفداران جبهه، روشن کننده برخی اشتباه برداشت ها درباره "جبهه" و "حزب" باشد.

دکتر مصدق در نامه خود نوشت:

«... باید دانست، که با اساسنامه فعلی، این هدف (آزادی و استقلال ایران) روز به روز ضعیف تر می شود، تا کار به جایی رسد، که آن را فراموش کنند و از آن جز اسم چیزی باقی نگذارند... مرقوم فرموده اید، نظریات خود را درباره تشکیلات و نحوه مبارزه عرض کنم. راجع به تشکیلات چون از حدود مطالعه خارج نیست، می توانم نظریاتی بدهم، ولی راجع به نحوه مبارزات از اینجانب که در زندان به سر می برم، کاری ساخته نیست، چونکه مبارزه هر آن بصورتی درمی آید، که رهبری جبهه باید تجدید نظر کند و آتی غفلت ننماید و تعیین نحوه مبارزه از وظایف هیأت اجراییه و آن کسی است که برای رهبری انتخاب می شود.

اکنون اجازه می خواهم، که عرض کنم، شما دانشجویان عزیز جزئی از افراد مملکتید و نمی توانید به تنهایی کار مفیدی انجام دهید، مگر اینکه با سایر تشکیلات مملکتی همکاری کنید و این کار با اساسنامه ای که برای جبهه ملی تنظیم شده به هیچ وجه صورت نخواهد گرفت. اساسنامه باید طوری تنظیم شود، که هر حزب و جمعیت و دسته ای که صاحب تشکیلاتند بتوانند با انتخابات یک یا چند نماینده وارد جبهه شوند، در تصمیمات جبهه ملی شرکت کنند و نمایندگان مزبور نظریات جبهه را به اطلاع موکلین خود برسانند، انجام آن را بخواهند. هر حزب و اجتماع برای خود مراسمی دارد و هیچ وقت حاضر نمی شود از مرام خود دست بکشد و تشکیلات خود را منحل نماید. صلاح جبهه ملی هم در این است، که کاری به مرام دیگران نداشته باشد، فقط اجرای مرام خود را تامین نماید. بنا براین تعریفی که می توان از جبهه ملی نمود این است: «جبهه ملی مرکز احزاب و اجتماعات و دسته جاتی است، که برای خود تشکیلاتی دارند و مراسمی جز آزادی و استقلال ایران ندارند». این مرام چیزی نیست، بلکه عده قلیل و هر قدر صاحب فکر بتوانند آن را در مملکت اجرا نمایند. بلکه مجری این مرام باید ملت ایران باشد. گذاردن یک عده ای در خارج و عدم پذیرش آن به هر عنوان که باشد، برخلاف مصالح مملکت است...»

(به نقل از "تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران"، تالیف سرهنگ غلامرضا نجاتی)

در دادگاه رسیدگی به ترور رهبران کردهای ایرانی

کانون پناهندگان سیاسی ایرانی در برلن اطلاعیه جدیدی در ارتباط با دادگاه متهمین به قتل رهبران کردهای ایرانی صادر کرد. براساس این اطلاعیه، در تاریخ ۱۲ اکتبر ۹۵ کلاوس گرونه والد، مدیر سازمان اطلاعات داخلی آلمان، با اجازه نامه جدیدی در دادگاه متهمین حاضر شده و یکی از ماموریت های کاظم دارابی (متهم پرونده) را تشریح کرد. او درباره یک تماس تلفنی در تاریخ ۲۴ آوریل ۱۹۹۱ اینگونه گزارش داد: «... در این روز محمود امانی فراهانی، کنسول دوم وقت ایران در برلین، به دارابی تلفن کرده و به او ماموریت می دهد، تا در مورد یک کرد عراقی بنام محمد "حمه" بوسکه، که از افراد فعال اتحادیه میهنی کردستان عراق است، اطلاعات جمع آوری کند. دارابی این ماموریت را می پذیرد. در ادامه این تلفن، که بوسیله سازمان اطلاعات آلمان ضبط شده است، کنسول دوم وقت ایران از دارابی خواسته است، که در مورد حسینیه مرکز اسلامی فرانکفورت و همچنین قطعه زمینی در برلن برای یک عبادتگاه جدید، کارهای لازم را انجام دهد، که او نیز جواب مثبت می دهد. دارابی با این دیپلمات ایرانی مرتباً در تماس بوده و در برخی اوقات همه روزه با او تماس می گرفته است. بدین ترتیب شک آنها نسبت به محمود امانی فراهانی برای فعالیت های اطلاعاتی اش برای ایران بیشتر شد و فعالیت های مشابه دارابی نیز از حدود سال ۱۹۸۸ برای ما مشخص شده بود...»

کانون پناهندگان سیاسی ایرانی در برلن، در پایان اطلاعیه خود می افزاید، که بدین ترتیب سند جدیدی دال بر شرکت ماموران امنیتی ایران در ترور میکونوس (رستورانی که رهبران کردهای ایرانی در آن ترور شدند) به دادگاه ارائه شد. ■

رهبران جمهوری اسلامی موفقیت

استراتژی آمریکا در جهان را می ستایند!

در کشورهای سرمایه داری

حکومت های مذهبی قدرت را بدست می گیرند

انتخابات سال گذشته در آمریکا و شعارهایی که برخی کاندیداهای محلی انتخاب کرده بودند، دورنمای سیاسی بود، که در کشورهای بزرگ سرمایه داری و در درجه نخست در آمریکا تدارک دیده می شود. آن شعارها که اکنون به ترحای آشکار گروه های فاشیستی در آمریکا تبدیل شده، می روند تا سرنوشت مجلس نمایندگان، کنگره و ریاست جمهوری آمریکا را تا آنجا که در توان دارند، تحت تأثیر خود بگیرند، (به سخنرانی آنجلا دیویس در همین شماره راه توده مراجعه کنید).

در ادامه همین سیاست است، که بانیا فاشیسم نوین در آمریکا، باورهای مذهبی مردم را به خدمت گرفته اند و تشکلهای مذهبی در آمریکا (که تعداد آنها بسیار زیاد است) بسرعت جنبه سیاسی به خود گرفته و از هم اکنون خود را برای انتخابات آینده آمریکا آماده می کنند. سرهنگ "آلیور نورث"، قهرمان ماجرای ایران-کنترا (فروش اسلحه قاچاق به ایران و رساندن عواید آن به ضد انقلابیون نیکاراگوئه برای جنگ با دولت انقلابی این کشور) و "گین گریج" با محاسبه روی همین سیاست و برای اجرای آن در پشت صحنه سازماندهی گروه های مذهبی-سیاسی قرار گرفته اند. بدین ترتیب نوعی فاشیسم مذهبی در آمریکا نیز شکل می گیرد، که بدون تردید بر اروپا نیز تأثیر سریع و مستقیم خواهد داشت. همه ناظران آگاه امور در آمریکا اعتقاد دارند، که دولت آمریکا با طیب خاطر (حتی با دخالت و کوشش پنهان) راهپیمایی چند صد هزار مسلمان سیاه پوست آمریکایی را در واشنگتن ترتیب داد، تا مسیحیان و یهودیان این کشور را تشویق به سازماندهی سیاسی-مذهبی خود کند. این تظاهرات روز دوشنبه ۱۶ اکتبر در واشنگتن برپا شد و زنان مسلمان در آن شرکت نداشتند. شعارهای تند میثکر این راهپیمایی، که برخاسته از ستیز نژادی-مذهبی بود، راه ندادن زنان به این تظاهرات (نوعی قشریت اسلامی) خود باندازه کافی تحریک کننده زنان و مردان معتقد به دیگر ادیان در آمریکا بود. در کشوری که کشیش "مارتین لوتر کینگ" را ترور کردند تا عدالت خواهی به شعار سیاهان این کشور (از هر مذهبی) تبدیل نشود و هر سال انواع کارشکنی های دولتی برای برگزار نشدن راهپیمایی سیاهان در بزرگداشت وی صورت می گیرد، ناگهان دولت خود مشوق برگزاری راهپیمایی مسلمانان سیاهپوست شد! سرمایه داری آمریکا بدین طریق تلاش می کند، تا صفوف طبقاتی مردم (از هر رنگ و پوست و نژاد و مذهب) به صفوف مذهبی تقسیم شود، تا بدین ترتیب طبقات محروم جامعه براساس باورهای مذهبی در برابر هم قرار گیرند. البته در این میان تبلیغات علیه ایران و آماده سازی افکار عمومی آمریکا و جهان برای انواع مداخلات در امورد داخلی آن نیز صورت می گیرد! ترس مردم عادی از ارتجاع و قشریت مذهبی، زن ستیزی و... زمینه مساعدی را برای این تبلیغات فراهم می آورد و تظاهرات سیاهپوستان مرد در آمریکا نیز باندازه کافی نماینده این جریان فکری بود!

این نکته نیز از نظر ناظران رویدادهای آمریکا پنهان نمانده، که دولت آمریکا از پیش رزم شرکت کنندگان در این تظاهرات را یک میلیون مسلمان اعلام داشته و بی وقته در بخش های فارسی رادیو آمریکا بر این رقم تأکید می شد. پس از برگزاری راهپیمایی نیز در کشوری که بکمک کامپیوتر بسرعت می توانست این نوع ارتقام را استخراج کرده و اعلام کنند، رقم راهپیمایان را از ۴۰۰ تا ۸۰۰ و یک میلیون اعلام داشتند!

در ایران، رهبران فقط جلوی پایشان را می بینند!

در ایران روحانیون حکومتی، در اسارت انواع دیسه هانی که آمریکا و دیگر کشورهای امپریالیستی، با توجه به روحیه و شناختی که از

میزان ذرک آنها از مسائل جهانی دارند، بی وقته سازمان می دهند، ذوق زده رقم یک میلیون را نقد کرده و در نطق ها و خطابه های خود آنرا بعنوان پیروزی اسلام در آمریکا و فریاد دشمن شکن جمهوری اسلامی در واشنگتن اعلام داشتند! رهبر جمهوری اسلامی در مازندران، ریاست جمهوری در نماز جمعه و رئیس مجلس اسلامی در نطق پیش از دستور مجلس همگی با همین بشارت به ارزیابی راهپیمایی مردان سیاهپوست مسلمان در واشنگتن پرداختند و داد سخن دادند. حتی اگر این ارزیابی ها برای آرام سازی توده های مردم ناراضی از حکومت و بازی با افکار مذهبی آنها هم باشد، و نه درک واقعی خود سران حکومت از ماجراها، آنچه را گفته و اعلام داشته اند، در جهت مسخ افکار عمومی و گمراهی در شناخت واقعی امپریالیسم و توطئه های نوین آن بوده است! گمراهی و شناخت نادرستی، که می تواند سرانجام جاده را برابر بازگشت مستقیم و علنی آمریکا به ایران هموار کند.

آیت الله منتظری، در آخرین نامه ای که خطاب به دولت میرحسین موسوی و در ارتباط با شکست های سپاه پاسداران در جبهه های جنگ و سپس قبول آتش بس از سوی آیت الله خمینی شد، ارزیابی و تحلیلی به یاد ماندنی در ارتباط با درک ناقص و نادرست رهبر جمهوری اسلامی ارائه داد. این تحلیل مربوط به دورانی است، که هنوز جناح بندی متکی به امپریالیسم "حجیه" به همه اهرم های کلیدی قدرت دست نیافته بود. او خطاب به موسوی، نخست وزیر نوشت: «ما سرنوشتان را به دست کسانی نظیر آقای رضایی (فرمانده سپاه پاسداران) دادیم، که نه از سیاست چیزی می فهمد و نه از جنگ، ... مبارزه علیه امپریالیسم به برنامه و شناخت احتیاج دارد ...» (نقل به مضمون)

امپریالیسم و "ارتش خدا"

لوموند دیپلماتیک، که ماهانه منتشر می شود در شماره ماه سپتامبر امسال خود مطلب افشا، کننده و بسیار مهمی را منتشر ساخت. مطالعه و تعقل پیرامون آنچه این نشریه منتشر ساخته، می تواند افشا، کننده بازی خطرناکی باشد، که در آمریکا و برای رویاروی قرار دادن مردم براناس گرایشان مذهبی جریان دارد. همین بازی در کشورهای مسلمان و همجوار ایران، می تواند به نوع دیگری کامل شود و جمهوری اسلامی (یا گرایشات شدید قشری و ارتجاعی، اما طرفدار سرمایه داری) عامل داوطلب آن باشد. لوموند دیپلماتیک در مقاله خود تحت عنوان "ارتش خدا" به توضیح مواضع بنیادگرایی مسیحی در کشورهای متروپل پرداخته و مشخصات آنرا چنین توضیح می دهد: این بنیادگرایان بشدت ضد کمونیست، مدافع سرمایه داری نولیبرال و معتقد به ساختار تشکیلات مافیائی اند. در آمریکا دو جریان مذهبی "یهودی" و "مسیحی" در این زمینه بشدت فعالیت می کنند. (و اکنون با راهپیمایی مردان مسلمان سیاه پوست، مذهب سوم نیز بدان اضافه شده است) بسبب گذاری در اوکلاهما توسط توفاشیست ها و بنیادگرایان مسیحی صورت گرفت. شخصیت های بسیاری از محافل حاکمه آمریکا، بویژه از حزب جمهوری خواه (از جمله سرهنگ آلیور نورث و سناتور گین گریج) عضو و یا هوادار سازمان های مذهبی مافیائی هستند. در فرانسه و در دولت ژاک شیراک ۶ وزیر عضو و یا هوادار تشکیلات مافیائی "ارتش خدا" هستند، که وابسته به کلیسای کاتولیک می باشند. رهبری این ارتش مستقیماً بر عهده پاپ اعظم کنونی است. در ایتالیا، اطریش، آلمان و... احزاب سوسیال مسیحی و دمکرات مسیحی با پذیرش روز افزون مواضع توفاشیست ها و افراطیون راست، به عامل انتقال نظرات مواضع راست افراطی و بنیادگرا تبدیل می شوند. آنها بنیاد حکومتی در کشورهای متروپل را مذهبی می کنند و این نظرات را در جامعه پرورش می دهند. در کشورهای پیرامون نیز روند سیاسی در همین جهت جریان دارد. (ظاهراً اشاره به الجزایر است)

هر ایرانی، با هر اندیشه و تفکر سیاسی حق دارد، با آگاهی از آنچه به نقل از لوموند در بالا آمد، از خود و دیگران سؤال کند، قدرت یابی مطلق قشریون مذهبی و خیزی، که جناح بندی رسالت و حجیه برای قبضه کامل قدرت در جمهوری اسلامی برداشته اند، هماهنگ با این استراتژی جدید کشورهای متروپل و امپریالیسم جهانی نیست؟ و اگر هست، این امکان وجود ندارد، که دست هانی در جمهوری اسلامی، این سیاست را بصورت مافیائی پیش می برند و ایران و منطقه را به کام مخوف ترین ستیز مذهبی می کشانند؟ طالبان در افغانستان همین نقش را ایفاء نمی کند؟

"چپ سرگردان" نمی تواند راهنمای تحولات بزرگ باشد

"آرمان بزرگ"

"ایمان استوار"

در سال های اخیر جمعی از مدافعان و یا معتقدان سابق مارکسیسم، خجلانه از این علم اجتماعی فاصله گرفته و برای آنکه یکباره از گذشته فکری و سیاسی خویش دور نشده باشند، هنوز بخش هایی از یادمانده های خود را تحت عنوان باورهای مارکسیستی مطرح می کنند. هر کس حق دارد، هرگونه که می خواهد بیانید، اما از آن لحظه که این اندیشه های پراکنده مارکسیستی، تئوری ناب معرفی می شود، دیگران نیز حق دارند تضادها و تناقضات را یافته و بر آنها انگشت بگذارند.

در ماه های اخیر و به قلم برخی از اعضای رهبری کنونی و یا پیشین سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) مطالبی در نشریه "کار" طرح می شود، که بیم آن می رود در میان علاتمندان به مباحث مارکسیستی موجب ایجاد برخی سوالات بی پاسخ شود. به همین دلیل تحلیل و بررسی برخی مباحث مطرح شده در این نشریه، می تواند مفید واقع شود.

از جمله مقالات (نظق) منتشره در این نشریه و در ارتباط با کنگره اخیر سازمان اکثریت، که مورد نظر ماست، مقاله ایست به قلم جمشید طاهری پور. وی در نظق خود، که بصورت مقاله در کار شماره ۱۱۶ منتشر شده، می نویسد:

«بافت جوامع امروزی... بر گروه های اجتماعی بزرگ استوار است. این گروه ها ضمن دارا بودن منافع مشترک، دارای منافع خاص خود نیز هستند، که از هستی متفاوت اجتماعی شان ناشی می شود، و اینطور نیست که در همه ی جهات الزاما به منافع دیگر گروه های اجتماعی سازگاری داشته باشند»

و ادامه می دهد: «... یک سازمان سیاسی برای اینکه بتواند به عامل موثری در حیات سیاسی و اجتماعی کشور تبدیل شود، به حمایت گروه های اجتماعی مردم نیازمند است... برای اینکه به چنین نیروی دست پیدا کند، باید در عین حال بیانگر خواست ها و مطالبات و آرزوهای آن ها باشد. در اینجا روشن است، که یک انتخاب اجتماعی صورت می گیرد و تجربه اثبات می کند، که چنین انتخابی در حکم انتخاب سرنوشت برای یک سازمان سیاسی هم هست...»

البته هر اندیشمندی حق دارد نظرات خود را در قالب فرمول هایی که مایل است و تصور می کند در شرایط مشخص مورد نظر او موثرتر است، ارائه دهد، براین پایه است، که می توان با فرمول بندی های فوق در مورد توضیح ترکیب طبقاتی جامعه امروزی و منافع متفاوت طبقاتی گروه های اجتماعی مردم، در عین وجود منافع مشترک آنها با گروه های دیگر (بطور مثال منافع ملی، حفظ محیط زیست و...) موافق بود و حتی از نویسنده پذیرفت، که چنین نوع بیانی با "تفکر اجتماعی معاصر، که برآموزش های اساسی مارکس شالوده ریزی شده است" در انطباق است. زمانی که برای "سازمان سیاسی" مورد نظر ضروری تشخیص داده می شود، که پایه های اجتماعی خود را بر وسیع ترین قشرهای اجتماعی بنا کند و از این وسیع ترین قشرهای اجتماعی مردم، توده مردم زحمتکش جامعه "مورد نظر" است، آنوقت دیگر نکات ناروشن در درک تئوریک جامعه طبقاتی و وظایف یک سازمان سیاسی در خدمت دفاع از "خواست ها و آرزوهای" این یا آن طبقه و در مورد مشخص بحث ما زحمتکشان جامعه ایران، وجود ندارد، مایه خشنودی است.

اما نکته ای که نمی توان با آن موافق بود، امر دیگری است و آن این که نمیتوان به قول نویسنده: «پایبندی به آموزش های اساسی مارکس» را ضروری دانست و نفوذ اندیشه های مارکس در هدایت جوامع امروزی را تا آن درجه برجسته ساخت، که نوشت: «حتی آخوندهای حاکم بر کشورما نیز در حوزه های تربیت کادر برای سطوح رهبری جمهوری اسلامی، آشنائی و آموزش

ایده های مارکس را در برنامه های خود قرار داده اند» (همان مقاله و نظق)، ولی در توضیح نظرات خود با این آموزش ها و ایده ها عملا در تضاد قرار گرفت، این همان تناقض اندیشی و متضاد نویسی است، که می خواهیم بر آن انگشت بگذاریم.

اول- محدود کردن مارکسیسم (یعنی نظرات مارکس، انگلس و سپس لنین) به "آموزش های اساسی مارکس"، کوششی که در تحلیل نهائی می خواهد فلسفه را تنها در حد "توضیح" جهان (آنگونه که تا قبل از مارکس رایج بود) خلاصه کند و نه پذیرفتن وظیفه فلسفه برای "تغییر جهان"، آنگونه که هدف بانیان سوسیالیسم علمی "مارکس و انگلس" بود.

دوم- محدود کردن یک سیستم فکری و با بکار گرفتن اجزائی از این سیستم در برابر اجزائی دیگر، بمنظور توجیه اهدافی که با اصل سیستم در تضاد قرار می گیرند و در نهایت منطق کلیت سیستم را نفی کردن. البته بر حق انتخاب اجزائی از یک سیستم ایرادی وارد نیست، آنچه که نادرست است، معرفی این علم و سیستم مثله شده، تحت عنوان "آموزش های اساسی مارکس" است. این کار را می توان تجدید نظر در آموزش ها نام نهاد و نه بیشتر!

محدود کردن مارکسیسم

مارکسیسم جهانی عملی است. علم جامعه شناسی "امروزی" است، که اگر چه هدف خود را دفاع از "خواست ها و منافع" روز و آینده، (به قول آنها) که مفاهیم دقیق علمی را دستکاری می کنند) "آرزوهای"، طبقه کارگر تعیین کرده است، اما به این علت که تامین این منافع آینده و دورنمایی طبقه کارگر شرط امکان ادامه حیات بشری بر روی زمین است، دیگر تنها علم یک طبقه نیست، بلکه به علم کل بشریت تبدیل شده است.

براساس این علم و برای دسترسی به خواست هایی که در بالا مطرح شد، تشکل اجتماعی و تشکیل یک حزب سیاسی و معتقد به منافع طبقات جامعه ضروری است. حزب و تشکلی، که باید در سه عرصه تئوریک، سیاسی و اقتصادی فعالیت خود را متمرکز کند. برای هر حزب سیاسی پایبند به مارکسیسم نه محدود کنندگان آن به برخی "آموزش های اساسی" - این سه بخش جدائی ناپذیرند!

البته کوشش بسیاری از سازمان های سیاسی، برجسته ساختن یکی از این سه وظیفه است، تا مارکسیسم-لنینیسم چنان محدود شود، که حتی بتوان این تحریف را تحت نام مارکس نیز انجام داد. در این صورت تحریف و تجدید نظر در آموزش های اساسی مارکس نامش پایبندی به این آموزش ها و اصول مارکس و مارکسیسم نیست. مثلا مطلق کردن دموکراسی تهی شده از محتوای تاریخی-طبقاتی و بی توجهی به دو اصل دیگر، از جمله این کوشش های تحریف آمیز است. عدم موضع گیری کنگره چهارم سازمان فدائیان (اکثریت) در ارتباط با سیاست "تعدیل اقتصادی" (که در نظق طاهری پور در این کنگره نیز در حصار تضاد بفرنج و پیچیده و چند جانبه "شمال" و "جنوب" خلاصه و تئوریزه شد) بجای موضعگیری صریح علیه سیاست دیکته شده بانک جهانی به جمهوری اسلامی از جمله موارد محدود کردن خود در یکی از سه عرصه آموزش های مارکس است. در اینجا اقتصاد و سیاست در پشت دموکراسی پنهان شد. آنچنان که در گذشته نزد همه ما، دموکراسی در پشت این دو اصل گم شد!

وقتی انگلس در مقدمه چاپ ۱۸۷۰ کتاب "جنگ دهقانی آلمان" (صفحه ۵۱۶) بر نبرد طبقاتی در هر سه عرصه تئوری، سیاست و اقتصاد تاکید می کند و خود فعال و آگاهانه در آن شرکت می کند، با یقین بر این اصل است، که مبارزه در یک کارخانه و یا در یک رشته تولیدی برای مجبور کردن مالکان ابزار تولید و مجبور ساختن کارفرما به تن دادن به محدود کردن ساعت کار، یک جنبش اقتصادی است، برعکس، جنبش برای تبدیل دستاورد ۸ ساعت کار روزانه به قانون، یک جنبش سیاسی است! براین پایه است، که همه جا از درون مبارزه اقتصادی، مبارزه سیاسی فرا می رود و جنبش پراکنده اقتصادی کارگران به یک جنبش سیاسی تبدیل می شود. یعنی به جنبش طبقه فرا می رود، به شکلی، که به قدرت اجباری و عمومی- اجتماعی دست می یابد. در ارتباط با همین نامه مارکس-لنینیسم در رابطه مبارزه اقتصادی و سیاسی- است، که می توان رابطه جدائی ناپذیر مبارزه تئوریک را با مبارزه اقتصادی و سیاسی درک کرد.

بنابراین احزاب، طبقات اجتماعی را بوجود نمی آورند، بلکه متکی به سه اصل مورد اشاره در بالا برای پایان بخشیدن به جامعه طبقاتی مبارزه می کنند. در ایران خودمان نیز حزب توده ایران تنها بیان کننده مومن به واقعیت وجود "مبارزه طبقاتی" است و به کمک جهان بینی علمی آنرا بیان کرده و برای تحقق آرمان های آن مبارزه کرده است. تمام کینه و نفرت سرمایه داری جهانی و

چرا ما باید فراموش کنیم، که همین سرمایه داری هرگز انقلاب اکثریت و لنین را به همین دلیل نبخشید و انواع توطئه های نظامی و غیر نظامی را علیه آن سازمان داد؟

شومسکی از قول متفکر و محقق دیگری بنام ژ. زمان می نویسد: «هنگام تحلیل وضع روسیه و انقلاب آن باید توجه داشت، که انقلاب بلشویکی در کشوری پیروز شد، که تازه در حال رشد بود و عمدتاً کشاورزی بود. این انقلاب در واقع علیه استعمار غرب بود، علیه حاکمیت سیاسی آن، علیه تحمیل سیستم اقتصادی آن، علیه نظامیگری بیمارگونه آن» (ص ۱۱۶). نویسنده ادامه می دهد: روسیه بلشویکی در واقع «شدیدا ملنی گسرا» و بسا همین مفهوم «کمونیستی» بود، زیرا حاضر نبود «در خدمت اقتصاد صنعتی غرب» بماند. این در حالی است که در مفهوم واقعی، اتحاد شوروی در آن دوران نه «کمونیستی» بود و نه «سوسیالیستی»، اما از همان ابتدا چیزی بود، که سرمایه داری جهانی را وحشت زده کرد. نمونه بلشویسم در کشورهای جهان سوم و کشورهای مستعمره نیروی جاذبه ای پیدا کرد، که به جنبش ضد استعماری قرن انجامید. سرمایه داری جهانی از همین نکته از ابتدا وحشت زده شده بود. در واقع انقلاب اکتبر در گام اول شانه خود را از زیر بار سستی بیرون کشید، که سرمایه داری غرب بر آن تحمیل کرده بود و این نکته را همه خلق های تحت ستم استعماری فهمیده بودند. بر همین اساس و با آنکه روسیه انقلابی در سال ۱۹۱۷ توان حمله نظامی به هیچ کجا را نداشت، حمله نظامی به آن از هر سو شروع شد».

شومسکی، از قول «ملوین فلر»، یکی از سیاست گذاران آمریکایی در کتاب خود می نویسد، برای برنامه ریزان سیاست در ایالات متحده «تنها وجود اتحاد شوروی بی خوابی شبانه را همراه آورده بود. یک کشور توانا تر بوجود آمده بود، که ایدئولوژی انقلابی آن خلق های جهان سوم را برای به زیر کشیدن حاکمیت غرب و کوشش سریع برای پیشرفت اقتصادی مصمم کرده بود». شومسکی ادامه می دهد: «در آمریکا و انگلستان وحشت از آن بود، که حریق به کشورهای صنعتی غرب راه یابد». یک تاریخ شناس آمریکایی بنام «جون له ویس گادینس» برای توجیه تجاوز کشورهای ۶ گانه به روسیه بعد از انقلاب اکتبر، در همین ارتباط می نویسد: انقلاب... ادامه حیات سیستم سرمایه داری را زیرعلامت سوال برده بود... امنیت سرمایه داری ایالات متحده، در حقیقت نه در سال ۱۹۵۰، بلکه در سال ۱۹۱۷ به خطر افتاده بود. لذا دخالت نظامی علیه انقلاب روسیه با این مضمون، نه اقدامی تعرضی، بلکه اقدامی دفاعی برای حفظ وضع موجود جهان در آن دوران بود، که سرکوب انقلاب روسیه را هدف قرار داده بود». آن اقدام دفاعی در نوع خود با یورش نظامی به «گرانادا» اهدافی مشترک را دنبال کرده و می کنند!

عامی گری در مارکسیسم

باید متأسف بود، که «چپ» ایدئولوژی زدانی شده از جهان ایران، در کنار همه این استدلال های تاریخ نویسان کشورهای سرمایه داری در دفاع خواسته و یا ناخواسته از انقلاب اکتبر، مدعی می شود: «لنین اراده گرانی بود، که قانونمندی های تحول اجتماعی را نادیده گرفت و از این طریق در تضاد با آموزش مارکس قرار گرفته و این آموزش ها را به «عامی گری» نیز کشاند» (نقل به مضمون از نطق جمشید طاهری پور در کنگره چهارم فدائی ها)

ببینیم کاشفان عدول لنین از مارکسیسم و آموزش های مارکس، مدعی صادقی هستند؟

مارکس در پیام خود به کنگره انترناسیونال اول، نوشت: «...زمینداران و کاپیتالیست ها حقوق ویژه سیاسی خود را برای حفظ و ابدی ساختن موقعیت اقتصادی انحصاری خویش به کار می گیرند. آنها در راه تساوی حقوق سیاسی کارگران همه نوع مانع را ایجاد خواهند کرد، بدست آوردن قدرت سیاسی اکنون به «وظیفه بزرگ طبقه کارگر تبدیل شده است» (مجموعه آثار جلد ۱۶ ص ۱۱۲)

- صراحت بیان و روشنی نظر مارکس در مورد «وظیفه بزرگ طبقه کارگر» جای هیچ تردیدی باقی نمی گذارد، که یورش به «کاخ زمستانی» در اکتبر ۱۹۱۷ نه «عامی گری در مارکسیسم»، بلکه در انطباق کامل با آموزش مارکس انجام شد. بدین ترتیب تهمت اعمال «اراده» از سوی لنین در جریان انقلاب اکتبر، و غفلت او از تحلیل دیالکتیکی شرایط مشخص تاریخی، واقعیت و پایه علمی ندارد.

- آنها که می کوشند شکست کوشش بزرگ خلق های شوروی را برای ساختمان سوسیالیسم، دلیل بر نادرستی «انقلاب بلشویکی» قلمداد کنند، اگر هم این

غارترگران نویتی در ایران (دوران سلطنت پهلوی ها و جمهوری اسلامی) نسبت به حزب توده ایران، ناشی از همین درک و یقین است. اما بدون تردید، اگر حزب توده ایران وظیفه فوق را بر عهده نگرفته بود، دیگرانی در این راه قدم گذاشته بودند و این خشم و کینه امروز شامل حال آنها بود. چنانچه در یک دورانی که سازمان فدائیان خلق ایران مدعی درک انقلابی از این وظیفه بود و خود را به آب و آتش می زد، همین کینه و نفرت از سوی امپریالیسم جهانی و غارترگران داخلی شامل آن نیز بود!

قرار دادن جزء در برابر کل

محدود کردن مارکسیسم، تنها در بی توجهی و نفی بخش هائی از آن خلاصه نمی شود. کوشش نیز می شود، تا با تأیید برخی از نظرات مارکس، کلیت آنرا در «مغایرت»، «تضاد» و... با برخی نظرات دیگر مارکس (مارکس جوان)، انگلس و بویژه لنین اعلام کنند!

جالب است که در کنفرانس علمی بناسیت ۱۷۵مین سال تولد انگلس و صدمین سال درگذشت او، که در شهر «ویرتال» آلمان (زادگاه فردریش انگلس) تشکیل شده بود، بسیاری از سخنرانان و محققان، بر همین نکته انگشت گذاشته و مقابله با آنرا وظیفه ای جهانی برای همه کمونیست ها معرفی کردند. (گزارش این اجلاس در راه توده شماره ۴۰ منتشر شده است). کنفرانس مذکور با توجه به یورش تئوریک مداخلان سرمایه داری به احزاب چپ و مارکسیست براین نکته تأکید داشتند، که با لنین و لنینیسم زدانی باید مقابله کرد. کنفرانس نگرانی بسیاری از حاضران در اجلاس را تأیید کرد، که در سال های اخیر سرمایه داری تلاش می کند، تا این انحراف را در جنبش کمونیستی جهان همگانی کند، که گویا، «لنینیسم» با اساسی ترین آموزش های مارکس مغایرت دارد و در انطباق با تکامل منطقی و تاریخی ایده های مارکس نیست و لنین «اراده» گرا بوده است و قانمندی های تحول اجتماعی را از نظر دور داشته است. توجه داشته باشید، که مداخلان سرمایه داری اینگونه دل برای مارکسیسم و انحراف از آن می سوزانند و لنین را نیز بر همین اساس محکوم می کنند!! آیا نباید متأسف بود، که سازمان فدائیان اکثریت با همین یورش همگام شده است؟ نطق جمشید طاهری پور، که گویا سال ها در سازمان اکثریت پرچمدار دفاع ناب از مارکسیسم - لنینیسم بوده و در کنگره دوم سازمان نیز بدلیل همین پایداری مورد اهانت قرار گرفته و سال ها گوشه نشین بوده، جز تسلیم و زانو زدن در برابر این یورش سرمایه داری جهانی تعبیر دیگری دارد؟ آیا نباید نگران به زانو درآمدن آشکار و پنهان دیگرانی بود، که اکنون با اما و اگر از مارکسیسم - لنینیسم دفاع می کنند؟ جلوگیری از انحرافات و به زانو درآمدن ها جز از طریق بحث آشکار در یک کارزار جدی تئوریک امکان پذیر است؟ انزوا و رکود بحث و فلج سازمانی، حاصلی جز اینگونه تسلیم ها دارد؟

سرمایه داری لنین را نمی بخشد، زیرا او جسارت کرد با تحلیل مشخص شرایط روسیه سال ۱۹۱۷، این نتیجه را بگیرد، که شرایط عینی و ذهنی برای انقلاب در روسیه فراهم است و باید فرمان «سرنوشتی حاکمیت سرمایه داری و کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر» (براساس رهنمود مشخص «مانیفست حزب کمونیسم»، مجموعه آثار مارکس - انگلس، جلد ۴، ص ۴۷۴) را صادر کرد. نباید متأسف بود، که بسیاری از سازمان های چپ نیز لنین را برپایه همین کینه سرمایه داری نسبت به او نمی بخشند؟

نوام شومسکی، پرفسور آمریکایی فارغ التحصیل از کمبریج لندن، که در انستیتی تکنولوژی ماسوچوست تدریس می کند، کتاب با ارزشی را اخیراً منتشر ساخته است. او در این کتاب اسناد تاریخی بسیاری را منتشر ساخته است. کتاب او اقتصاد و قدرت، از کلونیالیسم تا نظم نوین جهانی نام دارد و همانگونه که از نام آن پیداست، پدیده های سال های اخیر جهان را با استعمار کهن مقایسه کرده و ریشه های مشترک آنرا استخراج کرده است. او در فصل مربوط به «شمال» و «جنوب»، که اتفاقاً این روزها ورد زبان بسیاری از روشنفکران چپ شده، نگاهی به تاریخ ۵۰۰ ساله استعمار در جهان دارد. در همین فصل از جمله در باره روسیه عقب افتاده پیش از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و منافعی که اروپا در آن داشت و همچنین روسیه بعد از انقلاب، که این منافع را قطع کرد و کینه سرمایه داری جهانی را برانگیخت، می نویسد: «...در واقع سرمایه داری لنین را هرگز نبخشید، زیرا او موجب شد، تا بلشویک ها در اکتبر ۱۹۱۷ قدرت را بدست بگیرند. تجاوز نظامی بریتانیا، فرانسه، ژاپن و ایالات متحده علیه این جسارت سرعت بسیج شد. این بسیج بصورت کلاسیک همچنان در سراسر جهان و علیه هر اقدامی، که منافع استعماری را به خطر بیندازد، ادامه دارد، گرچه شکل آن متفاوت تر از آن دوران باشد. یورش نظامی به «گرانادا» نمونه کوچکی است از همین مسئله. بنابراین مساهبت سرمایه داری و تلاش آن برای حفظ منافع غارتگرانه خود تغییر نکرده است».

بدین ترتیب چپ فاصله گرفته از ایدئولوژی، پس از طوسی این مرحله باید پایبندی بی چون و چرای خود را به دمکراسی پارلمانی اعلام دارد و برای دسترسی به آن سلبه فقط از راه مسالمت آمیزه بکوشد، تا بشریت به نظم عادلانه جهانی دست یابد؛ و لابد این پارلمان غیر طبقاتی است و برای تشکیل آن آشتی طبقاتی صورت خواهد گرفت؛ این بازی در حالی جریان دارد، که براساس آنچه به نقل از نگرانی مطبوعات جهان سرمایه داری در بالا آمد، سیستم پارلمانی برای حفظ حاکمیت سرمایه داری در کشورهای متروپل نیز بصورت جدی زیر علامت سوال است!

دو سیاست سرمایه داری در دوران افول خود، یعنی فاشیستی کردن هر روز بیشتر وضع اقتصادی-سیاسی از یک سو و ادامه مبارزه ایدئولوژیک آن علیه هدف پربانی جامعه سوسیالیستی فارغ از استثمار انسان از انسان و القای "راه حل" های رفرمیستی از سوی دیگر، دو روی یک سیاست واحد سرمایه داری امروز جهان اند، که از بحران ساختاری آن ناشی می شود.

آنکس که این بازی آشکار جهانی را نمی بیند، چگونه می تواند در نقش مدعی تحلیل اوضاع ایران و پیشاهنگ جامعه برای بهروزی، در صحنه چپ ایران ظاهر شود؟

پایه راست روی در جنبش جهانی "چپ" و از جمله در چپ ایران را می توان متأثر از ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم دانست، اما این، همه ماجرا نیست، چنانکه در بسیاری از احزاب کمونیست و چپ نیز این ضربات (بویژه در سال های اخیر، که گرد خاک ها بر زمین نشسته و چهره جهان، پس از فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم نمایان شده است) یا کاملاً جبران شده و یا در شرف جبران است. بنظر می رسد، که بخشی از این سقوط نیز ریشه در عمق نه چندان کامل ایمان، دانش، استواری بر سر مواضع و همچنین فرصت طلبی، حرکت در جهت بادهای موسمی و... داشته باشد!

مبارزه برای درک و پایبندی به مارکسیسم-لنینیسم، مبارزه برای رشد آن و انطباق آن بر شرایط و شناخت های نوین، از جمله آموختن از تجربه ناموفق گذشته در هر سه بخش مبارزاتی "تئوری-سیاست-اقتصاد" و همچنین مبارزه برای جلوگیری از مثله شدن سوسیالیسم علمی، عمده ترین وظیفه چپ انقلابی است. جامعه فارغ از استثمار انسان از انسان، یعنی "جامعه سوسیالیستی"، نه تنها یگانه دورنمای ایده آل بشریت است، بلکه یگانه امکان حفظ و تضمین ادامه حیات بشریت است! آرمانی با این عظمت، به ایمان و دانشی در خور آن نیازمند است! در راه دستیابی به آن همه با همه بکوشیم!

آدم ربائی در باکو

خبری که از مدتی پیش و در ارتباط با ربوده شدن یکی از اعضای سازمان فدائیان خلق ایران ایران (اکثریت) بر سر زبان ها بود، سرانجام بصورت رسمی از سوی این سازمان اعلام شد. براساس اطلاعیه ای که سازمان مذکور انتشار داد، "حسن توسلی"، عضو سابق کمیته مرکزی این سازمان، در جریان یک سفر تجارتي از انگلستان به جمهوری آذربایجان، روز پنجم مهرماه در شهر باکو توسط عوامل جمهوری اسلامی ربوده شده است.

براساس برخی اطلاعات غیر رسمی، حسن توسلی برای انعقاد قراردادی ب منظور فروش وسائل کامپیوتری از انگلستان وارد باکو شده و با خریداران ایرانی این وسائل که به جمهوری اسلامی رفت و آمد داشته اند، در خانه ای در باکو وارد مذاکره می شود. مذاکره کنندگان ابتدا دو نفر بوده اند، که در باکو نیز کار تجارت می کرده اند. سپس دو نفر دیگر نیز وارد خانه شده و به آنها می پیوندند. تا آنجا که در محل گفته می شود، مذاکره کنندگان موفق می شوند (احتمالاً با ضربه سریع دست و نظیر آنچه با شاهپور بختیار انجام شد) ابتدا حسن توسلی را نقش زمین کنند و سپس با تزریق آمپول، بیهوش کرده و همراه خود ببرند!

حسن توسلی در سال های اول مهاجرت (تسا پیش از فروپاشی اتحاد شوروی) از کادری فعال کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) بود، اما از چند سال پیش از ترکیب کمیته مرکزی خارج شده و به امور تجارت در انگلستان مشغول بود.

ربوده شدن حسن توسلی، همزمان است با بازداشت دوباره برخی از فعالان سابق سازمان اکثریت در تهران، که برخی از آنها از مهاجرت به ایران بازگشته بودند. گفته می شود برخی از بازداشت شدگان پس از چند هفته بازداشت و بازجویی آزاد شده اند.

کار را با حسن نیست انجام دهند، هیچ رابطه منطقی بین علت و معلول پدیده ها برای اثبات ادعای خود ارائه نداده اند، آنها در واقع از تحلیل مشخص روندهای تاریخی-اساسی ترین آموزش مارکس-می گریزند و بهمین دلیل نیز هنوز نتوانسته اند از این شکست درسی برای آینده بیاموزند.

در جمع بندی این مبحث باید نوشت: وقتی دمکراسی از اقتصاد و درک تئوریک روندهای اجتماعی (دواصل دیگر مارکسیسم) جدا می شود، جلوه ای طبقاتی ندارد و هرگز به "چراغ جادو" برای گمراهان در جاده تصورات خام تبدیل نخواهد شد!

توک مواضع

برای این پرسش نیز باید پاسخ لازم را پیدا کرد، که چرا برخی نیروهای چپ، تحت تاثیر کارزار تبلیغاتی سرمایه داری قرار گرفته و در سرانسیب ترک مواضع ایدئولوژی می تازند؟

برای پاسخ باید از تحلیل کلی و عمومی شرایط حاکم بر سیستم سرمایه داری آغاز کرد، یعنی از کل به جزء (و سپس با بررسی اجزاء کل را بازشناختن).

نخست اینکه برخلاف ادعای مداحان سرمایه داری و پیروان "اقتصاد بازار"، تاریخ جامعه بشری به پایان خود نرسیده است. برعکس و بر خلاف ظاهر آن، در همین دوران تسلط سرمایه داری بر "بازار جهانی"، اعتراف به بحران ساختاری نظام سرمایه داری حتی به مطبوعات همین نظام نیز راه یافته است. حتی اگر یک دلیل برای زنده بودن مارکس کافی باشد، همین بحران است، که اکنون نه فقط مطبوعات وابسته به احزاب کمونیست، بلکه مطبوعات نظیر "لوموند" چاپ فرانسه نیز ناچار به اعتراف به آن هستند. (ما در راه توده مطالب متنوعی در این خصوص و از این منبع مطبوعاتی منتشر ساخته ایم).

تحلیل "تولیرالیسم" درعرصه اقتصادی و سیاسی به جهان، نه از موضع قدرت سرمایه داری، بلکه از موضع ضعف آن برای مقابله با بحران ساختاری آن است. سرمایه داری بحران زده، مانند موارد گذشته تاریخی خود، به شیوه های فاشیستی در اقتصاد و سیاست روی آورده است و "تولیرالیسم" نیز همین هدف را دنبال می کند. بی جهت نیست، که در قطعنامه ۵مین کنفرانس سازمان های چپ، مترقی و کمونیستی امریکای لاتین، تحت عنوان "قوروم سانپالو"، این سیاست "آپارتید اقتصادی" نامیده شد. بدین ترتیب فاشیسم و راسیسم از درهای گشوده به جوامع بحران زده سرمایه داری راه می یابد. "تولیرالیسم" با تبلیغات در پی ایده آلیزه کردن خود است و بهمین دلیل در کشورهای متروپل بنیادگرانی مذهبی دامن زده می شود و سخن از مافیای نوینی است، که در ارتباط با واتیکان و برپایه قدرت مالی شرکت های بزرگ در کشورهای متروپل سازمان داده شده است! (لوموند دیپلماتیک ماه سپتامبر ۹۵). همین روند در ایران نیز توسط مافیای حجتیه و سرمایه داری وابسته تجاری اعمال می شود. این چاره جوئی، مانند همه موارد تاریخی، با پارلمان و پارلمانتاریسم سر سازش ندارد و بهمین دلیل نگرانی از نتایج واقعی تشکیل پارلمان واحد اروپا (در اروپای واحد) امروز به مطبوعات کشورهای متروپل راه یافته است. زمزمه تعطیل عملی پارلمان های محلی و قبضه قدرت پارلمانی در اروپای واحد در دست سرمایه داری اروپا و اعمال قدرت از طریق "کمیته های مستقر در بروکسل" با ۳ هزار کارمند بروکرات ریشه های این نگرانی است! برای کوشش راستگرایان میهن ما در "یکدست" کردن مجلس اسلامی، به عبارت دیگر "براندازی کامل آن"، مفهوم دیگری نمی توان یافت!

البته فاشیستی کردن حیات اقتصادی-اجتماعی توسط سرمایه داری (برای گریز از بحران) یگانه تلاش آن نیست. مداحان "مارکسلوگ" (مارکس شناس) سرمایه داری، "استراتژ" های (برنامه ریزان) سیاسی و ایدئولوژیک سرمایه داری در صحنه تئوریک و ایدئولوژی نیز بیکار ننشسته اند. اگر گروه اول فاشیسم را برای خروج از بحران تجویز می کنند، و برای از بین بردن نیمی از جمعیت جهان ("آپوکالیپس" یا "روز محشر") طرح می ریزد، مارکسلوگ ها نیز بمنظور مبارزه علیه مارکسیسم و ایجاد نا امیدي در میان مردم جهان از دورنمای سوسیالیستی (Vision) بیکار نیستند. آنها برای خواب کردن مردم، بی وقته از "گذار رفرمیستی" (Transformation) برای رسیدن به "سوسیالیسم دمکراتیک" سخن می گویند، تا با عقب انداختن انقلاب، فرصت لازم را برای چاره جوئی سرمایه داری فراهم آورند.

"گذاری"، که گویا ابتدا با بریدن از "لنینیسم" و اراده گرانی او شروع می شود و بر خلاف لنین به قانونمندی های تحول اجتماعی احترام می گذارد و با آموزش های اساسی مارکس "در تضاد نیست. سوسیالیسمی"، که گویا در آن دیگر از حاکمیت استالینیستی-لنینیستی و خشن "دیکتاتوری پرولتاریا" خبری نیست و دمکراسی ناب بر آن حاکم خواهد بود.

دولتی را به پی‌ریزی و شکستگی موسسات دولتی و فقر روزافزون توده‌های مردم به خود اختصاص می‌دهند.

در عرصه سیاسی و اجتماعی

... نضی سیاسی، علیرغم همه توطئه‌های جاری، بر اثر فشار مردم، بحران اقتصادی-سیاسی حکومت و اوضاع جهانی، چند صباحی است با کندی بسیار و نوسانات گوناگون گشایشی نسبی یافته‌است. این فضا موجب پیدایش برخی نثریات غیر دولتی شده‌است. با احتیاط بسیار باید گفت، که بنظر می‌رسد جدی از حاکمیت ضرورت ملایم کردن سیاست سرکوب در داخل و بهبود مناسبت در خارج را در برخی عرصه‌های کم‌خطرتر برای قدرت حاکم، مورد توجه قرار داده‌است. ظاهراً این جناح بقای نظام را در پیروی از چنین سیاستی می‌داند و از همین رو، حداقل در ظاهر و در حرف، لحن آنها در زمینه مسائل گریه‌تیرانی کرده‌است. در سیاست خارجی این نرمش محسوس‌تر است. مثلاً دیگر از به دریا ریختن صهیونیست‌ها و "مذاکره با آمریکا، هرگز" خبری نیست، کثین "سرنوشت آوارگان فلسطینی" و "مطالبات ایران از آمریکا" موضوع روز است. این روند گرچه با مخالفت و مقاومت جناح دیگر، که به گروه فشار شهرت یافته، مواجه است و گاهی موفق می‌شود جناح مخالف خود را به عقب براند، اما چنان می‌نماید، که الزامات اجتماعی-سیاسی نیرومندتر از آنست که حاکمیت، حتی برای تداوم حکومت هم که شده، بتواند همچنان چشم بر واقعیت‌ها بیند. نبرد قدرت بین جناح‌ها همچنان ادامه دارد.

مطبوعات

... در میان مطبوعاتی که منتشر می‌شود، مقالات نشریه "ایران فردا" مورد توجه بسیاری است و علاقمندان به تحلیل‌های اقتصادی آن چشم دوخته‌اند. نشریه "آدینه" سعی می‌کند خود را ارگان روشنفکران چپ معرفی کند، اما چنین نیست. روشنفکران اصیل و مبارز نسبت به آن حساس هستند. مجله "کیان" با مقالات و بحث‌های اپولوژیک و تحلیل "معارف اسلامی"، بویژه آنجا که در راستای نظرات دکتر سروش قرار می‌گیرد، مورد توجه روشنفکران مذهبی است. برخی از روشنفکران مذهبی بر این عقیده‌اند، که دکتر سروش نقش دکتر شریعتی را در سال‌های دهه ۴۰ ایفاء می‌کند، اما حتی جلسات سخنرانی‌های او نیز از گزند باصطلاح "حزب الله" در امان نیست.

احزاب

با آنکه از فشار و شدت سرکوب‌ها و دستگیری‌ها، در مقایسه با گذشته، تا حدودی کاسته شده‌است و در برخی محافل سیاسی، خوش بینی‌هایی درباره امکان فعالیت برخی گروه‌ها و انجمن‌های وابسته به محافل معین ابراز می‌شود، اما هنوز بصورت جدی چنین دورنمایی قابل پذیرش نیست. وزارت کشور تنها به برخی گروه‌ها و انجمن‌های وابسته به محافل معین پروانه داده‌است و با تقاضای دیگر جریانات سیاسی، حتی "نهضت آزادی ایران"، مخالفت کرده‌است. کشاکش پنهان پشت صحنه در این مورد، اخیراً و بصورت حاد، در تظاهرات خیابانی "انصار حزب الله" و یورش به جلسات سخنرانی‌ها، شعارهایی در مخالفت با مطبوعات غیر دولتی و آزادی، حتی بسیار محدود برخی احزاب و جمعیت‌ها انعکاس علنی یافته‌است.

نرمش نسبی رژیم در دوران اخیر - البته با در نظر داشت تعرضات گروه‌های سازمان یافته فشار - اوضاع خطرناک و بحرانی کشور و منطقه تا حد در خطر قرار گرفتن تمامیت ارضی ایران - به برخی تحرکات محسوس در میان فعالان سیاسی انجامیده‌است.

نهضت آزادی

پس از درگذشت مهندس بازرگان و انتخاب دکتر ابراهیم یزدی به دبیر کلی نهضت آزادی، این نهضت فعال‌تر از گذشته شده‌است و با انتشار چندین اعلامیه بر موجودیت خویش تاکید کرده‌است. مصاحبه دکتر ابراهیم یزدی با خبرنگاران داخلی و خارجی در تاریخ یکشنبه ۲۹ مرداد (کنفرانس مطبوعاتی با حضور برخی رهبران نهضت آزادی در دفتر کار دکتر یدالله سبحانی، که مشروح خبر آن در راه توده شماره ۳۹ انتشار یافت) تازه‌ترین تلاش نهضت آزادی به منظور تثبیت قانونیت و مشروعیت این جریان سیاسی ارزیابی شده‌است.

برخی ارزیابی‌های محافل توده‌ای داخل کشور، پیرامون

اوضاع اقتصادی-سیاسی ایران

* الزامات اجتماعی-سیاسی نیرومندتر از آنست که حاکمیت بتواند همچنان چشم بر واقعیت‌ها بیند

* فضای سیاسی کشور نه بر اساس میل رژیم، بلکه بنا بر واقعیات جامعه باید گشوده شود

* اتحاد نیروها علیرغم برخی انتقادات و دشواری‌های سنتی در تاریخ معاصر ایران، اجتناب ناپذیر است

* در ایران اصل تحمل عقاید و نظرات یکدیگر، بویژه در میان نیروهای چپ، امیدوار کننده است

وضع اقتصادی کشور

... در عرصه اقتصادی، در واقع وضع به همانگونه است، که نثریاتی نظیر "ایران فردا" منعکس می‌کنند. موسسات بخش عمومی به دلائل گوناگون و از جمله سوء مدیریت، کندی گردش سرمایه، کمبود امکانات برای تامین قطعات یدکی و سرانجام نبودن انگیزه کار، هیچیک با ظرفیت کامل کار نمی‌کنند. حتی شماری از آنها تنها با ۳۰ تا ۴۰ درصد ظرفیت به کار مشغولند. روند خصوصی‌سازی به پیروی از توصیه‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، به زیانبارترین شکل ممکن جریان دارد. افزون بر محتوای ویرانگر این روند، شکل اجرای آن نیز سبب شده‌است، تا مالکیت دولتی از طریق واسطه‌ها و باندبازی‌ها و به نام "مشارکت مردم" به بهای ناچیزی در تملک عناصر وابسته به حاکمیت قرار گیرد. مسابقه در غارت "تبت‌العالی" ابعاد گسترده‌ای به فساد در دستگاه دولتی داده‌است. بورژوازی نوکیسه بوروکراتیک و شرکای خانوادگی در بخش خصوصی، بخش عمده اعتبارات دولتی را به خود اختصاص داده و به بهای ورشکستگی موسسات دولتی و فقر عمومی، روز به روز فربه‌تر می‌شوند. بدین ترتیب هزینه نگهداری بی‌وقفه افزایش می‌یابد و سرانجام کل پروژه زیانده می‌شود. بالا بودن نرخ سود در بخش خدمات، بویژه فعالیت‌ها بازرگانی و دلالی، مانع از جهت‌گیری سرمایه به سوی رشته‌های تولیدی، اعم از صنعت، معدن و کشاورزی است.

در حالی که زمامداران از پیشرفت‌های روزافزون در اجرای برنامه‌های اول و دوم توسعه اقتصادی سخن می‌گویند و هر چند گاه طرح و اجرای پروژه‌ای را به نمایش می‌گذارند، کارشناسان، بحران ساختاری اقتصاد کشور و سنگینی بدهی‌های دولت و ناتوانی آنرا در بازپرداخت سررسید بدهی‌ها، بسیار جدی ارزیابی می‌کنند. بدین ترتیب، بورژوازی نوکیسه بوروکراتیک و شرکای خانوادگی آن در بخش خصوصی، بخش عمده اعتبارات

جبهه ملی

تنها در چنین شرایطی است که برگزاری انتخابات آزاد و کسب آزادانه آراء مردم تا حدودی ممکن خواهد شد. بهمین دلیل شعار آزادی و دموکراسی اکنون در مرکز توجه تمامی جریانات سیاسی قرار گرفته است. نقض خشن و آشکار حقوق مصرحه در منشور حقوق بشر و حتی نادیده گرفتن مواد فصل دوم قانون اساسی - حقوق ملت - چنان گسترده و ملموس است، که اینک برای چندمین سال کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد و دیگر مجامع بین المللی، جمهوری اسلامی ایران را بشدت محکوم کرده اند.

تلاش رژیم

رژیم در حرکتی ریاکارانه می کوشد چهره خود را "بزرگ" کند. در حالی که اساسی ترین حقوق مردم را به خشن ترین شکل ممکن لگد مال کرده و می کند، پاره ای اقدامات جزئی و غیره عمده را بزرگ جلوه می دهد. از یکسو کشتار هزاران فعال سیاسی را با سکوت برگزار کرده و از ثمرات رعب انگیز آن بهره برداری می کند، و از سوی دیگر محوطه گلکاری شده زندان اوین را به نمایش می گذارد و با خبرنگاران داخلی و خارجی از اقدامات رفاهی و تامین آتیه زندانیان، از رسیدگی سریع به پرونده متهمین و این که جمهوری اسلامی ایران زندانی سیاسی ندارد، سخن می گوید!

واقعیت اینست، که در ایران، همچنان هیچکس به جان خویش این نیست، عدم امنیت در تمامی عرصه ها - اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و قضائی - پدیدار می کند. حمله به مراسم ترحیم دکتر سنجابی در تهران و کرمانشاه، هجوم اوباش مزدبگیر به انتشاراتی "مرغ آمین" و به آتش کشیدن آن، راه افتادن دارودسته های مسلح به چاقو و پنجه بکس و چماق در خیابان ها و بنام "حزب الله"، حمله همین گروه ها به مجالس سخنرانی در دانشگاه ها و... که حتی اگر بشابه تداخل وظائف ارگان ها و نهادهای وابسته به حاکمیت نیز ارزیابی شود، باز خود گوشه ایست از عدم امنیت عمومی. البته علیرغم همه این فشارها و تهدیدها، تصور کلی اینست که الزامات داخلی و خارجی رژیم را به تهدیداتی در جهت توجیه خود وادار خواهد کرد. هرچند این ادعا، که «ما اشتباه شاه را در زمینه فضای باز سیاسی تکرار نخواهیم کرد»، بارها بر زبان آمده است، اما همه خوب می دانیم، که نه شاه و نه اینان هرگز دموکرات نبودند و نخواهند شد و با رضای خاطر تن به فضای باز سیاسی نخواهند داد. اینها نیز، خواه ناخواه برای اداره کشور، کنترل بحران عمومی، قبول خواست های مردم بشدت ناراضی از حکومت و سرانجام، حفظ مناسبات سیاسی و اقتصادی با دنیای خارج ناچار به تغییراتی در شیوه حکومت خواهند شد. امروز ناراضی مردم در کلیه زمینه ها و در همه جا به چشم می خورد. در صف نان، صف شیر، در صف های طولانی کوپن های کالاهای اساسی، نه تنها ناراضی، که ناسزاهای بسیار تند و صریح به گوش می رسد. در اتوبوس و تاکسی درد دل راننده و مسافر چیزی نیست جز تاکید بر غیر قابل تحمل بودن گرانی، دزدی، ارتشاء و پانده بازی در دستگاه دولتی، اما فقدان یک جبهه متحد به عنوان آلترناتیو مناسب و درخور، که بتواند این ناراضی همگانی را جهت دار و متمرکز کند، به تداوم حکومت سرکوب منجر شده است. آنچه در این میان خطرناک می نماید، امید گروهی افراد خود باخته و نومید به "ظهور یک مرد مقتدر صالح" است. این عده تغییر رژیم کنونی را به هر بها و آمدن هر نظامی، حتی یک دیکتاتوری نظامی را آرزو می کنند. سرکوب داخلی و مداخلات عوامل رژیم در شخصی ترین امور مردم، انزجار و نفرت بیحدی را از یکسو و رعب و وحشت را از سوی دیگر، در بخش قابل ملاحظه ای از مردم چنان انباشته است و آنان را چنان از خود و توده های مردم بیگانه کرده است، که کمترین امیدی به هیچ نوع تلاش در جهت آگاهی دادن به توده ها و سمت و سو دادن به ناراضی ها را ندارند و تلاش دیگران را نیز عبث می شمارند.

آقای تیره نیست

علیرغم این برداشت های نا امیدانه بخشی از گروه ها، بنظر ما افق چندان هم تیره نیست. روند به خود آمدن ها و درک ضرورت تلاش در جهت همکاری و اتحاد عمل، گرچه به کندی و همراه با برخی پیشداوری ها و کوفه بینی ها، همچنان در حال شکل گرفتن است. باید در جهت تقویت ارتباط ها و گسترش و تحکیم روند نزدیکی و تفاهم میان نیروهای رزمنده خواستار استقرار آزادی و مردم سالاری در کشور تلاشی همه سویه صورت گیرد.

مهر ماه ۷۴

مراسم ترحیم و بزرگداشت دکتر کریم سنجابی نیز تلاش جبهه ملی برای تثبیت حضور آن در صحنه و مشروعیت فعالیت علنی آن در داخل کشور قلمداد شده است. حضور علی اردلان و دکتر فاطمی در این مراسم تاکید بر ارزیابی شد بر اراده رهبران داخل کشور جبهه ملی برای حضور علنی در صحنه سیاسی کشور.

حزب ملت ایران

حزب ملت ایران اکنون خبرنامه ای هفتگی را شامل گزیده ای از اخبار هفته، هر شب و با نام "بولتن خبری، خبرگزاری دبیرخانه حزب ملت ایران"، انتشار می دهد. این خبرنامه شامل خبرهای جاری کشور، همراه با اشارات کوتاه انتقادی است و البته گاه برخی خبرهای منتشر نشده در مطبوعات داخل کشور را نیز انتشار می دهد.

جریانات چپ

گرایش های چپ نیز بیکار نیستند، گرچه از همان آزادی عمل مجنود میلیون نیز محرومند...

اتحاد نیروها

روند تلاش برای نزدیکی و اتحاد عمل نیروها، همراه با مشکلات شناخته شده سنتی، و پاره ای بدبینی ها در جریان است. اکثر نیروها، اعم از عناصر ملی و هواداران سوسیالیسم (با گرایش های گوناگون) به ضرورت تحمل نظرات و یافتن راه های همکاری معترفند و برخی قدم ها را نیز در این عرصه برداشته اند، اما هنوز راه درازی در پیش است. چنین روندی در خارج از کشور می تواند بر تلاش های داخل کشور تاثیر مستقیم بگذارد. انتقادات به حزب ما و برخی رهبران حزب همچنان به دوران پیش از کودتای ۲۸ مرداد باز می گردد!

دموکراسی و عدالت اجتماعی

در اوضاع و احوال کنونی، تمام جریانات سیاسی، با تکیه بر تجربیات گذشته برآنند، که بدون مبارزه در راه دموکراسی، دیگر کوشش ها و از جمله مبارزه در راه اصل بی چون و چرای عدالت اجتماعی بی نتیجه و عبث است. درست است که برای مبارزان توده ای و دیگر هواداران چپ، سوسیالیسم علمی همچنان هدف والا و یگانه ضرورت بندی در خور بشریت است، اما مبارزه در راه کسب و تثبیت حقوق دموکراتیک و ایجاد فضائی، که همگان از آزادی های مصرحه در اعلامیه حقوق بشر برخوردار باشند، بصورت خواست نزدیک و بلا واسطه در آمده است.

انتخابات مجلس

چگونگی برخورد با انتخابات آینده مجلس در زمستان آینده موجب تحرک بیشتری در عرصه سیاسی شده است. "شماری از رهبران نهضت آزادی" برآنند، که شرکت در انتخابات (به شرط تامین خواست های مقدماتی آنها) می تواند مقدمه ای باشد برای ایجاد فضای سیاسی بهتر و حتی حضور چند نماینده واقعی در مجلس، برای مطرح شدن عمده ترین خواست های مردم در یک مرجع رسمی. پاره ای دیگر به امکان برگزاری انتخابات آزاد، تحت لوای قوانین و مقررات کنونی باور ندارند. آنها می گویند شورای نگهبان حق نظارتی را که به استناد قانون اساسی برای خود قائل شده، به "نظارت استصوابی" و به تعبیر درست، به حق اتخاذ تصمیمات اجرائی تبدیل کرده است و بدین ترتیب پیش از آنکه مردم، صاحبان اصلی حق رای، امکان اظهار نظر درباره نامزدهای مجلس و گزینش اصلح را بیابند، این ارگان "خودمختار" براساس مصالح خویش، به حذف اسامی معینی از فهرست نامزدها اقدام می کند، و رای دهنده اصلی را ناگزیر به تمکین در برابر فهرست اسامی منتخب شورای نگهبان می کند. انتخاباتی بدین گونه آزاد نیست و اگر نامزد یا نامزدهائی نیز از جناح های مخالف به مجلس راه یابند، تنها بخشی از ترفند حسابگرانه رژیم است، چرا که در آن مجلس منتخب شورای نگهبان، اینان صرفا نقش "زینت المجالس" را خواهند داشت. همین گروه عقیده دارند:

۱- باید حق حذف نامزدها از شورای نگهبان سلب شود؛

۲- آزادی های بیان، قلم، اجتماعات، که در قانون اساسی هم آمده است، تامین شود.

راه

اطلاعیه

توده

۲۷ مهرماه ۱۳۷۴

برای حمایت از جنبش آزادیخواهی در ایران بسیج شویم!

کودتای "قانونی" علیه جنبش آزادیخواهی!

مجلس اسلامی لایحه ای را با شتاب تصویب کرد، که با استناد به آن،

یورش به مطبوعات، مبارزان و آزادیخواهان قانونی است!

تنها طرفدار یورش همه جانبه به آن، بلکه طرفدار قانونی کردن این یورش (و درواقع کودتای "قانونی" دولتی) هستند. لایحه تعزیرات با همین هدف و با اطمینان از نتایج انتخابات آینده مجلس و ریاست جمهوری و تمرکز کامل قدرت در دست جناحبندی رسالت و حجتیه تصویب شده است، تا از هم اکنون زمینه های قانونی آن فراهم آید.

دو انتخاب برای هاشمی

برای دولت کنونی دو راه حل باقی می ماند، یا اجرای این قانون و یا استیضاح و کناره گیری، بدلیل عدم اجرای قوانین مصوبه مجلس! اظهارات اخیر ناطق نوری، رئیس مجلس اسلامی مبنی بر اینکه مجلس اسلامی آنقدر قدرت دارد که می تواند رئیس جمهوری را نیز برکنار کند، اشاره به همین نکته و دعوت از هاشمی رفسنجانی به همراهی و هماهنگی با این کودتاست.

فرا خواندن خامنه ای

فریادهای گوشخراش روزهای اخیر تظاهرکنندگان حرفه ای و مزد بگیر سازمان تبلیغات اسلامی، تحت نام "انصار حزب الله"، با وعده «ما همه سرباز توایم خامنه ای» نیز پیش از آنکه بیانگر حمایت جناحبندی رسالت-حجتیه از خامنه ای باشد، تهدید او برای همراهی و حمایت آشکار از توطئه کودتای این جناحبندی است! هدف آنها سرکوب باقی مانده آزادی ها، اعمال مقررات خشن و ارتجاعی مذهبی بر جامعه، پیگیری طرح واگذاری قوه مجریه کشور به "بازار"، بستن مطبوعات و دوختن لبها و ادامه معامله و زدوبند آشکار و پنهان با انگلستان و امریکا و... است!

آنها تجربه حرکت پشت شعار حمایت از ریاست جمهوری را در انتخابات دوره چهارم مجلس اسلامی و سپس خالی کردن زیر پای هاشمی رفسنجانی را، پس از پیروزی در انتخابات، در اختیار دارند و براساس همین تجربه اکنون شعار حمایت از رهبری را سر داده اند و خود را سرباز او معرفی می کنند! آنها همانقدر به ولایت فقیه و مقام رهبری و این نوع پست و مقام های دولتی-مذهبی باور دارند که به دولت قدرتمند هاشمی رفسنجانی باور داشتند!

همه قرائن حکایت از آن دارد، که جناحبندی رسالت-حجتیه با پشتیبانی و حمایت جریانان بین المللی، چنین بی پروا و بی اعتنا به همه اظهار نظره های اخیر پیرامون لزوم بازگشت آزادی ها به جامعه پیش از برگزاری هر نوع انتخاباتی، برای کودتا در ایران خیز برداشته است. بهمین دلیل باید این زدوبند ضد ملی را بصورت گسترده در میان مردم افشاء کرد و از جنبش کنونی مردم ایران برای آزادی ها سیدی استوار در برابر این کودتا بوجود آورد.

جنبش آزادیخواهی

آیا لایحه اخیر تعزیرات و اصولا توطئه جناحبندی سرمایه داری تجاری وابسته و روحانیت شریک و حامی آن برای قبضه کامل قدرت در ایران به پیروزی خواهد رسید؟

مجلس اسلامی در چند جلسه نشست و برخاست بی سابقه در تاریخ معاصر ایران، لایحه ای را تحت عنوان "تعزیرات" به تصویب رساند که در واقع باید آنرا بیانیه یک فرماندار نظامی پس از یک کودتای خونین ارزیابی کرد. براساس این لایحه، چنانچه تماس و گفتگوی عادی مردم نیز مطابق مصوبات جدید مجلس نباشد، تماس گیرنده و گفتگوکننده باید راهی زندان شود!

تفاوت این لایحه با بیانیه فرماندار نظامی کودتا، تنها در آن است، که بیانیه فرمانداری نظامی معمولاً از روی سر پارلمان ها و پیش از کودتا تهیه شده و پس از کودتا اعلام می شود، اما لایحه مجلس اسلامی پیش از اجرای کامل کودتا و توسط مجلس تهیه و اعلام شده است، تا به کودتای در حال تدارک جنبه باصلاح قانونی بدهد!

ماده ۳ این لایحه، که روز سه شنبه ۲۵ مهر در مجلس اسلامی تصویب شد، تصریح می کند: «هرکس علیه نظام جمهوری اسلامی ایران یا به نفع گروه ها و سازمان های مخالف نظام به هر نحو تبلیغ نماید، به حبس از سه ماه تا یکسال محکوم خواهد شد.»

بدین ترتیب لایحه جدید تعزیرات، نه تنها هر نوع اظهار نظر فردی، سازمانی، مطبوعاتی درباره امور مملکت را ممنوع و مشمول زندان می داند، بلکه اظهار نظر درباره مقامات حکومتی و روحانیون حکومتی را نیز توهین به اسلام تلقی کرده و مجازات آنرا زندان، جریمه و... تعیین کرده است.

بدین ترتیب، مجلس اسلامی توجیه قانونی را برای قوه مجریه (دولت کنونی و یا هر دولت دیگری) بمنظور سرکوب وسیع مخالفان حکومت، تحت عنوان لایحه تعزیرات فراهم آورده است! براساس این لایحه که دولت موظف به اجرای آنست، بسیاری از مطبوعات نیمه دولتی و یا غیر حکومتی با استناد به این لایحه باید تعطیل شوند، هر فرد سیاسی که با رادیوهای فارسی زبان خارج از کشور مصاحبه کند، باید راهی زندان شود، هر کس که به سود فلان حزب سیاسی ایران (با توجه به اینکه تمام احزاب واقعی مملکت غیرقانونی اعلام شده اند) تبلیغ و یا اظهار عقیده کند، باید به زندان برود و...

در ایران چه می کنند؟

واقعیت اینست، که در پی پرده همه جنجال هاشمی که حکومت برای مبارزه با استکبار و غیر استکبار سر می دهد و تنوری که امریکا و دیگر قدرت های امپریالیستی به بهانه مخالفت با موجودیت جمهوری اسلامی نمی گذارند سرد شود، از هر دو سو طرحی هماهنگ برای تسلط کامل قشری ترین و ارتجاعی ترین جناح مذهبی طرفدار سرمایه داری تجاری وابسته بر ایران در جریان است.

این جناح توسط بلند پایگان خود و در نشریه ارگان خود "رسالت" بارها طرفداری کامل خویش را از لیبرالیسم اقتصادی مورد نظر امریکا اعلام داشته و خود را مجری بهتری به نسبت دولت کنونی معرفی کرده است. آنها خصوصی سازی لجام گسیخته در ایران و سپردن تمام ارکان حکومتی به بازار و بازاری و روحانیت طرفدار سرمایه داری تجاری وابسته را با هیچ نوع از آزادی ها (حتی آزادی بیان نظر مذهبیین داخل حکومت و نظام) سازگار نمی دانند و نه

آزادیخواهی مردم ایران را دارند. چرا که اگر غیر از این بود، مانند گذشته با سوء استفاده از باورهای مذهبی مردم به یک تازی خود ادامه می دادند و نیازمند قانون و لایحه و خط و نشان کشیدن برای مردم نبودند، تا براساس آن کودتای خود را قانونی جلوه دهند.

بخش قابل توجهی از نیروهای مذهبی-سیاسی نیز اکنون به جنبش آزادیخواهی پیوسته اند و تدارک بینندگان کودتای قانونی از آن بیم دارند، که هنگام یورش به این جنبش با پاره ای مقاومت ها در میان نیروهای مسلح روبرو شوند. آنها با آگاهی از همین واقعیت، با گذرانیدن لایحه یورش کودتایی از تصویب مجلس، می خواهند این یورش را قانون جلوه دهند و هر نوع سرپیچی نیروهای نظامی از اجرای آن را، سرپیچی از قانون جلوه دهند. بندهای مربوط به مجازات های شدید علیه کسانی که نیروهای نظامی-انتظامی را به تمرد تحریک کنند، از جمله با همین انگیزه در لایحه تعزیرات گنجانده شده است.

پاسخ به این سنوالبازمی گردد به درک همه میهن دوستان و طرفداران آزادی از اوضاع بسیار حساس کنونی ایران و افشای توطئه های حکومت در میان وسیع ترین اقشار و طبقات اجتماعی. هر جریان سیاسی، که با امید سقوط خود به خود حکومت از این دو عرصه غافل بماند، عملاً چشم ها را بر حقیقت بسته و سرنوشت ایران را به توطئه گران داخلی و خارجی سپرده است. افشای توطئه ها در میان مردم و قرار دادن جنبش در برابر حکومت، یگانه سلاحی است که مبارزان و آزادیخواهان در اختیار دارند. به همین دلیل دفاع از آزادی های محدود کنونی مطبوعات غیردولتی برای همه میهن دوستان وظیفه ای تاریخی است. بنظر ما حکومت و بویژه جناح بندی رسالت-حجتیه (که اکنون نیز بعنوان متحد در دولت ائتلافی هاشمی رفسنجانی حضور دارد) از این حقیقت (رشد روزافزون آگاهی مردم و تعمیق جنبش آزادیخواهی) آگاهی دارند و به همین دلیل با تصویب لایحه تعزیرات، شتابزده قصد کودتا علیه جنبش

ما همه آزادیخواهان، میهن دوستان و مبارزان راه نجات ایران، را - با هر گرایش ملی، مذهبی و ایدئولوژیک - به افشای توطئه ضد ملی جدید حکومت و حمایت همه جانبه از جنبش آزادیخواهی در داخل کشور فرا می خوانیم!

مقامات مورد اعتماد انگلستان!

برداشتن آخرین گام ها سازمان می دهد. اگر حزب توده ایران خاکریز نفوذناپذیری بود، که بدون کمک مستقیم و صحنه سازی بین المللی سازمان های جاسوسی انگلستان یورش به آن امکان پذیر نبود، ویران کردن خاکریزهای دیگر در طی سال های اخیر (تا حد قتل ها و مرگ های مرموز) چندان دشوار نبوده است.

یورش به حزب توده ایران

یورش به حزب توده ایران، که با پرونده سازی مستقیم دستگاه های جاسوسی انگلستان و همکاری شبکه داخلی آن در جمهوری اسلامی انجام شد، سر آغاز بزرگترین چرخش در مسیر انقلاب ایران ارزیابی شده است. امروز سخن از نفوذ و قدرت انگلستان و دستگاه های اطلاعاتی-سیاسی آن در جمهوری اسلامی، نیازمند ارائه نشانه ها و مدارک سری نیست، زیرا این نشانه ها با مناسبات رسمی و دولتی درهم پیچیده است. اما بازخوانی نخستین مناسبات محرمانه بین بلندپایگان حکومت با سازمان های جاسوسی انگلستان و موقعیتی که آنها اکنون در جمهوری اسلامی دارند، می تواند همچنان راهگشای برخی تحلیل ها پیرامون تلاش گروه بندی رسالت و جمعیت موفقه اسلامی برای قبضه کامل قدرت در جمهوری اسلامی باشد.

بدنبال فرار و یا ریزش شدن افسر امنیتی سفارت اتحاد شوروی سابق در ایران، "گوزچکین" و انتقال وی به انگلستان (۱۳۶۱) چند سفر بسیار مهم از سوی چند چهره آشنا در جمهوری اسلامی به پاکستان انجام شد. دو تن از این چند چهره عبارت بودند از حبیب الله عسگروالای (از رهبران قدیمی جمعیت موفقه اسلامی و وزیر بازرگانی در کابینه میرحسین موسوی، که بعدها برکنار شد)، اما اکنون نایب رئیس مجلس اسلامی و از چهره های پرنفوذ در جمهوری اسلامی محسوب می شود) و محمد غرضی (دریک دوره وزیر نفت و اکنون وزیر پست و تلگراف). در یکی از این سفرها، سرانجام آنچه در انگلستان و بنام گوزچکین جعل و تدارک دیده شده بود، در پاکستان در اختیار حبیب الله عسگروالای قرار گرفت. این پرونده انتلجنس سرویس ساخته، مبنای یورش به حزب توده ایران قرار گرفت. در فصل پایانی کتاب خاطرات نورالدین کیانوری، که در سال ۱۳۷۱ در ایران منتشر شده، اطلاعاتی جالب و تاریخی (باتوجه به شرایط) در لابلای جملات در این ارتباط وجود دارد، که ما خواندن آنرا، بویژه در این شرایط که بلندپایگان جمهوری اسلامی هر کدام به نوعی سرگرم معامله و زد و بند و ارتباط گیری با شبکه های بین المللی جاسوسی و فراماسونی هستند، توصیه می کنیم. در این فصل و در صفحه ۵۳۸ بصورت سنوالب و جواب می خوانیم:

«... بنظر شما، علت دستگیری شما در ۱۲ بهمن ۱۳۶۱ و انحلال حزب توه توسط نهادهای قضائی در اردیبهشت ۱۳۶۲ چه بود؟

کیانوری: واقعیت این است، که در زمینه غیرقانونی کردن حزب توده ایران اینتلجنس سرویس انگلستان نقش اصلی را داشت و بسیار زودتر از امریکائی ها دست به کار شد... مدتی پس از پناهندگی کوزیچکین به انگلستان، اینتلجنس سرویس پرونده قطوری برای حزب توده ایران درست کرد و با واسطه دولت پاکستان به جمهوری اسلامی ایران (از طریق عسگروالای و غرضی) تحویل داد. بدین ترتیب جمهوری اسلامی ایران براساس اطلاعات مجعولی که کوزیچکین طرح کرده بود، به دستگیری رهبران و کادرهای حزب توده ایران پرداخت...»

دستگاه های جاسوسی انگلستان از ابتدای پیروزی انقلاب تلاش همه جانبه ای را برای گسترش نفوذ عوامل خود در جمهوری اسلامی آغاز کردند. آنها برای این هدف، همه تجربه تاریخی انگلستان در ایران را به خدمت گرفتند. ارتباط با برخی جوامع و تشکل های مذهبی، بیرون کشیدن شبکه فراماسونی از زیر ضربه انقلاب و بازسازی سریع آن با استفاده از برخی مذهبیین و بویژه آن گروه از روحانیون، که بصورت سنتی پایگاه انگلستان محسوب می شدند، از جمله این تلاش هاست! شبکه ۳۰ هزار نفره سازمان ساواک ساخته ضد بهائیت (حجتیه) بیش از هر تشکل و سازمان دیگری مورد توجه قرار گرفت. این شبکه ابتدا سعی کرد بصورت علنی و با تائید رهبری مذهبی انقلاب اهرم های حکومتی را در اختیار بگیرد، اما این تلاش به جانی نرسید. در سال ۵۸ آیت الله هاشمی شیرازی به نمایندگی از سوی آیت الله به ظاهر گمنام، اما پرقدرت در جمهوری اسلامی، "شیخ محمود حلبی"، با آیت الله خمینی دیدار کرده و اعلام داشت که شبکه ۳۰ هزار نفره حجتیه می تواند در اختیار وی قرار گیرد. آیت الله خمینی با آگاهی از آلودگی این تشکیلات به ساواک شاهنشاهی و سازمان های جاسوسی انگلستان، این پیشنهاد را رد کرد، اما گفت که آنها اگر بخواهند می توانند به جمهوری اسلامی خدمت کنند. آنها این خدمت را کردند! درخت انقلاب را از ریشه کردند!

فصل مربوط به گسترش تشکیلات مافیائی حجتیه در جمهوری اسلامی و آنچه که در سال های پس از پیروزی انقلاب از جنایت و خیانت ملی انجام داده است، فصل بسیار مهمی از تاریخ معاصر میهن ماست. همین شبکه اکنون گروه بندی سیاسی و نیمه علنی خود، یعنی رسالت را برای رسیدن به قدرت کامل در جمهوری اسلامی حمایت می کند. در پشت این حمایت و آنها که بعنوان مامور و معنور، این وظیفه را در ایران پیگیرانه دنبال می کنند، کدام دست های بین المللی پنهان است، در جزئیات مشخص نیست، اما در کلیات آن قابل حدس و گمان نزدیک به حقیقت است! این حمایت و هدایت می خواهد، در صورتیکه نتوانست حکومتی رضاشاهی بر آن حاکم کند، ایران را به کلام یک جنگ داخلی و حتی تکه پاره شدن ایران بکشاند. اینکه کسانی با حسن نیت و فارغ از این وابستگی ها نیز آلت اجرای این سیاست در جمهوری اسلامی شده اند و یا بالعکس، هرگز تاثیری در نتیجه امر ندارد. در تمام دوران سلطنت قاجاریه نیز بسیار بودند رجال و بلند پایگانی، که وابستگی مستقیم بین المللی نداشتند، اما در کنار دیگرانی که این وابستگی و ماموریت ها را داشتند، تا لحظه سقوط در پرتگاه خیانت، گام برداشتند. در دوران سلطنت پهلوی ها نیز به اشکال دیگری این ناجعه دنبال شد.

سرکوب آزادی ها و گسترش تشکیلات مخفی از سوی کسانی که اهرم های قدرت حکومتی را در جمهوری اسلامی در اختیار دارند، هدفی جز اجرای همین ماموریت را ندارد. این شبکه سدهای سر راه خویش را با سرعتی نگفت انگیز برداشته است و اکنون در ایران خونین ترین صحنه سازی ها را برای

طرح تحلیل پیشنهادی حزب کمونیست یونان

برای بحث و بررسی پیرامون

دلایل فروپاشی اتحاد شوروی...

* توطئه نوسازی و دگرگونسازی با شعارهای مردم پسند و وعده سوسیالیسم بیشتر و دموکراسی بیشتر، مردم را از مقاومت در برابر آن بازداشت

* دست آوردهای انقلاب عملی-فنی در کشورهای سوسیالیستی نه در خدمت صنایع مصرفی، بلکه بطور عمده در خدمت صنایع نظامی و فضائی و در بخش صنایع سنگین بکار گرفته شد

* نادیده گرفتن دموکراسی درون حزبی کمونیست، راه را برای فرصت طلب ها و افراد نااستوار در درون این احزاب هموار کرد

* کنگره ۲۰ حزب کمونیست اتحاد شوروی سرآغاز گردش به راست بود، که توجه لازم به آن نشد!

حزب کمونیست یونان، اخیر جزوه ای را در ارتباط با تحلیل رویدادهای منجر به فروپاشی اتحاد شوروی و سقوط دولت های سوسیالیستی در شرق اروپا منتشر ساخته است. این جزوه نسبتا مشروح در راستای تحقق قرار پلنوم اخیر این حزب برای تهیه یک طرح تحلیل پیشنهادی در ارتباط با حوادث منجر به فروپاشی "سوسیالیسم موجود" منتشر شده، تا مورد بحث عمومی در میان احزاب و صاحب نظران قرار گیرد.

"راه توده" همانگونه که در شماره ۳۹ وعده داده بود، فشرده ای از نکات مهم و قابل بحث و تأمل این گزارش را منتشر می کند.

تعرض امپریالیسم

طغیان های تکان دهنده ای که طی سال های اخیر به وقوع پیوستند، نقطه آغاز یک تعرض بی سابقه علیه سوسیالیسم توسط دستگاه های تبلیغاتی امپریالیسم هستند. با بهره برداری از ضعف های و مشکلات موجود، و به ویژه از طریق یک کارزار هماهنگ شده دروغ و افترا، که از ابعاد بی سابقه ای برخوردار است، امپریالیست ها می کوشند از اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی انتقام ایدئولوژیک و سیاسی بکشند و نقش برجسته و خدمات عظیم آن را به مردم زحمتکش و کل بشریت در مبارزه برای صلح، پیشرفت و رفاهی اجتماعی، بی اعتبار و باطل سازند.

واقعیت اینست که با پیدایش و انسجام اتحاد شوروی و سیستم جهانی سوسیالیستی، چهره جهان به کلی دگرگون شد. نظام سوسیالیستی، در همکاری با بخش های دیگر جنبش انقلابی جهانی، به تنها وزنه متقابل در برابر گرایش های مطلق گرایانه سرمایه داری بدل گشت. هیچ راه حل بنیادی برای مشکلات جدی جهان بدون شرکت سیستم جهانی سوسیالیستی ممکن نبود. نظام سوسیالیستی تأثیر چشمگیری در پیدایش و قدرت گرفتن جنبش کارگری-

کمونیستی در کشورهای سرمایه داری، و جنبش های رهایی بخش ملی در کشورهای جهان سوم داشت.

سیاست "دگرگونسازی" ابتدا در شعارهایی، که مدعی "نوسازی و بازسازی" سوسیالیسم بودند، و به عنوان سیاستی که راه خروج از مشکلات اقتصادی و اجتماعی دوران ساختمان سوسیالیسم را به دست می دهد، پدیدار شد. تعدادی از شعارهای اولیه آن از کوشش های پیشین حزب کمونیست اتحاد شوروی در دوران "آندروپف" و قبل از آن اقتباس شده بود. اما این سیاست به سرعت چهره واقعی و ضد انقلابی خود را آشکار کرد.

جوهر این "فرم" ها انتقال تدریجی ابزار تولید به مالکیت خصوصی بود، که ابتدا از بخش کشاورزی اقتصاد آغاز شد و سپس به بخش های دیگر نظام تعمیم یافت. اکنون روشن شده است، که این سیاست، سیاست صدور ضد انقلاب از طریق پیشبرد یک سری برنامه ها در جهت الفای انترناسیونالیسم پرولتری و لغو روابط برابر و برادرانه موجود، در چارچوب تقسیم کار بین المللی سوسیالیستی بوده است.

مسئله اصلی برای کسانی که نگران این رویدادها هستند، این است، که چرا ضد انقلاب با هیچ مقاومتی از سوی مردم روبرو نشد و چرا مردم به دفاع از سوسیالیسم و دستاوردهای آن برخاستند؟

برخی براین عقیده اند، که سیاست "دگرگونسازی" از ابتداء با حسن نیت آغاز شد، اما در مسیر خود "به بیراهه رفت" و به محلی برای ضد انقلاب بدل شد. ما با این ارزیابی موافق نیستیم. مخالفت ما نه فقط به این دلیل است، که هر سیاستی را باید در مجموعه خود و نه فقط در اجزای آن مورد بررسی قرار داد، بلکه بر این نظر نیز استوار است، که سیاست ها را باید نه فقط براساس ادعاها و شعارهای آنها، بلکه برپایه نتایج مشخص عملی شان مورد قضاوت قرار داد.

سیاست "دگرگونسازی" به دلیل وقوع همزمان یک سری شرایط معین، مورد حمایت و تحمل توده های مردم قرار گرفت:

الف- این سیاست را خود حزب و ارگان های دولتی به پیش بردند و در این کار بر اتوریته و اعتماد مردم به خود تکیه کردند؛

ب- این سیاست زیر نقاب شعارهایی مانند "سوسیالیسم بیشتر، دموکراسی بیشتر" به پیش برده شد؛

ج- از مشکلات موجود در سطح جامعه و از این اعتقاد عمومی که جامعه در چارچوب نظام سوسیالیستی نیازمند یک سری رفرم ها و تغییرات در جهت رفع کژدیگی ها و کندی ها در عرصه های مختلف حیات اجتماعی و اقتصادی است، سوء استفاده شد.

بطور مشخص، از دیدگاه نقش رهبری حزب و دولت در آن مقطع، بررسی سیر واقعیت ها و رویدادها نشان می دهد، که بخشی از رهبری به شکلی آگاهانه سیاست احیای سرمایه داری را دنبال می کرده است و بخشی دیگر، متأثر از دیدگاه های رویزیونیستی و آپورتونیستی، که به داخل حزب کمونیست رسوخ کرده بودند، به دنبال بخش اول رفته است.

نواندیشی در سیاست خارجی بر این موضع اشتباه و ضد علمی استوار بود، که تضاد بنیادی عصر ما تضادی فراطبقاتی، به عبارت دیگر غیرطبقاتی، میان جنگ و صلح است، که گویا همه دولت ها، جدا از نظام های اجتماعی شان، در آن منافع یکسان دارند. براین اساس، چنان دیدگاه های تخیلی مورد تبلیغ قرار گرفت، که برخی از اساسی ترین مختصات و مشخصات امپریالیسم را، از جمله با این تفاهم که امپریالیسم پس از انحلال پیمان ورشو به یک نظام امنیت جهانی گردن خواهد نهاد- نفی می کرد. برپایه همین دیدگاه بود، که پیمان ورشو منحل شد و در اساس، سیاست امپریالیستی "مهار کردن سلطه جویی اتحاد شوروی" مورد پذیرش قرار گرفت.

شعار معروف "علنیت"، که همه جا سیاست "دگرگونسازی" را همراهی می کرد، ثابت نمود، که چیزی جز ابزاری برای نفی تاریخ جنبش کمونیستی و مردم شوروی نیست.

تاکتیک و متولوژی سیاست "دگرگونسازی" بر بزرگ کردن مشکلات موجود در جامعه شوروی، تحریف تاریخ، و نفی و تحقیر بیش از هفتاد سال کوشش در راه ساختمان جامعه نوین استوار بود. آنها مشکلات موجود در سیستم برنامه ریزی مرکزی را بزرگ کردند و مطلق جلوه دادند، و قدرت مرکزی را به بهانه دادن ابتکار علم و اختیارات بیشتر به بنگاه ها و جمهوری ها، تضعیف نمودند.

احیای سرمایه داری مبارزه می کنند، همبستگی نشان دهند و از آنان فعالیت حمایت کنند.

کوبا در زیر فشار محاصره امپریالیست، برای بقای خود مبارزه می کند. پیوندهای حزب با مردم و تجربیات گذشته از جمله مداخله جویسی های امپریالیستی، از همان اولین روز استقلال این کشور - عوامل مهمی هستند، که این کشور را در مقابله با تحریم کینه ترازنه امپریالیستی یاری می دهند. کوبا اکنون ناچار است با کشورهای سرمایه داری رابطه برقرار کند، و این خود مشکلات جدیدی را برای این کشور به وجود می آورد.

در چین تغییرات ایجاد شده در تعادل نیروهای جهانی، مشکلات موجود ناشی از عقب ماندگی و جمعیت زیاد را تشدید کرده است. عملکرد سرمایه خارجی در این کشور بزرگ، و به خصوص عرصه های مشخص فعالیت سرمایه خارجی، به ناچار به پیدایش یک بخش تولید سرمایه داری و رشد تفاوت ها و لایه بندی های اجتماعی منجر شده است.

مبارزه طبقاتی در این کشور شکل می گیرد. دشواری ها و خطراتی، که بر سر راه ساختمان سوسیالیسم در چین کمین کرده اند، هر روز آشکارتر می شوند.

همین دشواری ها و آزمون ها در مقابل ویتنام و مغولستان نیز قرار دارند. کره شمالی نیز شاهد دخالت های مستقیم و فشارهای شدید امپریالیستی، به بهانه کنترل سلاح های هسته ای است.

تصور موجود از کشورهای سابق سوسیالیستی، علی رغم تفاوت هایی که میان آنها وجود دارد، در عرصه های اصلی کم و بیش یکسان است.

روند "برچیدن" دستاوردهای مردم در دوران ساختمان سوسیالیسم آغاز شده است. شیوه "معالجه از طریق شوک" به شکلی گسترده به کار گرفته می شود: بخش های مهم استراتژیک در اختیار سرمایه خارجی قرار می گیرند، بنگاه های اقتصادی خصوصی می شوند، زمین ها به مالکان سرمایه دار گذشته شان بازگردانده می شوند و خدمات رایگان، یکی پس از دیگری، ملغی می گردند. به همان میزانی که تعداد سرمایه داران ثروتمند افزایش می یابد، فقر، محرومیت و بیکاری - پدیده هایی که برای سال ها وجود نداشتند - افزایش پیدا می کند. پیگرد کمونیست ها و احزاب کمونیست به رویدادی روزمره تبدیل شده است. محاکمات فرمایشی و ساختگی برای محکوم کردن آنان به اتهام حیف و میل و دزدیدن اموال عمومی، هر روز ادامه دارد. از فعالیت احزاب کمونیست جلوگیری می شود. کارزار لکه دار کردن چهره سوسیالیسم، دروغ و تهمت به شکلی فزاینده برپا است و با غبطه خوردن بیش از پیش مردم نسبت به گذشته سوسیالیستی در مقایسه با شرایط امروز، ابعاد هر چه گسترده تری به خود می گیرد.

امروز، همسویی احزاب نولیبرال، سوسیال دمکرات با "چپ نو"، که به بهانه "توسازی" صفوف جنبش کمونیستی را ترک کرده، بیش از پیش آشکار شده است.

دامن زدن به توهمات در مورد ماهیت امپریالیسم، نمی تواند به چیزی جز نتایج منفی و فاجعه بار برای جنبش کارگری و توده ای بیانجامد.

درباره کنگره ۲۰ اتحاد شوروی

... انتقادی که از این دوره زندگی حزب در کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی (۱۹۵۶) انجام گرفت، انتقادی همه جانبه و واقع گراییانه از روند ساختمان سوسیالیسم در آن دوره مشخص تاریخی نبود. بحث روی مسائل کیش شخصیت متمرکز شد. اما کیش شخصیت مقوله ای نبود، که بتواند به تنهایی، هم برای مشکلات آن دوره مشخص و هم برای بروز پدیده های منفی در عملکرد و فعالیت های کل حزب توضیحاتی همه جانبه به دست دهد.

بنظر ما - جدی ترین رویداد در کنگره بیستم این بود، که کنگره این موضع صحیح را، که در آن مقطع مشخص تاریخی مبارزه طبقاتی در حال شدت گرفتن بوده است، مردود اعلام کرد.

از انتقادهای مطرح شده در کنگره بیستم، بعنوان تخته پرشی برای حملات مخرب و افترا آمیز علیه سوسیالیسم استفاده شد. کسانی که دست به چنین کاری زدند، هیچ علاقه ای به بررسی اشتباهات گذشته و ترک آنها نداشتند. بالعکس آنها می خواستند، به بهانه این اشتباهات، قلب تئوری کمونیسم و ساختمان سوسیالیسم را هدف قرار دهند. امپریالیسم در سخن پراکنی هایش علیه استالین، همه نفرت طبقاتی خود را نسبت به برپایی نظام سوسیالیستی پس از جنگ جهانی دوم به نمایش گذاشت.

بدین ترتیب، روند تحلیل بردن جوهر واحد دولت شوراهای آغاز گردید. راه برای دامن زدن به اختلافات و برخورد های شورونیسستی باز شد و به جدایی سریع جمهوری های بالتیک از اتحاد شوروی انجامید.

نیهایسیم و گفتگو در مورد اشتباهات و برخورد به گذشته در خارج از چارچوب زمان و مکان و به دور از تحلیل مشخص از شرایط تاریخی مشخص، جای بهره برداری خلاقانه از تجربیات مثبت و منفی تاریخی را گرفت. پدیده سردرگمی، گیجی و بی تفاوتی در میان توده های مردم، زیر تبلیغات "ضد استالینی" و شعار "استالین زدایی"، که تنها بهانه ای برای کمونیسم پستی، سوسیالیسم ستیزی، و در نهایت به زیر کشیدن نتایج بیش از هفتاد سال کوشش قهرمانانه مردم شوروی بود، گسترش یافت.

... رویدادهای تکان دهنده سالهای ۹۱-۱۹۸۹، تنها به کمونیست ها و جنبش جهانی کمونیست ها و بخش جهانی کمونیستی مربوط نمی شود. اثرات منفی این وقایع تمامی بشریت را تحت تاثیر قرار داده است. مردم جهان موقتاً از داشتن یک حامی بزرگ و یک متحد واقعی در مبارزه برای پیشرفت، توسعه، دمکراسی، آزادی و سوسیالیسم، محروم شده اند. جان از کف دادن ها و رنج های قربانیان جنگ ها و مداخله گری های امپریالیسم ادامه دارد. درگیری های بالکان میلیون ها کشته، غلیل، و آواره برجای گذاشته است. مردم رواندا، هائیتی، سومالی و سرخپوستان مکزیک، تنها نمونه هایی از قربانیان تغییر منفی تعادل نیروها پس از سال های ۹۱-۱۹۸۹ هستند. اکنون دست های سرمایه داری از بندهای دوران حضور نظام سوسیالیستی خلاص شده است، و این نظام خشن ترین و تهوع آورترین بخش های چهره خود را به نمایش گذاشته است. سرمایه داری می کوشد، تا نهادهای بین المللی، از جمله سازمان ملل، را به خدمتگزاران مطیع هدف ها و گرایشات ضد مردمی خود بدل کند.

از همان "فردای" نبود اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی و پیمان ورشو، بر اثر دخالت های افسار گسیخته امپریالیسم، بر اثر رقابت های شرکت های فراملیتی بر سر تقسیم مجدد بازارهای جهان و ضمیمه کردن و به بند کشیدن کشورها و حتی منطقه ها، و بر اثر برپاشدن وحشیانه زنجیرهای استعمار "توین" در قلب اروپا و در سراسر سیاره ما، زخم های عمیقی بر پیکر جهان ما وارد شده است.

دوران عقب نشینی

بیش از صد نقطه بحرانی منطقه ای و کشوری در سطح جهان وجود دارد. بحران اخلاقی و فرهنگی، و بلای مواد مخدر و جنایت، ابعادی سریعاً رشد یابنده به خود گرفته است. امروز طبقه کارگر و مردم زحمتکش در همه کشورها بهای سنگینی را بابت این تغییر منفی در تعادل نیروها و وضعیت ناشی از آن می پردازند.

عقبگرد های دوران ۹۱-۱۹۸۹، یک جو بین المللی بسیار منفی را در کشورهای سوسیالیستی غیرا اروپایی نظیر کوبا، مغولستان، چین، ویتنام و کره شمالی به وجود آورد. مشکلات جدید و تضادهای موجود در روند گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم، در نتیجه تغییر تعادل نیروها در سطح بین المللی و صدمات وارد شده به جنبش بین المللی کارگری و کمونیستی، افزایش یافته اند و شکل حادثی به خود می گیرند.

در شرایط کنونی، رهبری احزاب و دولت های این کشورها ناچار به انجام رفرم هایی عمدتاً در عرصه اقتصادی شده اند، تا بتوانند سیر سرمایه خارجی به داخل را تضمین کنند و آن را در بخش های تولید و جهانگردی به خدمت بگیرند. این رفرم ها، به خاطر شرایط کلی و ماهیتشان، به ایجاد یک بخش سرمایه داری در اقتصاد، که در رقابت با بخش سوسیالیستی عمل می کند، منجر می شوند. قدرت های امپریالیستی می کوشند، تا از طریق عملکرد سرمایه خود، تأثیرات ایدئولوژیک و سیاسی در امور داخلی این کشورها بگذارند.

لزم تشدید مبارزه علیه امپریالیسم

مقابله با دشواری ها و خطراتی، که در این مرحله خاص وجود دارند به عوامل مشخص مانند: سطح آگاهی اجتماعی و سیاسی مردم، درستی سیاست حزب کمونیست، و استقامت و مبارزه جویسی آن در برابر دشواری های عظیم عینی بستگی دارد. پیروزی در این کوشش ها همچنین به تحولات بین المللی، اوج گیری مبارزات جنبش کارگری و کمونیستی، و بهبود و تغییر در تعادل نیروهای جهانی به نفع نیروهای ضد امپریالیستی، که در راه پیروزی سوسیالیسم مبارزه می کنند، وابسته است. کمونیست ها، نیروهای مترقی و جنبش های ضد امپریالیستی و مدافع صلح وظیفه دارند، که با مردمی که علیه

سوءاستفاده از قدرت

نتیجه‌ای که می‌توان گرفت، این است، که حزب، حتی در بغرنج‌ترین و دشوارترین مراحل ساختمان سوسیالیسم، نمی‌بایست این مسأله را نادیده بگیرد، که علاوه بر خطر ضد انقلاب، یک خطر دیگر، یعنی خطر سوءاستفاده از قدرت و دست زدن به اعمال خودسرانه و خشن از سوی کادرها و ارگان‌های حزب نیز به شکلی واقعی وجود دارد. این خطر نیز که انتقادات و اقدامات ضد سوسیالیستی با نقد اشتباهات و انحرافات یکی گرفته شود، همیشه هست. حرکت در جهت احیای سرمایه داری در کشورهای سوسیالیستی از داخل و از بالا شروع شد، بدون آنکه پیش از آن هیچ دخالت نظامی امپریالیستی برای احیای سرمایه دای و یا خیزش توده‌ای و برخوردهای داخلی به وقوع پیوسته باشد.

نقش پیشاهنگی و رهبری کننده حزب، بعنوان یک حزب حاکم و هسته مرکزی نظام سیاسی، به تدریج از دست رفت. این نقش رها شده بود و اساسنامه و مقررات حزبی در مورد گزینش کادرها، کارآیی خود را از دست داده بود.

تنها این واقعیت، که آنها حتی خطر ضد انقلاب را حس نکردند، خود حاکی از تغییر هویت و کاراکتر احزاب کمونیست در کشورهای سوسیالیستی بود.

به علاوه رویدادهای مشخصی به ویژه در اروپا پیش آمدند، که می‌بایست به عنوان "علامت خطر" تلقی می‌شدند (مانند مجارستان، لهستان، چکسلواکی، مشکلات یوگسلاوی، رومانی و آلبانی، و همچنین تعرض رومیزیونیستی، زیر نفات کمونیسم اروپایی، که جنبش کمونیستی در کشورهای سرمایه داری اروپا را هدف قرار داد). پدیده انشعاب در احزاب کمونیستی کشورهای سرمایه داری اروپا نیز نشانه‌ای جدی و هشدار دهنده از فشارهای ایدئولوژیک بود، که سرمایه داری و ایدئولوژی آن بر صفوف جنبش کارگری و کمونیستی این کشورها وارد می‌کرد.

احزاب از واقعیت به دور افتادند و توان خود را برای درک روحیه، مشکلات، نیازها و نگرانی‌های مردم از دست دادند. ارگان‌ها و سازمان‌های حزبی به سازمان‌های خدماتی از نوع بوروکراتیک تبدیل شدند و این به نوبه خود به تضعیف قوه خلاقیت و ابتکار مردم و از میان رفتن نقش فعال آنها در امر ساختمان سوسیالیسم انجامید.

نظارت و کنترل توده‌های وسیع مردم بر حزب، سازمان‌ها و کادرهای آن، به تدریج ضعیف شد و بالاخره محو گردید. ارگان‌های رهبری احزاب کمونیست خود باعث از میان رفتن پروسه انتقاد و انتقاد از خود در سطوح بالا و پایین حزب شدند. این به برخوردی فرمال و قالبی در امر اجرای تصمیمات، گرایش به پنهان کردن، بزرگ کردن، زیبا جلوه دادن اوضاع واقعی، اهمیت قایل نشدن برای کیفیت کار و نتایج آن، و روحیه سرپوش گذاشتن بر اشتباهات یکدیگر انجامید. اغماض نسبت به انحراف از خط مشی، تخلف از دیسیپلین دولتی و کاهش در کیفیت تولید، به جو حاکم بدل گشت.

دموکراسی درون حزبی زیر پا گذاشته شد و راه برای مقام طلبی از سوی کادرها، سوءاستفاده از مقام حزبی و دولتی و همچنین ذهن‌گرایی در انتخاب کادرها باز شد. اصل برابری میان کمونیست‌ها نقض گردید، و به ویژه در سال‌های اخیر، پدیده بی‌ارزش شدن اصل رفاقت حزبی بروز کرد و هر چه قوی‌تر شد.

فرصت طلب‌ها در حزب جمع شدند

در نتیجه این تحولات، درهای حزب برای ورود کادرهایی، که با انگیزه‌های منفعت طلبانه شخصی به حزب می‌آمدند، کسانی که توانایی و دوراندیشی سیاسی نداشتند، افرادی که با مردم زحمتکش همدردی نداشتند و برای نظارتشان ارزش قایل نبودند و کسانی که قادر نبودند انتقادات و نظرات مخالف را از تبلیغات ضد سوسیالیستی تمیز دهند، به طور کامل باز شد. توانایی احزاب کمونیست برای اتخاذ تصمیمات براساس داده‌های علمی کاهش یافت. این پدیده اثرات منفی مهمی بر روند ساختمان سوسیالیسم در این کشورها و چگونگی برخورد به معضلات بغرنج و حساس فراروی آنها باقی گذاشت.

این پدیده‌ها، که با ماهیت حزب کمونیست هیچ همخوانی نداشتند، راه را برای کاهش اعتبار حزب در میان مردم گشودند.

زیر نام مختصات و ویژگی‌های ملی قوانین تغییرناپذیر انقلاب سوسیالیستی مورد تجدید نظر قرار گرفت. نظراتی مطرح شد مبنی بر اینکه می‌توان بدون یک جهش انقلابی، نظام سرمایه داری را از طریق "رفرم‌های ساختاری و سیاست دموکراسی" به یک نظام سوسیالیستی متحول ساخت.

چنین نظراتی این واقعیت را نادیده می‌گیرند و یا به آنها کم بها می‌دهند، که اولاً، طبقات استثمارگر با استفاده از نیروی نظامی و ماشین ارتجاعی بوروکراسی در برابر چنین تحولاتی مقاومت می‌کنند، و ثانیاً هر شکل از انتقال تابع یک سری قوانین عام است و تنها از طریق یک مبارزه همه جانبه و تواما پارلمانی و غیرپارلمانی امکان‌پذیر می‌گردد.

در دوران بعد از این مرحله، تحت تاثیر تجربه شیلی و پرتغال و تغییر در تاکتیک‌های امپریالیسم، برخی از مواضع و نظرات کنگره بیستم کنار گذاشته شد، اما این کنار گذاشتن‌ها به شکلی بسی سروردا انجام گرفت و با بحث‌های باز، جمعی و گسترده تشویریک در این کشورها و در صفوف کمونیست‌ها همراه نبود.

ما همچنین براساس تجربیات بدست آمده معتقدیم، که در اسناد احزاب کمونیست کشورهای سوسیالیستی، به دستاوردهای سوسیالیسم و تغییرات چشمگیر در سطح جهان پس از جنگ جهانی دوم پربها داده شده، و به مشکلات بغرنج جدیدی، که در مسیر رشد سوسیالیسم پدیدار شده بودند، کم بها داده شد.

در موارد معینی، پدیده بحران در نظام سرمایه داری مطلق جلوه داده شده و به دیدگاه‌های ساده نگرانه‌ای در مورد فروپاشی این نظام دامن زده شد.

بحث در مورد مسایل ایدئولوژیک و سیاسی شکل بسیج عمومی در حزب و ارگان‌های حزبی، و در میان اعضا و هواداران غیرحزبی و کل جامعه رابه خود نگرفت. چنین کاری، اگر انجام می‌شد، می‌توانست راه را برای بیان گسترده نظرات و گرایشات گوناگون باز کند و امکان برخورد به نظرات نادرست را از طریق بحث‌های ایدئولوژیک و اقناعی به وجود آورد.

بدون اینکه بخواهیم تحقیقات علمی و پژوهش‌های تشویریک انجام شده در اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی را نفی کنیم، سیر تحولات نشان می‌دهد، که مسئولیت تاخیر در امر تکامل خلاق تئوری مارکسیسم-لنینیسم در رابطه با ساختمان سوسیالیسم و جهان معاصر، مستقیماً بر عهده احزاب کمونیست بوده است. پژوهش‌های علمی انجام شده در مراکز پژوهشی، که برخی از آنها وابسته به این احزاب نیز بوده‌اند، یا به کلی نادیده گرفته شدند، یا به آنها بهای لازم داده نشد.

به این مسأله نیز بهای لازم داده نشد، که سوسیالیسم فقط براساس تکامل دائمی تئوری و تازه شدن دانش می‌تواند ساخته شود، و تنها از طریق شرکت فعال مردم در مدیریت و اداره جامعه می‌توان زمینه را برای رشد انسان نوین آماده ساخت.

سیستم تضادهای داخلی سوسیالیسم، که هسته مرکزی ماتریالیسم دیالکتیک را تشکیل می‌دهد، نادیده گرفته شد. به ضرورت حفظ وحدت و رابطه متقابل میان نیروهای مولده و روابط تولیدی در مراحل گوناگون رشد سوسیالیسم، بهای لازم داده نشد.

این شاید آن مسأله کلیدی باشد، که زمینه اصلی اشتباهات، ضعف‌ها و نهایتاً انحرافات را تشکیل می‌دهد. مسأله تضادهای درونی سوسیالیسم به سوژه مطالعات تشویریک، و زمینه‌ای برای یافتن راه حل‌های پراتیک بدل نگردید. اثرات منفی این مسأله در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه متبلور شد. به برخی از پایه‌ای‌ترین اندیشه‌های لنین توجه کافی نشد. از جمله این اندیشه‌ها، این آموزش لنین بود، که سوسیالیسم بری از تضادها و ناهمخوانی‌ها نیست، و عدم توجه به این تضادها می‌تواند آنها را به سطح برخوردهای اجتماعی ارتقاء دهد.

به روند وحدت جامعه سوسیالیستی خوشبینانه یا مطلق‌گرایانه برخورد شد. این نظر نادرست که تضادها در سوسیالیسم اهمیت خود را از دست می‌دهند به نظر غالب بدل شد.

تجربه تاریخی، این آموزش کلاسیک‌های مارکسیسم-لنینیسم را به اثبات رسانده و انبوهی از داده‌های تازه را برای مطالعه عمیق‌تر و دستیابی به مفاهیم دقیق‌تر در مورد تضادهای جامعه سوسیالیستی در اختیار ما قرار داده است. این تجربیات ثابت کرد، که جامعه سوسیالیستی همچنان بقایا و سنن جامعه کهنه را، که خود فرزند آن است، با خود حمل می‌کند.

استفاده همه جانبه و گسترده سوسیالیسم از دستاوردهای انقلاب علمی-فنی به تاخیر افتاد.

دستاوردهای انقلاب علمی-فنی در کشورهای سوسیالیستی به شکلی نابرابر و پراکنده مورد استفاده قرار گرفت: در اقتصاد نظامی، در صنایع فضایی، در بخش‌هایی از صنایع سنگین و پروژه‌های بزرگ. اما این دستاوردها به ندرت در صنایع مصرفی و خدمات به کار گرفته شد. ■

سخنرانی آنجلا دیویس در هلند

نژاد پرستی و جنایت در آمریکا

سازمان های فاشیستی با ۱۰ هزار عضو در آمریکا شکل گرفته اند

امریکا و نه در هلند (آنگونه که اطلاع دارم) هیچگونه ضمانت اجرایی برای این امر وجود ندارد و هیچ موسسه و شرکتی موظف به رعایت این باصطلاح اقدام مثبت نیست و در نتیجه این پدیده شاید در کشورها مثبت باشد، اما اقدام نیست! در آمریکا نیز حاصل آن تبعیض هست، اما مثبت نیست! برای آنکه بدانیم تبعیض نژادی چگونه اعمال می شود و بر اثر تکرار برخوردها به آن عادت کرده ایم، مثال دیگری می زنم که در همین روزها و در همین محل شاهد آن بودم. در جریان افتتاح نمایشگاه عکس زنان مهاجر و پناهنده شنیدم، که در آمستردام خارجی ها، پاکستانی، اتیوپیایی، سورینامی و... نامیده می شوند. این شباهت دارد به آنچه در آمریکا درباره سیاهان اعمال می شود. مثلا در آمریکا، حتی شهروندانی که چندین نسل پیش به آمریکا مهاجرت کرده و نه تنها خودشان، بلکه پدرشان هم در آمریکا متولد شده است، هنوز براساس نژاد و رنگ پوستشان شناخته می شوند. بدین ترتیب است که در آمریکا و در داستان ها، رادیو و تلویزیون، روزنامه ها و حتی محاوره عسادی و گناه در مکاتبات اداری (بویژه پرونده های پلیس)، جمع زیادی از آمریکایی ها را "آمریکایی آفریقایی"، "آمریکایی لاتین"، "آمریکایی سرخپوست" و... می نامند و یا خطاب می کنند! این پدیده می خواهد بگوید: "فقط سفید پوستان آمریکایی محسوب می شوند" نام این پدیده را جز تبعیض چه می توان گذاشت؟ بیل کلینتون، رئیس جمهور آمریکا مدعی است، راسیسم در آمریکا به تاریخ پیوسته است. آیا در عمل چنین است؟ شاید متکی به نتایج مبارزات سال ۱۹۶۵، که به تسلط کامل سفید پوستان بر سیستم قضائی خاتمه بخشید، بتوان مدعی عقب رانده شدن راسیسم شد، اما برتری نژادی در سطوح دیگر اجتماع نه تنها وجود دارد، بلکه رو به رشد است. در آمریکا تولد مارتین لوتر کینگ رسماً جشن گرفته می شود، اما این جشن یعنی پایان تبعیض نژادی در آمریکا؟ جالب است که در آمریکا حتی برخی کانون های دموکراتیک و شخصیت های سیاسی لیبرال خود نیز از اینکه راسیسم در این کشور پایان نمی یابد، تعجب خود را بیان می کنند. حتی حکومت کنونی نیز با استناد به اقدام "کندی" در لغو قانون تبعیض نژادی از سیستم حقوقی از این امر اظهار تعجب می کند. آیا فقط اظهار تعجب کافی است؟

این واقعیت است، که امروز در آمریکا، مانند گذشته سیاهپوستان ناچار نیستند در صندلی های آخر اتوبوس ها و قطارها بنشینند، اما نزد پلیس همچنان رنگ پوست و نژاد است، که تعیین می کند، از میان یک جمع متخلف چه کسی باید به زندان برود! نژاد و رنگ پوست است، که تعیین می کند، چه کسی به دانشگاه راه یابد و یا چه کسی بی سرپناه بماند و یا از خدمات اجتماعی محروم باشد. همین رنگ پوست و نژاد است، که برای مقامات قضائی و پلیس تعیین می کند چه کسی باید تروریست معرفی شود و یا چه کسی باید در میان ایالات مختلف آواره و فراری باشد!

انفجار در اوکلاهاما

ببینیم راسیسم را چگونه در آمریکا رسماً دامن می زنند. همه می دانیم، که مدتی پیش در ساختمان اوکلاهاما بمب منفجر شد و تلفات و خسارات جدی وارد آورد. آمار کشته شدگان این حادثه را ۱۶۰ نفر اعلام داشتند. پلیس بلافاصله اعلام داشت، که منفجر کنندگان بمب عرب و خاورمیانه ای بوده اند! در تصاویر و طرح های اولیه برای شناسایی متهمین، آنان را رنگین پوست و با موهای مجعد و سیاه ترسیم کردند. در یک کلام یعنی اینکه رنگین پوستان اوکلاهاما را منفجر کرده اند. پس از مدت ها جنجال تبلیغاتی و دامن زدن به کینه های نژادی، اعلام داشتند، که عاملین این بمب گذاری آمریکایی بوده اند! عده ای آمریکایی سفید پوست و فاشیست، که در گروهی بنام "میلیشیا خلق" عضویت دارند، همین شکل و حادثه نمونه روشنی است از انسجام و رشد سازماندهی نیروهای دست راستی در جامعه آمریکا (هنوز مشخص نشده است که عاملین اصلی بمب گذاری در اوکلاهاما از چه طریق و چگونه هدایت و حمایت شده اند و جزئیاتی که پلیس بدان دسترسی پیدا کرده، کدام است).

حقیقت تلخ آنست، که افکار عمومی در آمریکا پیوسته در میان سیاهان و خارجیان به دنبال تروریست ها، متخلفین از قانون، قاتلین و... می گردد و سفید پوستان از چنین اتهاماتی مبرا هستند! نه تنها در روزهای جنجال پیرامون انفجار ساختمان اوکلاهاما و دستگیری یک آمریکایی اردنی به این اتهام، به عرب ها در اوکلاهاما حمله می شد، بلکه پس از دستگیری متهم واقعی، که یک سرباز سابق آمریکایی است، نیز مردم بازم به ستیز با عرب ها ادامه دادند. متهم واقعی در جنگ خلیج علیه عراق شرکت داشته است. هیچکس پاسخگویی آزار و اذیتی نیست، که در حق آن آمریکایی اردنی و خانواده اش اعمال شد. ساکنین اوکلاهاما حتی همسر او را بشدت مضروب کرده، تا خارجی ها را این موسسات و شرکت ها استخدام نکنند. نه در

آنجلا دیویس متفکر و مبارز سیاهپوست آمریکایی، اخیراً در شهر آمستردام هلند نمایشگاه عکس زنان مهاجر و پناهنده را افتتاح کرد. او به همین منظور از سوی آرشیو بین المللی اطلاعاتی زنان به هلند دعوت شده بود. آنجلا دیویس که برای چند دوره کاندیدای ریاست جمهوری آمریکا از سوی احزاب کمونیست و چپ این کشور بوده است، در سال های اخیر بدلیل پاره ای اختلاف نظرها از فعالیت مستقیم در حزب کمونیست آمریکا کناره گرفته است. او در دهه ۶۰ بدلیل ارتباط هایش با سازمان سیاسی "پلنگان سیاه" با توطئه چینی پلیس امنیتی آمریکا دستگیر و بیش از یکسال و نیم در زندان ماند. کارزار وسیع حزب کمونیست آمریکا، سازمان های حقوق بشر در این کشور و احزاب و سازمان های مترقی سراسر جهان مانع محکومیت او در دادگاه های ایالات متحده و اقامت طولانی اش در زندان شد. حزب کمونیست آمریکا، پس از پایان محاکمه آنجلا دیویس، او را که خود یک حقوقدان آمریکایی است، به عضویت کمیته مرکزی این حزب انتخاب کرد. برخی از یاران آنجلا دیویس، که در سازمان پلنگان سیاه عضویت داشتند (از جمله نامزد او)، سال ها در زندان ماندند و حتی برخی از آنها بر اثر توطئه های داخلی در زندان ها بقتل رسیدند. افشاگری آنجلا دیویس درباره اوضاع زندان های آمریکا، موقعیت سیاهپوستان مبارز که در زندان های بسر می برند و صحنه سازی محاکمات سیاسی این مبارزان، پیوسته جان وی را در معرض خطر صحنه سازی های منجر به مرگ قرار داده است. "ابوجمال"، روزنامه نویس و مبارز سیاهپوستی که اکنون ۱۳ سال است در انتظار اعدام در زندان های آمریکا بسر می برد، سرنوشتی مشابه آنجلا دیویس دارد، با این تفاوت که کارزار جهانی برای نجات او تاکنون فقط توانسته اعدام وی را به تعویق اندازد. او نیز عضو سازمان مبارزه علیه تبعیض نژادی، بنام "پلنگان سیاه" است.

آنجلا دیویس، که اکنون در دانشگاه های آمریکا فلسفه و علوم سیاسی تدریس می کند، در دانشگاه آمستردام پیرامون "راسیسم و فرهنگ" سخنرانی کرد. او پیش از سخنرانی خویش گفت، که در سال های اخیر به آن دلیل که بیشترین وقت خود را صرف تحقیق و بررسی در اطراف مسائل زنان و نژادپرستی کرده، کمتر در فعالیت های سیاسی شرکت داشته است.

نژادپرستی ادامه دارد

آنجلا دیویس در بخشی از سخنرانی خود درباره نژاد پرستی گفت: حقیقت آنست، که نژادپرستی همچنان در جهان ادامه دارد، گرچه اشکال آن در موقعیت های گوناگون تفاوت کرده است. نژادپرستی بخشی از تضاد کنونی در جامعه بشری است و در کشورهای مختلف به اشکال مختلف جریان دارد. مثلاً در آمریکا، که ساختار آن بحران زده است، نژاد پرستی نه تنها کاهش نیافته، بلکه "راسیسم" سرعت رشد می کند. برای روشن شدن بیشتر موضوع و اینکه تبعیض نژادی در چه اشکالی وجود دارد، برایتان نمونه ای را ذکر می کنم. در آمریکا ما سیاهان با پدیده ای روبرو هستیم، که به آن اقدام مثبت می گویند. گویا در هلند نیز چنین چیزی وجود دارد و مردم آنرا با نامی نزدیک تر به واقعیت و بنام "تبعیض مثبت" می نامند! بر اساس این پدیده، موسسات و شرکت ها تشویق می شوند تا سیاهان را استخدام کنند. در هلند هم گویا تشویق می شوند، تا خارجی ها را این موسسات و شرکت ها استخدام کنند. نه در

کردند. کار به اینجا نیز ختم نشد. یک زن حامله و پناهنده عراقی نیز مورد حمله قرار گرفت و کودک ۷ ماهه خود را از دست داد. چه کسی افکار عمومی را در این جریان اینگونه علیه عرب‌ها برانگیخت و چه مقامی پاسخگوی این جو سازی است؟

رشد فاشیسم

در سال‌ها اخیر در آمریکا سفیدپوستان سازمان‌های فاشیستی مختلفی را زیر شعار "حکومت کوچک"، "لغو مالیات بر درآمد" و "مبارزه با سرقت" تشکیل داده‌اند و خواستار لغو قوانین محدود کننده حمل اسلحه هستند. شعار حکومت کوچک، استقلال مطلق محلی و رهائی از قوانین دولت مرکزی را دنبال می‌کند، که می‌تواند به حکومت همین سازمان‌ها در شهرهای مختلف ختم شود، شعار لغو مالیات بر درآمد برای جلب حمایت مالی و عملی ثروتمندان است و مبارزه با سرقت نیز عملاً ستیز با خارجی‌ها و یا آمریکائی‌های رنگین پوست را دنبال می‌کند، زیرا آنها معتقدند، سفید پوست‌ها دست به سرقت و دزدی نمی‌زنند. بدین ترتیب، طی سال‌های اخیر در ۴۰ ایالت آمریکا نزدیک به ۱۰ هزار سفیدپوست آمریکائی در این سازمان‌ها متشکل شده‌اند و صدها هزار نسخه نشریات آنها، که مروج افکار آنهاست، در سراسر آمریکا توزیع می‌شود. مهاجرین، مبارزان سیاسی فعال، کلنیک‌های سقط جنین (برای جلب افکار مذهبی مردم)، فعالین محیط زیست و... آماج حملات این گروه‌ها هستند. جالب است بدانید، که این نخستین تشکل وسیع اجتماعی در آمریکاست، که به گسترده‌ترین شکل ممکن از رسانه‌های گروهی و شبکه‌های خبری کامپیوتری استفاده می‌کند!

در آمریکا فقر و بدبختی گسترش می‌یابد و در کنار آن انواع جنایات و تخلفات رشد می‌کند. جامعه بجای چاره‌جویی ریشه‌ای برای متوقف کردن جنایات به مجازات متخلفین روی می‌آورد. می‌دانید بخشی که اکنون مطرح است، چیست؟ "تصفیه جامعه از جنایت"؛ مدافعان این طرح خواهان گسترش زندان‌ها و افزایش سلول‌ها هستند و عمومی شدن مجازات اعدام را طلب می‌کنند.

بدین ترتیب ما به دو قرن پیش باز می‌گردیم. مشکلات اینگونه حل می‌شود؟ تجربه می‌گوید خیر! زیرا زندان‌ها مراکز آموزش انواع جرائم و جنایات‌اند و مانند یک کارخانه، باز تولید جنایت می‌کنند. این تجربه‌ایست، که من شخصا نیز بدان دست یافتیم. طی ۱۶ ماه که باتهام دروغین آدم ربائی در زندان بودم، جرائم بسیاری را آموختم. زنان زندانی از یکدیگر می‌آموختند، که چگونه دزدی کنند. به همین دلیل است، که وقتی زندانی از زندان آزاد می‌شود، انواع آموزش‌های جنائی را دیده‌است. این سادگی‌است، اگر تصور کنیم سیستم قضائی آمریکا براین واقعیت آگاهی ندارد.

مطابق برآوردهای آماری، تا سال ۲ هزار تعداد زندانیان در آمریکا به ۴۰ میلیون خواهد رسید، که ۴ میلیارد دلار هزینه سالانه دارد. این هزینه‌ایست، که آمریکا برای حفظ وضع موجود و تن ندادن به اقدامی جهت جلوگیری از کاهش امکانات معیشتی مردم و گسترش فقر در جامعه می‌پردازد. نکته قابل توجه آنست، که افزایش درصد زنان زندانی پیوسته به نسبت دیگر زندانیان بیشتر است.

ببینیم ایدئولوگ‌های راسیسم و نژاد پرستی این وضع را چگونه تفسیر و تحلیل می‌کنند. آنها معتقدند «مشکلات کنونی جامعه آمریکا (و جهان) ارتباطی با عوامل اقتصادی و اجتماعی ندارد، بلکه این مشکلات ناشی از درجات متفاوت هوش، ذکاوت و شعور انسان‌هاست» آنها بدین ترتیب انسان‌ها را از یکدیگر جدا کرده و تبعیض نژادی را رسمیت می‌بخشند. جالب است، که در پشت این تحلیل و تفسیر، همان شعار مخالفت با دولت بزرگ و لغو مالیات بر درآمد سازمان‌های رو به رشد فاشیست دنبال می‌شود. ابتدا به استدلال‌های آنها توجه کنید، تا ببینید، کدام اهداف در پشت آنها دنبال می‌شود. این ایدئولوگ‌ها اخیراً نتایج یک بررسی را منتشر ساخته‌اند. این بررسی روی زنان زندانی در آمریکا انجام شده‌است. براساس این بررسی، در کنار سطح نازل تحصیلات و فقر، چنین نتیجه گرفته می‌شود، که این زنان بدلیل وابستگی به امکانات اجتماعی، نظیر بیمه بیکاری و کمک دولتی، در مقایسه با دیگر زنان از شعور و هوش کمتری برخوردارند! این نتیجه‌گیری، که قطعه‌ای از حمایت فاشیست‌ها و نژاد پرستان است، می‌خواهد بگوید، اگر از درآمدها مالیات به دولت‌ها داده نشود و نقش دولت‌ها محدود و بازهم محدودتر شود، تا حدی که قدرت پرداخت این نوع بیمه‌ها و کمک خرج‌ها را نداشته باشد، جنایت کمتر می‌شود، زندانی کمتر می‌شود و لابد هوش و ذکاوت زنان بالا می‌رود. بدین ترتیب نه فقر ناشی از مشکلات اجتماعی، بلکه کمک دولتی و مالیاتی که به دولت پرداخت می‌شود، مشکل آفرین است! این بررسی منتشر شده، چیز

دیگری را هم می‌خواهد به جامعه القا کند و آن اینکه زنان سیاهپوست، که زندان‌های آمریکا را پر کرده‌اند، نه بدان دلیل که در فقر و مسکنت به سربرده و می‌برند با انواع جرائم دست زده‌اند، بلکه بدلیل کم شعوری و بنی بهره بودن از هوش و ذکاوت مرتکب تخلف شده و در زندان به سر می‌برند! در این بررسی هیچ اشاره‌ای به بیکاری رو به افزایش نیروی کار آمریکا نشده‌است. این واقعیت در بررسی‌های اینگونه جای ندارد، که سرمایه‌داران آمریکائی برای سوءاستفاده از نیروی ارزان کار و سود بیشتر، کارخانه‌های خود را به کشورهای دیگر منتقل می‌کنند و بسیاری از کارخانه‌های بزرگ در کشورهای متروپل تعطیل شده و کارگران آن‌ها بیکار شده‌اند. شعار تاسیس زندان‌های بیشتر و زندانی کردن مجرمین، که آمار آنها پیوسته رو به افزایش است، همزمان شده‌است، با تعطیل کارخانه‌ها در آمریکا. در واقع کارخانه‌ها را می‌بندند و بجای آن‌ها زندان‌های جدید برپا می‌کنند تا ۴ میلیون زندانی را بتوانند در زندان‌ها نگهدارند. آن ۴۰ میلیارد دلاری، که بیشتر به آن اشاره کردم، صرف همین طرح می‌شود. صرف زندان‌های رو به افزایش و تعداد زندانیان رو به افزایش، استخدام پلیس و زندانبان بیشتر و پلیسی شدن بازهم بیشتر جامعه با هدف حفظ سیستم حاکم بر جامعه!

بازگردیم به رشد راسیسم. من براین عقیده‌ام، که همزمان با رشد راسیسم، جنبش عمومی علیه راسیسم و نژاد پرستی نیز رشد می‌کند و بدین ترتیب از نظر رشد جنبش ضد نژاد پرستی، شاید ما بازگردیم با سال‌های قرن ۱۹. به همین دلیل من به شکل‌گیری یک سازمان نوین علیه نژاد پرستی اعتقاد دارم، که کارپایه آن باید سیاسی باشد و نوعی اتحاد سیاسی را نیز دنبال کند. این اتحاد نباید فقط علیه تبعیض نژادی و تبعیض جنسی (زنان در برابر مردان) باشد، بلکه باید اهداف سیاسی-اجتماعی داشته باشد. برای رسیدن به این هدف نقش مهمی برای زنان رنگین پوست در کشور خودم و بطور کلی جهان قائم و به همین منظور، دست اتحاد را از همینجا و از پشت همین تریبون به سوی همه شما، که به سخنانم گوش فرا دادید، دراز می‌کنم.

(آنجل دیویس که متولد ایالت آلاباما، آمریکاست، اکنون ۵۱ سال دارد) ■

برنامه سازمان‌های فاشیستی در آمریکا

گروه‌بندی‌های فاشیستی مجلات و کتاب‌های خود را در صدها هزار نسخه در سراسر آمریکا پخش می‌کنند. تعداد اعضای این سازمان‌ها اکنون تا ۱۰ هزار نفر تخمین زده می‌شود. آنها با شعار "دولت کوچک" و لغو مالیات بر درآمد‌ها به میدان آمده‌اند. شعار "دولت کوچک" تشکیل دولت‌های کوچک فاشیستی را ایالات مختلف دنبال می‌کند و شعار لغو مالیات بر درآمد‌ها با هدف جلب حمایت سرمایه‌داران آمریکا انتخاب شده‌است. شعار دیگر آنها لغو قوانین محدود کننده حمل اسلحه است. این شعار نیز به بهانه مقابله با سرقت‌های روبه افزایش در آمریکا مطرح شده که خواه ناخواه مورد حمایت سرمایه‌داران آمریکائی است. آنها فقر وسیع رنگین پوستان آمریکائی و تعداد رو به افزایش زندانیان و جنایات را نه ناشی از مشکلات اقتصادی-اجتماعی، بلکه ناشی از پائین بودن هوش و ذکاوت قرا و زندانیان می‌دانند و بدین ترتیب به نژاد پرستی و راسیسم دامن می‌زنند. نفوذ در تشکل‌های مذهبی متعدد به فاشیست‌های آمریکا اجازه خواهد داد، هر نوع انتخاباتی را در ایالات متحده آمریکا تحت تاثیر افکار خود قرار دهند. ■

"کاسترو" در میان سیاهان "هارلم"

اجلاس سازمان ملل متحد، بمناسبت پنجاهمین سال تاسیس آن پایان یافت. در پایان این اجلاس، همه سران کشورهای شرکت کننده در اجلاس به میهمانی کاخ سفید آمریکا دعوت شدند، جز "فیدل کاسترو"، رهبر کوبا! "کاسترو" در یک اقدام سمبلیک راهی محله فقیرنشین "هارلم" در نیویورک شد و در جمع سیاهان این محله گفت: برای من اگر در هیچ کجای دنیا جانی وجود نداشته باشد، در میان شماها وجود دارد، من نزد شماها خواهم آمد!

هم در جریان اجلاس و هم در جریان میهمانی کاخ سفید، سخنرانی و حضور کاسترو در محله فقیرنشین "هارلم" بسیاری از اخبار خبرگزاری‌ها را تحت تاثیر خود قرار داده و فیلم‌های خبری مربوط به "کاسترو" حتی در صدر اخبار دیدار و مذاکره کلینتون-بیلتسن قرار گرفت!

تعدیل اقتصادی و سرمایه گذاری های خارجی، اقتصاد مکزیک را نابود کرد

مکزیک و ایران سرنوشت مشترک

ن. کیانی

بانک جهانی و صندوق بین المللی پول برنامه واحدی را در سراسر جهان دنبال می کنند. این دو مرجع بین المللی در هماهنگی کامل با سیاست خصوصی سازی همه جانبه و یا به تعبیری دقیق تر، لیبرالیزم لجام گسیخته اقتصادی عمل می کنند. الیگارش مالی جهانی این برنامه را تنظیم کرده و قدرت های امپریالیستی جهان (بویژه آمریکا) همه جانبه از آن حمایت می کنند. بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در سال های اخیر نسخه واحدی را در اختیار تمام کشورهای وام گیرنده می گذارند، که وام گیرنده ملزم به اجرای آنست و قدرت های امپریالیستی ناظر اجرای دقیق آن. براساس این برنامه، نقش دولت ها باید به حداقل ممکن برسد و سرمایه داری وابسته محلی قدرت واقعی را در کشورهای وام گیرنده و مجری لیبرالیزم اقتصادی بصورتی مافیائی و غیر دولتی در دست بگیرد. غارت منابع این کشورها، افزایش قروض آنها و تابعیت از سیاست های منطقه ای امپریالیسم آمریکا و اولیگارش مالی از نتایج اجتناب ناپذیر این سیاست است. سرکوب آزادی ها پیوند مستقیم با این برنامه و مجریان محلی آن دارد. در ایران دولت کنونی از سال ۱۳۶۸ چنین برنامه ای را دنبال می کند و گروه بندی مذهبی - اقتصادی رسالت به بهانه ضعف مدیریت دولت موجود، تلاش دارد، با قبضه کردن کامل قدرت اجرایی کشور و سرکوب خشن و مذهبی مخالفان این برنامه اقتصادی، خود را به امپریالیسم جهانی، بانک جهانی و صندوق بین المللی پول خدمتگذاری لایق تر نشان دهد. آنچه را در زیر می خوانید، نگاهی است به نتایج خانمان برانداز این سیاست در کشور مکزیک. اتفاقاً در این کشور نیز حکومت موجود خود را وارث یک جنبش انقلابی می داند (که به آن خیانت کرده است) و با یک جنبش نوین انقلابی در کشور روبروست، که هنوز و علیرغم همه توطئه ها و فشارهای سیاسی - اقتصادی امپریالیسم آمریکا، موفق به سرکوب و نابودی آن نشده است. ما مطالعه دقیق این گزارش و مقایسه آن با اوضاع واقعی ایران امروز را به همه علاقمندان به سرنوشت ایران توصیه می کنیم.

* با مشخص شدن نخستین علایم بحران سیاسی، سرمایه گذاران خارجی به سرعت مکزیک را ترک کردند. بنحوی که ذخیره های ارزی کشور در ظرف ۴ ماه از ۲۲ میلیارد دلار به ۶ میلیارد دلار کاهش یافت.

* از این پس درآمد نفتی مکزیک مستقیماً به بانک فدرال نیویورک منتقل شده و به عنوان وثیقه بازپرداخت بدهی این کشور در گرو ایالات متحده قرار می گیرد

آرنستو زدیلو، که در دسامبر گذشته به ریاست جمهوری مکزیک برگزیده شد، سرانجام تصمیم گرفت، که نیروهای نظامی را برای سرکوب قیام سرخپوستان ششیپاس در این کشور گسیل دارد. این قیام در واقع طی سال گذشته به بزرگترین مانع در برابر سیاست دوازده سال اخیر حکومت خودکامه تبدیل گردید و این در حالی است، که جامعه سرخپوستان "شیپاس" قرن هاست بصورت مطرودان و در حاشیه قرار گرفتگان در مکزیک زندگی می کنند.

حزب حاکم در مکزیک، حزب "نهاده انقلابی" (PRI) است، که شصت و شش سال از تاسیس آن می گذرد. این حزب به برکت جوش خوردن آن با دستگاه دولتی برآمده از انقلاب سال ۱۹۱۰، توانسته است قدرت را در دستان خود حفظ کند. بدین ترتیب امروز در مکزیک مردم با حاکمیت حزبی سر و کار دارند، که سال هاست سیاستمداران فاسد گرداننده آن هستند. این حکومت اکنون بر اثر یک سلسله حوادث، که در یکصد سال اخیر در این کشور بی سابقه بوده، بلرزه درآمده است. رویدادهای جاری در مکزیک تأثیری مستقیم بر دیگر کشورهای همسایه آن در آمریکای لاتین دارد و به همین جهت حکومت آمریکا با نگرانی سعی بر کنترل و یا تأثیرگذاری بر آنرا دارد.

اعتلای نوین جنبش خلق

حوادث بی سابقه در مکزیک، ابتداء با قیام سرخپوستان آغاز شد، که خواهان بهداشت، آموزش، کار، خوراک و بالاخره یک زندگی ساده انسانی هستند. در عین حال ارتش آزادی بخش ملی زاپاتیست ها بدون آنکه خواست ها و مبارزات خود را به منطقه ای خاص محدود نماید، از همان ابتداء خواستار دموکراسی، عدالت اجتماعی و برقراری شرایط انسانی در سراسر کشور و برای همه مردم مکزیک شده است.

صرف نظر از قیام سرخپوستان، واقعه مهم دیگر سال ۱۹۹۴، ترور "لویی د. کولوسو"، نامزد ریاست جمهور حزب حاکم (PRI) و دبیرکل این حزب "قرانسیکو رویز ماسیو" بود. این ترورها با نبرد قدرت در درون حزب حاکم ارتباط دارد. ریشه این نبرد نیز باز می گردد به اختلافاتی که اکنون در درون حزب حاکم و بر سر سیاست تبدیل آن به حزبی منطبق با مدل نئولیبرال جریان دارد. این سیاست، که به توصیه و هماهنگی با خواست آمریکا پیگیری شد، ضربات جدی به اقتصاد کشور وارد آورد و پایگاه حزب را نیز بشدت متزلزل ساخت.

حادثه مهم دیگر سال ۱۹۹۴، کاهش ارزش پزو، پول مکزیک بود، که بحران مالی بزرگی را به همراه آورد، بحرانی که پیامدهای آن از مرزهای مکزیک نیز فراتر رفته است. این اقدام نیز در اجرای سیاست نئولیبرالیزم اقتصادی انجام شد.

قیام سرخپوستان "شیپاس" در ژانویه ۱۹۹۴ تکان نیرومندی به جنبش خلقی مکزیک داد. نه فقط از آن رو که در تمام مکزیک موجی از همبستگی را با خود بوجود آورد، بلکه بویژه بدان لحاظ، که این قیام با هماهنگی ساختن مطالبات خود با خواست های عمومی مردم مکزیک، موجب تغییر مهمی در تناسب نیروهای سیاسی گردید و بدین ترتیب قدرت انحصار حکومت را به شدت تضعیف کرد. بدنبال همین تضعیف موقعیت بود، که "سن سالیانس دو گوراتی"، رئیس جمهور سابق ناچار به این اعتراف شد، که سیاست نئولیبرالیزم او از توسعه واقعی کشور ناتوان بوده است.

در این اوضاع و احوال انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی مکزیک در ماه اوت ۱۹۹۴ در مرکز مبارزات قرار گرفت. تبلیغات انتخاباتی ابتدا این تصور در برخی بوجود آورد، که فرصتی به دست آمده است، تا حکومت قدیمی در راه دموکراسی در کشور بردارد. در این انتخابات، اپوزیسیون و حزب حاکم، که از امکانات عظیم مادی برخوردار است، رو در روی یکدیگر قرار گرفتند. سندیگاه های دولتی و وسایل ارتباطات جمعی (بویژه تلویزیون)، که در کنترل گروه های مالی مرتبط با حکومت قرار دارند، بصورتی یکپارچه و همه سویه، حزب عمده اپوزیسیون، یعنی حزب انقلاب دموکراتیک (PRD) را تحت فشار تبلیغاتی قرار دادند. آنها بسیار کوشیدند، تا مبارزه موفق این حزب برای بسیج وسیع توده مردم در سراسر کشور را در سکوت و سانسوز دفن کنند. هزینه این کارزار وسیع انتخاباتی برای مجموعه حکومت بالغ بر هفت میلیارد فرانک برآورد شده است. این رقم که بیست و پنج بار بیشتر از هزینه کارزار انتخاباتی بیل کلینتون در آمریکا بود، خود به تنهایی نشان دهنده بیم و هراسی است، که حکومت از جنبش مردم دارد.

نتایج رستی آراء سرانجام اعلام شد. بر اساس این نتایج، ۴۸٫۸ درصد آراء به آرنستو زدیلو و ۱۷٪ آراء، علیرغم همه کارشکنی ها به "حزب انقلاب دموکراتیک" تعلق گرفت. بر اساس همین نتایج ۲۶٪ آراء نیز به حزب

اقدام ملی (راست) تعلق گرفت، که در طول هفت سال گذشته، متحد حکومت در مجلس نمایندگان بوده است.

"راه حل" نظامی در برابر نتایج رای گیری

در "شیپاس" که جنبش سرخپوستان در آن نفوذ وسیع توده ای دارد، علاوه بر انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی، رای گیری برای انتخابات فرماندار ایالتی و شهرداران نیز انجام شد. پناپر آمار رسمی، حزب حاکم ۵۹٪ آراء را در برابر ۴۱٪ کاندیدای PRI بدست آورد. در حالیکه حزب اپوزیسیون در مناطق تحت کنترل زاپاتیست ها ۷۴٪ آراء را بدست آورد. تقلب در انتخابات این منطقه بسیار آشکارتر از نقاط دیگر کشور بود و به همین دلیل ارتش زاپاتیست ها، حزب انقلابی دموکراتیک، سازمان های کشاورزان و سرخپوستان شیپاس نتایج انتخابات را بی اعتبار اعلام داشتند و یک "دولت شورشی" تشکیل دادند، که "آرما دو آددانوس"، نامزد ریاست جمهوری PRI در راس آن قرار گرفت. از مجموع ۱۱۰ شهرداری ایالتی، سی و هشت تای آن نیز علیرغم حضور ارتش بطور مسالمت آمیز و بدون تنش در اختیار دولت شورشی قرار گرفت. این جنبش جدید همه منطقه را فرا گرفت و به ایالات مجاور "تاباسکو" و "وراکروز" نیز سرایت کرد. در این دو ایالت نیز حزب PRD با محکوم کردن تقلب در انتخابات خواهان آن گردید، که پیروزی نامزدهای دولتی به رسمیت شناخته نشود. ارتش زاپاتیست ها با بسیج افراد خود استعفا. نمایندگان حزب حاکم را خواستار شد و تهدید کرد، که در غیر اینصورت جنگ آغاز خواهد شد. زدیلو، رئیس جمهوری جدید، پس از مدتی تردید، سرانجام وساطت کشیش "ساموئیل رویز" را پذیرفت و آمادگی خود را برای مذاکرات اعلام داشت. وی قول داد، که نتایج انتخابات در ایالت های تحت نفوذ انقلابیون را مورد تجدید نظر قرار دهد و وزیر کشور را مامور مذاکره با EZLN کرد. این تصمیم دولت مرکزی با موافقت همه نمایندگان ایالتی حزب حاکم روبرو نشد. این نمایندگان، که دولت مرکزی را در موقعیت ضعیف یافته بودند، خود تلاش کردند ابتکار عمل را بدست گیرند. آنها برای حفظ موقعیت خود و فشار به حکومت مرکزی برای مقابله نظامی با انقلابیون، یک سلسله تظاهرات خشونت بار را سازمان دادند. این تظاهرات سرانجام موجب عقب نشینی قدرت مرکزی در برابر خواست نمایندگان ایالتی شد. رئیس جمهور "زدیلو" همزمان با عقب نشینی در برابر نمایندگان ایالتی و برای جلب حمایت آمریکا و نشان دادن استواری خویش برای ادامه لیبرالیسم اقتصادی، دست به اقدام دیگری زد، که فاجعه اقتصادی مکزیک را کامل کرد. او ارزش پزو را کاهش داد. زمینه های حمله نظامی به انقلابیون بدین ترتیب شکل گرفت.

مطبوعات مکزیک اکنون می نویسند، که حمله نظامی دولت به انقلابیون و شورشیان سرخپوست پیش از هر چیز نتیجه فشار همه جانبه از سوی دولت ایالات متحده آمریکا بوده است. بدنبال کاهش ارزش پول ملی و تشدید بحران اقتصادی، دولت دست نیاز بسوی مجامع مالی بین المللی دراز کرد. در هم شکستن قیام شیپاس از جمله شروطی بود، که آمریکا، صندوق بین المللی پول و کشورهای گروه هفت برای اعطای اعتبار ۵۱ میلیارد دلاری به مکزیک آن را از دولت طلب کردند؛ با این اعتبار باید برای برون رفت کشور از بحرانی راهی پیدا شود. بحرانی که نه تنها مکزیک، بلکه محافل مالی بین المللی را هم با دشواری بسیار روبرو ساخته بود!

علل بحران کنونی

از همان ابتدای بحران اقتصادی، حکومت شتاب داشت که مسئولیت کاهش ارزش پول و فرار سرمایه ها را به گردن جنبش زاپاتیست ها بیاندازد و از پذیرش ورشکستگی سیاست تعدیل اقتصادی، که از ۱۹۸۲ تحت نام تعدیل ساختاری "در این کشور دنبال شد، طفره برود. سیاستی که حکومت، صندوق بین المللی پول، مطبوعات نان به نرخ روز خور و بسیاری دیگر در ابتدا آنرا یگانه سیاست اقتصادی برای موفقیت معرفی می کردند.

می گویند، که طی دوازده سال گذشته برخی شاخص های اقتصادی در مکزیک بهبود یافته است، تورم در سال ۱۹۷۴ به ۷٪ کاهش یافته و رونق اقتصادی به مکزیک بازگشته است. در مورد ماهیت واقعی این ادعا باید به دره عمیقی اشاره کرد، که اکنون بین فقرا و ثروتمندان کشور وجود دارد. هنگام طرح این ادعا ها معمولاً اشاره ای به ظرفیت های بخش دولتی نمی شود و در این باره همان اندازه سکوت می شود، که درباره وابستگی فزاینده مکزیک به ایالات متحده. حکومت استراتژی تعدیل را به عنوان یگانه استراتژی معرفی می کند، که قادر است کشور را مدرنیزه کند و بدهی های خارجی مکزیک را بعنوان بزرگترین مقروض جهان کاهش دهد. براساس این استراتژی، مکزیک باید

اقتصادی مبتنی بر واردات را پیگیری کند و با تکیه بر دروازه های گشوده در برابر واردات ملدنیزاسیون اقتصادی را از طریق ایجاد رقابت و انتقال تکنولوژی تامین کند.

خصوصی سازی و لیبرالیزاسیون اقتصادی دروازه های کشور را بطور کامل به روی سرمایه گذاران خارجی باز می گذارد. به پیروی از همین استراتژی، نقش دولت نیز مورد تجدید نظر قرار خواهد گرفت و از این پس دولت نباید دولت مالک ها باشد، بلکه باید به دولت همبسته تبدیل شود. ترجمه سیاسی و اقتصادی این مطلب آن است، که دولت طبق استراتژی لیبرالیسم اقتصادی فقط باید نقش شاهد را در جریان فقر رو به افزایش در جامعه و پیوستن مردم به صفوف محکومین اقتصادی ایفا کند. همین دولت در عین حال باید از همه قدرت خود به منظور سرکوب مبارزات مردم برای دموکراسی و تحولات اجتماعی استفاده کند، چرا که این دو، یعنی بی اختیاری در کنترل اقتصادی جامعه و پاسداری از دموکراسی اصولاً با برنامه های نئولیبرالیسم و تعدیل سازگار نیستند!

اجرای برنامه تعدیل ساختاری (اقتصادی) در مکزیک ضرورت هماهنگی حزب حاکم مکزیک و نظام صنعتی کشور با ایدئولوژی نئولیبرالیسم جهانی را، که در دو اصل بالا و بطور خلاصه به آن اشاره شد، اجتناب ناپذیر کرده است. در حالیکه ویژگی حزب حاکم در ابتدای کسب قدرت ادامه نظارت این حزب بر سندیکاها و سازمان های توده ای بود، اکنون و در زمان ریاست جمهوری "سالیاس دوگواتی" قدرت این بخش ها عموماً تضعیف شده، تا سازمان های جدید جانشین آنها شوند. هدف از ابتدا آن بود که جنبش ها و سازمان های توده ای مستقل تحت نفوذ و کنترل نظارتی درآیند، اختیارات سندیکاها کاهش یافته و آن ها نقش سابق خود در مذاکرات مربوط به حقوق اجتماعی، نظارت بر استخدام و اخراج، نظارت بر بیمه های اجتماعی و امثال آن را از دست بدهند.

مجموعه این تلاش دولت، همراه با تغییرات دیگری که انجام گرفته یا انجام آن پیش بینی شده است، سرانجام موجب دو دستگی در حزب حاکم شد و توازن موجود در درون دولت-حزب را برهم زد، که نمونه آن ترور دو تن از مهمترین شخصیت های حزب بود. همگان می دانند، که این ترورها بی ارتباط با مبارزات کنونی در درون حزب نبوده است. ترورها که با اوج گیری جنبش مردمی ارتباط مستقیم ندارند، فضای بی اعتمادی را بین سرمایه گذاران خارجی تشدید کرده است و نقش دولت را به عنوان دولت مقتدر و حافظ ثبات کشور بشدت تضعیف کرده است. بدین ترتیب بحران در مکزیک همه سویه شده است.

مدل نئولیبرال مکزیک

محور اصلی نئولیبرالیسم اقتصادی در مکزیک عبارتست از موافقتنامه مبادله آزاد آمریکای شمالی (Alena)، که در آن مکزیک، آمریکا و کانادا عضویت دارند. هر چند که ادغام اقتصاد مکزیک در اقتصاد ایالات متحده آمریکا، پیش از معاهده مذکور آغاز شده بود، با اینحال این موافقتنامه باید دروازه های آن بخش هایی از اقتصاد مکزیک را می گشود، که تا آن زمان بر روی سرمایه گذاری های خارجی بسته بود. بدین ترتیب معنود محدودیت های موجود در برابر برخی اقلام صادرات و واردات محصولات معین نیز برطرف شد.

باز شدن دروازه های اقتصادی به روی مکزیک و ایالات متحده، ارقام مربوط به صادرات و واردات را دگرگون کرد. در فاصله ۱۸۹۴ تا ۱۹۹۵ صادرات مکزیک ۱۸ برابر و البته واردات آن ۵ برابر شد. در نتیجه لیبرالیسم اقتصادی کسری موازنه تجاری مکزیک روز بروز افزایش یافت و در سال ۱۹۹۴ به ۱۸٫۵ میلیارد دلار یعنی ۳۷٫۵٪ بیشتر از ۱۹۹۳ رسید.

کسری موازنه تجاری، که اشکال دیگری از خروج سرمایه ها نیز به آن اضافه می شوند (نظیر بدهی ها، منافع و سهم سرمایه گذاران) با جلب سرمایه های خارجی از طریق بالا بردن نرخ بهره باید جبران شود. این وابستگی فزاینده به سرمایه های خارجی به سرعت به حربه ای غلیبه اقتدار دولت انجامید. نقدینگی از طریق خصوصی سازی و بورس بازی بی وقته افزایش می یابد و کسری حساب های جاری کشور همچنان رو به افزایش دارد و ضرورت پرداخت بدهی ها، که هر روز بیشتر می شود، اوضاع را بی وقته وخیم تر می کند. به این ترتیب است، که کسری بودجه در سال ۱۹۹۱ به ۲۹ میلیارد دلار در برابر ۷ میلیارد در سال ۱۹۹۰ رسید.

از سوی دیگر مطابق برنامه لیبرالیسم اقتصادی، کالاهای وارداتی بطور انبوه وارد کشور شده و جانشین تولیدات ملی می شوند. صنایع ملی به دشواری می توانند در برابر این رقابت تاب بیاورند. این صنایع چاره ای جز نوسازی خود ندارند و در اینصورت یا باید وام بگیرند و شانه هایشان را بیشتر

اراده مردم برای مقاومت می باشد. به همین گونه است تظاهرات بیش از ۱۰۰ هزار نفر از مردم، که سه بار در ظرف یک هفته در میدان مرکزی مکزیک گرد آمدند و توقف مداخله نظامی در "شیاپاس" را خواستار شدند.

حکومت ناگزیر است این مقاومت را در نظر بگیرد و به همین دلیل است، که بار دیگر از سیاست مذاکره با شورشیان صحبت می کند، گرچه بصورت همزمان به نظامیان اجازه می دهد هدف های خود را دنبال کنند.

بدین ترتیب نیروهای مترقی و مردم مکزیک در برابر آزمایش دشواری قرار گرفته اند. آزمایشی که پیروزی در آن، نجات کشور از بحران ملی و شکست در آن، نابودی و پایمال شدن کامل استقلال کشور را همراه دارد! ■

قانونی کردن فشارهای غیر قانونی!

بدنبال تصویب لایحه تعزیرات در مجلس اسلامی، روزنامه سلام به قلم مهندس عباس عبیدی، سرمقاله قابل توجهی را منتشر ساخت و در آن اشاره به اهدافی کرد، که جناح موسوم به رسالت با تصویب این لایحه دنبال می کند. مهندس عبیدی در این سرمقاله، تحت عنوان یادداشت سیاسی، نوشت:

«... حال باید پرسید، کدام عمل یا اعمالی در جامعه انجام می شود، که فعلاً و در چارچوب قانون موجود، دادگاه ها قدرت برخورد با آن را ندارند؟ و در محافل آشکار ضرورت محرمانه تلقی کردن آن مطرح شده است؟

اگر اعمالی هست، که مرتکبین آن فعلاً هم مجازات می شوند، چه نیازی به این ماده؟ و اگر چنین اعمالی هست، که فعلاً می توان مرتکب آنرا مجازات کرد، بهتر است موارد را بیان نمود و اگر چنین اعمالی نیست و فقط درعالم خیال احتمال ارتکاب آن داده می شود، که در اینصورت قانونی عیب تصویب شده است... بعضی مواد جزائی برای اهداف ویژه ای نوشته می شوند. به عبارت دیگر هدف مخالفت با عمل مجرمانه نیست... هدف... ایجاد مستمسکی برای تحت فشار قرار دادن دیگران است و در اصل قانونی کردن فشارهای غیر قانونی به دیگران است، که درشرایط کنونی از سوی عده ای بر دیگران اعمال می شود. هدف از میان بردن امنیت فکر، عقیده و بیان از طریق قانون است و حتی بالاتر از آن، تنها به صاحبان اندیشه و فکر نیز محدود نمی شود، بلکه مردم عادی و غیر سیاسی و غیر متفکر را نیز دربرخواهد گرفت. این نوع مواد قانونی ترجیح بند کلیه محاکمات و احکامی خواهد شد، که هدفشان قانونی کردن فشارهای غیر قانونی است!» (روزنامه سلام ۲۷ مهر ۷۴)

جناح بندی رسالت روی ۴ میلیون ایرانی مستمند حساب باز کرده است!

وجود ده ها سازمان و تشکیلات موازی دولتی، که اکنون قریب به اتفاق آنها تحت کنترل تشکلهای سیاسی، نظیر جامعه روحانیت مبارز تهران، انجمن اسلامی بازار، تشکیلات انجمنه جمعه، جمعیت های مولفانه اسلامی، فدائیان اسلام، بنیاد "رسالت" و در راس همه آنها "حجتیه" قرار دارند، امکانات وسیعی را در اختیار این تشکلهای برای برپائی تظاهرات، تشکیل گروه های فشار و... بوجود آورده است. کمیته امداد امام خمینی یکی از این تشکلهای سرپرستی مستقیم آن با جیبها الله عسگر اولادی، رهبر جمعیت های مولفانه اسلامی و نایب رئیس مجلس اسلامی است. نزدیک به چهار میلیون ایرانی فقرزده از طریق این کمیته تحت هدایت جناح بندی رسالت قرار دارد. جناح بندی رسالت و روحانیت مبارز، برای انتخابات آینده روی این کمیته حساب ویژه باز کرده است. اخیراً معاون پژوهشی و برنامه ریزی کمیته امداد امام خمینی، در مصاحبه ای که در شاهرود با وی انجام شد، رقم چهار میلیون وابسته به این بنیاد را فاش ساخت. او گفت، که کمیته مذکور ۹ میلیون نفر از وابستگان به خود را بیمه خواهد کرد! او گفت: «هم اکنون ۶۱۳ هزار دانشجو و دانش آموز کشور زیر پوشش خدمات فرهنگی "مغز شونی" این کمیته قرار دارند، که ۶۰۰ هزار آن دانش آموزند».

انحلال این نهادها و تاسیس سازمان های دولتی و خارج ساختن امکان تبدیل مستمندان به ابزار تظاهرات و اعمال فشار و ادامه اختناق، از نخستین وظائف یک دولت وحدت ملی است. همین تشکلهای می توانند مردم را به رویارویی با یکدیگر بکشانند.

زیر بار بدهی بدهند و یا با توجه به نرخ بالای بهره از گرفتن وام صرف نظر کرده و ورشکستگی را بپذیرند. این بحران اکنون هزاران موسسه را به نابودی کشیده و بخش قابل توجهی از نیروی کار کشور را بیکار کرده است. بدین ترتیب در سال ۱۹۹۳ رشد اقتصادی مکزیک تقریباً به صفر رسید.

اوضاع انفجاری و تضعیف حزب حاکم

آرنستو زدیلو، رئیس جمهور کنونی مکزیک در یک اوضاع رو به انفجار جان نشین "رسالتیاس"، رئیس جمهور پیشین شد. ناراضیاتی عمیق اجتماعی، تشدید اعتراض نسبت به تقلب در انتخابات در بسیاری از ایالت ها، شورش مسلحانه که خواست ها و مطالبات آن با خواست های جنبش توده ای همراه شده بود و بالاخره دستگاه حکومتی رو به ضعف، ارضیه ای بود که به وی رسید!

در دولت او نیز بی ثباتی و ناتوانی مکزیک برای رعایت تعهدات خود در برابر خارج ادامه یافت. بورس بازان بدین ترتیب به کشورهای دیگر روانه شدند. سرمایه گذاران خارجی نگران از وخامت اوضاع سیاسی و منجوب نرخ بالای بهره در ایالات متحده سرعت مکزیک را ترک کردند. با فرار سرمایه های خارجی، دولت مکزیک ناچار شد تمام ذخیره های ارزی خود را مصرف کند، پنحوی که این ذخیره ها از ۲۴ میلیارد دلار در سپتامبر ۹۴ به ۶ میلیارد دلار در پایان سال رسید. رئیس جمهور مکزیک در این گرداب و به منظور ایجاد توازن میان ورود و خروج سرمایه ها، با وجود از دست دادن حسایت سرمایه گذاری های خارجی، تصمیم گرفت ارزش پزو (پول مکزیک) را کاهش دهد. پیامد این تصمیم بحرانی بود، که محافل مالی بین المللی را نیز فرا گرفت و به غالب مراکز بورس در جهان زیان سنگینی وارد آورد.

اقدام دیگر اوتوسل به نیروی نظامی علیه قیام سرخپوستان بود، که موجی از نارضایتی را در سرتاسر کشور بوجود آورد. با کاسته شدن ارزش پول ملی وضعیت زندگی مردم، که در طی دوازده سال گذشته از عواقب شوم لیبرالیسم به سختی ضربه دیده بودند، باز هم وخیم تر گردید.

فقر باز هم بیشتر

بدین ترتیب قیمت محصولات غذایی، بترین و بسیاری از خدمات عمومی به شدت افزایش یافت. تورم در ۱۹۹۵ از مرز ۲۰٪ هم گذشت و این درحالی است، که موافقتنامه منعقد میان دولت، کارفرمایان و سندیکاهای افزایش دستمزدها را به ۷٪ محدود می کند. کارخانه های بزرگ نظیر فورد، فولکس واگن و جنرال موتورز هزاران کارگر خود را بیکار کرده اند. چهار هزار موسسه در ظرف چند هفته انحلال خود را اعلام کردند و بیست و یک هزار موسسه دیگر در شرایطی قرار دارند، که قادر به پرداخت بدهی های خود نیستند. ایالات متحده با فشار به دولت مکزیک برای سرکوب قیام سرخپوستان، حاکمیت ملی این کشور را باز هم بیشتر مورد تعرض قرار داد. واشنگتن بطور همزمان از مکزیک خواسته است، تا مخارج عمومی خود را کاهش داده، سیاست پولی سخت تری اتخاذ کند. یعنی بر فقر و فلاکت عمومی بیافزاید و خصوصی سازی را ادامه دهد. مکزیک از این پس مکلف است، هفته به هفته و ماه به ماه تمام اطلاعات راجع به وضع پولی و بودجه کشور را ارائه دهد. ثروت های نفتی مکزیک نیز به عنوان وثیقه در گرو ایالات متحده قرار داده شد. از این پس درآمدهای ناشی از فروش نفت به بانک فدرال نیویورک منتقل شده و چنانچه مکزیک نتواند بدهی های قراردادی خود را بپردازد، به حساب او پرداخت خواهد شد. اقدام اخیر ضربه سنگینی برای مردم مکزیک محسوب می شود. بهره برداری های نفتی، که در واقع نهاد حاکمیت ملی کشور و یکی از منابع اصلی در آمد ارزی است، بدین طریق در اختیار همسایه قدرتمند قرار گرفت.

همراه با نیروهای مترقی و مردم مکزیک

اکنون دشوار است بتوان وضعیت مکزیک را در سال آینده پیش بینی کرد. در حال حاضر مکزیک وارد مرحله ای تازه می شود، که ممکن است شکل دردناکی بیابد.

حکومت موج دستگیری ها را گسترش داده است و رهبران زاپاتیست ها و برخی مسئولان اپوزیسیون مترقی و از جمله "آدونانو" حاکم شورشی "شیاپاس" را تحت پیگرد قرار داده است. بر علیه کشیش "رویز"، که به حامی حقوق سرخپوستان معروف است، کارزار وسیعی به راه انداخته شده و زندگی وی مدام در معرض تهدید قرار دارد.

مردم مکزیک همچنان اراده خود به مقاومت را از دست نمی دهند. تظاهرات بزرگی که اخیراً برگزار گردید، که در آن محاکمه "سالیاس" بدلیل مسئولیت او در ایجاد بحران اقتصادی مورد خواست مردم بود، شاهدی بر این

نسل نوین با "نظم نوین" کنار خواهد آمد؟

لوموند دیپلماتیک - سپتامبر ۹۵
ترجمه مزدک

دوم اگوست ۱۹۹۰ دیکتاتور عراق کویت را اشغال کرد. در مدت زمانی کمتر از چند هفته ارتش باصطلاح متفقین به سرمداری آمریکا و به نام سازمان ملل متحد، به مقابله با ارتش عراق برخاست و این خود آمی بی سابقه بعد از جنگ دوم جهانی بود.

جنگال تبلیغاتی همزمان با بسیاری از عراق و فرو ریختن بمب بر سر مردم این کشور، می خواست اینگونه القا کند، که گویا آمریکا در پی احیای ثبات سیاسی نوین در خاورمیانه می باشد. این تبلیغات را کسانی باور کردند، که مایل بودند آنرا بپذیرند. اکنون پس از ۵ سال حتی دورنمایی هم برای صلح در منطقه به چشم نمی آید. انواع تحریم ها، تنها توانستند یک ملت را به مرز استیصال برسانند و در حالیکه صاحبان قدرت همچنان به حکمرانی ادامه می دهند، نابودی عراق می رود تا کامل شود. در نواحی مرزی عراق با ایران و ترکیه شعله های جنگ زیانه می کشد و برای خاموش کردن آن تا آینده نزدیک چشم اندازی وجود ندارد. بارزترین نشانه تغییر توازن قدرت و نتیجه مستقیم جنگ خلیج رسیدن دست های یاسر عرفات و اسحق رابین به یکدیگر در تاریخ ۱۳ دسامبر ۹۳ در کاخ سفید واشنگتن بود (پس از قرار داد پی ال او). اوضاع اکنون به چه منوال است؟ اجرای مفاد قرارداد اسلو بر خلاف زمان پیش بینی شده، مدت ها به تاخیر افتاد. سیاست های اسرائیل در عمل و از ابتدای امر متضاد با روح قرارداد و زمان تعیین شده در آن بود. کشورهای عربی در این مورد عکس العملی از خود نشان ندادند. از سوی دیگر دولت آمریکا بیش از پیش به حمایت بی قید و شرط خود از دولت اسرائیل ادامه داد. در این مدت سیاست شتابزده اسکان یهودیان در سرزمین های جنوب اردن، همزمان با تصاحب املاک اعراب در اورشلیم همچنان ادامه یافت. دولت اسرائیل سیاستی را در اورشلیم پیگیری می کند، که حاصل آن باید قرار گرفتن اعراب در برابر عملی انجام شده باشد. در این صورت اسرائیل از هرگونه بخشی پیرامون بیت المقدس ظفر خواهد رفت. تاریخ انتخابات نمایندگان انجمن شهری فلسطینی ها، که در ماه جولای ۹۴ تعیین شده بود، به اواخر سال ۹۵ موکول شده است، که چنین انتخاباتی در این تاریخ نیز غیر محتمل می نماید. مشکل بسیار بزرگتر استقلال نوار غزه است. کارگران فلسطینی بدلیل ادامه بنه بودن مرزها نمی توانند به محل اشتغالشان بروند، که نتیجه مستقیم آن کاهش باز هم بیشتر سطح زندگی آنان است. عبور و مرور فلسطینی ها در سرزمینشان، که اکنون بوسیله اشغال گران به قطعات کوچک تقسیم شده، به مراتب دشوارتر از تاریخ ۱۳ سپتامبر ۹۳ است. اقدامات اساسی برای توسعه اقتصادی اجتماعی در شرایط کنونی ممکن نیست. رفتار ناهنجار مهاجران مسلح یهود، که خود را فاتح نبرد می دانند، بر خشم و تنفر فلسطینی ها پیوسته می افزاید. این خشم اکنون در اشکال گوناگون عملیات تروریستی بازتاب می یابد. اکنون فلسطینی ها دریافته اند، که اسرائیلی ها از حاکمیت خود بر سرزمین های غرب اردن به آسانی دست نخواهند کشید. وزیر خارجه اسرائیل درباره قرار داد ۱۱ اگوست می گوید: طبق این معاهده ۷۳ درصد از سرزمین های اشغالی، ۹۷ درصد از نیروهای امنیتی و ۸۰ درصد از آب های موجود در این سرزمین همچنان در اختیار اسرائیل باقی می ماند. (تایمز مالی ۱۵ اگوست ۹۵)

در حقیقت خودمختاری فلسطینی ها تنها در شهرهای که تمامی شهروندان آن عرب می باشند، خلاصه شده است. در اطراف این شهرها مهاجرین یهودی ساکن و ارتش اسرائیل بنظر حفاظت یهودیان حضور دائم دارد. ساکنین این شهرها تبدیل به نیروی کار ارزان برای مهاجرین یهودی اطراف شهر شده و از طرفی در درون خود تروریسم را پرورش خواهند داد. بدین ترتیب سؤال اساسی اکنون اینست، که سازش کنونی تا کی دوام خواهد آورد؟ البته می توان

با توه قهریه تا مدتی همه چیز را تحمیل کرد، همانگونه که پلیس اسرائیل در حال حاضر مجاز است، اعراب مشکوک را با به کارگیری انواع شکنجه بازجویی کند. اسحق رابین پس از سوء قصد ۲۱ اگوست اعلام کرد، که با بکارگیری شکنجه در جریان بازجویی از دستگیرشدگان مخالف نیست و بدین ترتیب حاکمیت قانون را زیر علامت سؤال برد.

در حال حاضر دولت اسرائیل تنها در نوار غزه موافقت کرده است، تا تعداد پلیس فلسطینی از ۶ هزار به ۲۰ هزار نفر برسد. البته این شامل پلیس مخفی و نیروی ویژه عرفات نمی شود. باید گفت که همکاری هراکز جاسوسی اسرائیل و سازمان مخفی فلسطینی ها مخفیانه در حال گسترش است. (لوموند ۲۶ اگوست ۹۵) روزنامه اسرائیلی "هاآرتس" در سپتامبر ۹۳ نوشت: «اسرائیل از تولد یک فلسطین دمکرات و یا چیزی شبیه آن در همسایگی خود جلوگیری خواهد کرد». شاید لغو امتیاز نثریات در سرزمین نوپای فلسطین و رفتار خشن با دستگیرشدگان عرب توسط پلیس فلسطینی حاصل همین تصمیم قطعی اسرائیل باشد!

پس از جنگ خلیج فارس و علیرغم همه جنجال هائی، که بر سر حقوق بشر و دفاع از استقلال کویت و دیگر کشورها به پا کردند، اکنون در منطقه آنچه پیگیری می شود، با مجموعه سیاست های نوین جهانی هماهنگ است. در مورد دمکراسی باید اعتراف کرد، که نظم نوین جهانی، خود رانی و زورگویی صاحبان قدرت را افزایش داده است و نابرابری اجتماعی شتاب گیرنده را به ارمغان آورده است. رژیم های فاقد مشروعیت دمکراتیک نه تنها بر مسند قدرت قرار دارند، بلکه مورد حمایت نیز قرار می گیرند. این دولت ها به کمک و مساعدت جهانی دنیای آزاد (قدرت های امپریالیستی) مطمئن هستند. دنیای آزاد (امپریالیسم جهانی) فقط بر طبل خطر اسلام می کوبد. در متن این تبلیغات و در سایه سیاست های دنیای آزاد (امپریالیست ها) نسل جدیدی در کشورهای منطقه رشد می کند. نسلی که سرگذشت غم انگیز ملت عراق، بوسنی، حقوق پایمال شده فلسطینی ها و... را شاهد است و همه آنها را استراتژی تهاجم غرب می شناسد!

(بقیه تحلیل "نهضت آزادی ایران")

شد، و بروز احتمالی درگیری نظامی ممکن است، که با تحریکات و تحرکات ضد ملی و تجزیه طلبانه در استان های مرزی ما و خطر از هم گسیختگی همراه باشد. در این راستا بذل توجه به آنچه در مرزهای شرقی و غربی کشورمان می گذرد، مهم است. در قسمتی از مرزهای شرقی مجاور افغانستان، گروه طالبان تمامی استان های مجاور با ایران را تحت سیطره خود درآورده است، به طوری که رابطه گروه های افغانی طرفدار ایران تقریباً بطور کامل قطع شده است. گروه طالبان یک گروه سیاسی، نظامی و مذهبی وابسته به کشورهای خارجی متخاصم با ایران و تشیع می باشد. استقرار نظامی این گروه در استان های غربی افغانستان و همجواری آن با استان سیستان و بلوچستان، می تواند در هر سناریوی احتمالی مورد سوء استفاده علیه ایران قرار گیرد.

۳- آنچه را مقامات امریکائی علیه ایران ادعا می کنند، می تواند "بانه های" لشکر کشی به خلیج فارس و انگیزه های دولت امریکا تلقی گردد، بنابراین، اولاً باید بجای توجه به بانه ها، به بررسی و تحلیل انگیزه ها پرداخت، ثانیاً باید از دست زدن به هر عملی که بانه به دست امریکا بدهد، بطور جدی پرهیز کرد. واقع قضیه این است، که انگیزه اصلی امریکا با برنامه های میان مدت و دراز مدت استراتژیک آن کشور در سه سطح ملی، منطقه ای و جهانی رابطه دارد.

در سطح ملی، امریکا با بحران شدید اقتصادی روبروست. علیرغم کوشش های دولت کلینتون، امریکا در آستانه رکود عمیق اقتصادی قرار دارد. یکی از راه های تخفیف این بحران تشدید فعالیت صنایع نظامی امریکا است... در سطح منطقه خاورمیانه، شاید یکی از مهمترین انگیزه های حضور امریکا در خلیج فارس، کنترل فیزیکی منابع عظیم نفت و گاز این منطقه باشد. در دوران بعد از جنگ سرد، برای مهار و یا رقابت و همآوردی با قطب های نیرومند اقتصادی-سیاسی آسیای دور و اروپای متحد، چنین حضوری نقش حیاتی برای امریکا خواهد داشت.

... در چنین شرایطی... تلاش برای بی اثر کردن این بانه در سطح جهانی و حرکت در چارچوب روابط دقیق بین المللی بسیار مهم و ضروری می باشد. در سطح ملی و داخل کشور، حاکمیت باید دست از انحصار طلبی و اختناق بردارد و با تامین و تضمین حقوق و آزادی های اساسی ملت، درهای آشتی ملی را باز کند، تا با حضور همه نیروهای علامت مند و معتقد به استقلال کشور و حاکمیت ملت و با تحقق یافتن همبستگی ملی، شرایط مناسب تری برای مقابله با خطرات آینده فراهم گردد»

تحلیل "نهضت آزادی ایران" از حضور نظامی امریکا در خلیج فارس

استقلال ملی و خطرات انحصار طلبی حکومت!

"نهضت آزادی ایران" در تاریخ بیستم مهر ماه، تحلیلی پیرامون حضور نظامی امریکا در خلیج فارس و خطراتی که ایران را تهدید می کند، منتشر ساخت. این تحلیل در چهار صفحه تنظیم شده و با عنوان "خطرات تهدید کننده حضور نظامی امریکا در خلیج فارس" در داخل کشور منتشر شده است. آنچه را در زیر می خوانید از این تحلیل که در اختیار "راه توده" نیز قرار گرفته، برگرفته شده است. تمام نقطه نظرات مطرح شده در این تحلیل، که در زیر بخش عمده آنرا می خوانید، الزاما مورد تأیید غیر مشروط ما نیست.

جنگ دوم خلیج فارس با شکست کامل عراق و درهم کوبیده شدن توان نظامی آن و نابودی ذخائر مالی و امکانات اقتصادی کشورهای صادرکننده نفت خاور میانه به پایان رسید. از پیامدهای عمده جنگ مذکور این بود، که از یک طرف میلیاردها دلار سلاح های پیشرفته ساخت امریکا و سایر کشورهای غربی به کشورهای عرب حاشیه خلیج فارس فروخته شد و از طرف دیگر بخش مهمی از نیروها و تجهیزات عظیم امریکا در خلیج فارس باقی ماند، که حجم آنها نیز مرتبا افزایش یافته است، بطوری که هم اکنون ده ها ناو جنگی عظیم و هزاران تکنسین دریائی، ملوان و خلبان نیروهای متخصص نظامی امریکا در خلیج فارس و دریای عمان مستقرند و هر روز بر تعدادشان افزوده می شود. همه علاقمندان به تمامیت ارضی کشور از آینده مملکت از تمرکز این حجم عظیم و بی سابقه از پیشرفته ترین تجهیزات نظامی یک کشور قدرتمند و سلطه جو در مرزهای جنوبی کشور به حق نگرانند و احساس خطر می کنند... طبعاً این سوال مطرح است، که علت اصلی این لشکرکشی چیست و عواقب آن برای منطقه جنگزده خلیج فارس و ایران چه خواهد بود؟

وزیر دفاع امریکا اخیراً هدف از تمرکز نیرو و تجهیزات در خلیج فارس را چنین بیان کرد:

«مهار رفتار تجاوزکارانه عراق و ایران و بدین ترتیب جلوگیری از جنگ تازه ای در خاورمیانه - خطر ایران برای برهم زدن ثبات منطقه و لزوم کنترل آن - تلاش ایران برای دستیابی به تکنولوژی هسته ای - حمایت ایران از تروریسم و مخالفت با روند صلح...»

وزیر دفاع امریکا سپس سیاست امریکا را در سه زمینه به شرح زیر بیان داشت:

- ۱- تقویت توان دفاعی هریک از کشورهای خلیج فارس
- ۲- تقویت توانی جمعی کشورها از طریق شورای همکاری خلیج فارس
- ۳- گسترش توان دفاعی امریکا در منطقه

بدین ترتیب هدف ادعائی امریکا از این لشکر کشی وسیع، مقابله با عراق و ایران می باشد. اما واقعیت چیست؟

۱- بر اثر سیاست امریکا علیه عراق، بعد از جنگ دوم خلیج فارس، سازمان ارتش عراق بکلی درهم ریخت و این دولت در شرایط محاصره اقتصادی گسترده ای، که زندگی روزمره مردم عراق را فلج کرده است، قادر به

بازسازی ارتش عراق، تا آن پایه که بتوان خطری برای همسایگان آن محسوب شود، نمی باشد... (ازسوی دیگر) در خاورمیانه، صلح بدون مشارکت عراق ناتمام خواهد بود. پیمان صلح میان عراق و اسرائیل، بنابر دلایل متعدد، اما عمدتاً دلایل سیاسی وروانی باید بدست صدام حسین و نه جانشینان وی امضاء شود. اما حکام بعثی عراق و از جمله صدام، پیمان صلح با اسرائیل را هنگامی امضاء خواهند کرد، که دولت سوریه آن را امضاء کرده باشد. اسرائیل برای پذیرش شرایط سوریه تحت فشار بین المللی قرار دارد و دیر یا زود تسلیم خواهد شد. امضای پیمان صلح سوریه و اسرائیل در کل خاورمیانه بویژه در دو کشور لبنان و عراق، اثرات تعیین کننده خواهد داشت: **اول** آنکه لبنان نیز پیمان صلح را امضاء خواهد کرد و مشکل اشغال جنوب لبنان توسط اسرائیل به نحوی حل خواهد شد و همراه با آن عوامل یا ریشه های خارجی بحران و جنگ لبنان تا حدود زیادی برطرف خواهد گردید. **دوم** آنکه راه برای امضای پیمان صلح میان عراق و اسرائیل هموار شده و مانع اصلی بر سر راه لغو محاصره اقتصادی عراق نیز از میان برداشته خواهد شد. تمام اعضای اصلی و اکثریت بزرگی از سایر اعضای شورای امنیت سازمان ملل غیر از امریکا و اسرائیل با لغو تحریم های موجود علیه عراق موافقتند، که دلیل این مخالفت نیز ذکر شد. (فشار به عراق برای پیوستن به مذاکرات صلح با اسرائیل)... با امضای پیمان صلح عراق و اسرائیل نه تنها تحریم ها علیه عراق لغو خواهد شد، بلکه اقدامات اساسی برای حل بحران داخلی عراق، از جمله تغییر یا تعدیل حاکمیت کنونی از طریق مشارکت تمام نیروهای سیاسی دارای نقش در قدرت و نیز تأمین یکپارچگی عراق آغاز خواهد شد. ضمناً با لغو تحریم های اقتصادی و ورود نفت عراق به بازارهای جهانی، با توجه به نیاز مبرم آن کشور به بازسازی کشور، بازار عظیم و پر سودی برای شرکت های نفتی امریکائی و احتمالاً اروپائی و سایر شرکت های فراملیتی پدید خواهد آمد... به عبارت دیگر، بر خلاف ادعای مقامات دولت امریکا، عراق تهدیدی برای همسایگان عرب خود محسوب نمی شود، بلکه این احتمال قوی وجود دارد، که عراق مجدداً در سناریوی علیه ایران در خلیج فارس به رهبری امریکا شرکت کند، که قطعاً سود فراوانی برای عراق دربر خواهد داشت. به علائمی از این بازی سیاسی عراق، از جمله حملات تبلیغاتی اخیر روزنامه "النوره"، ارگان رسمی حزب بعث عراق علیه ایران، باید توجه داشت....

۲- (برای آنکه فشارهای امریکایی علیه ایران کامل شود) تحریم های جمعی از طریق سازمان ملل متحد علیه ایران باید سازمان داده شود. برای تحقق چنین امری به نظر می رسد، که ادعاهای مکرر امارات متحده عربی در مورد مالکیت سه جزیره ایران ابوموسی، تنب بزرگ و کوچک می تواند بهانه و دستاویز قرار گیرد.

بنابراین، احتمال دارد که همزمان با پیشرفت مذاکات صلح اسرائیل با سوریه و عراق و لغو تحریم های اقتصادی علیه عراق، ادعای بی اساس امارات متحده عربی نیز در شورای امنیت سازمان ملل مطرح گردد، در این صورت، شورای امنیت علیه ایران خواهد بود و از آنجا که ایران نمی تواند و نباید به رای شورای امنیت تسلیم شود، با تصمیمات شدیدتر شورا علیه خود روبرو خواهد شد. به این ترتیب امریکا محتملی بدست خواهد آورد، که در چارچوب مصوبات شورای امنیت به پیگیری و اجرای مقاصد شوم خود علیه ایران بپردازد... در چنین شرایطی، حضور نظامی امریکا در خلیج فارس زمینه مناسب و مساعدی برای تحریک و ایجاد درگیری نظامی با ایران و پیامدهای توطئه آمیز آن می باشد. محاصره کامل اقتصادی ایران، از نوعی که بر عراق تحمیل (بقیه در ص ۲۳)

Rahe Tudeh No.41

23 Oktober 1995

Postfach 45, 54574 Birresborn, Germany

شماره حساب بانکی:

Konto No. 0517751430, Postbank Essen

BLZ 360 100 43, Germany

قیمت ۶ فرانک فرانسه ۲ مارک آلمان ۱ دلار آمریکا

فکس و تلفن خبری "راه توده": ۰۴۵-۲۲۰۲۳-۲۱۲۳ (آلمان)